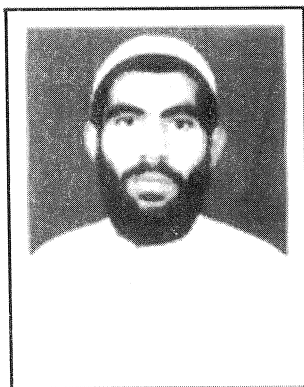
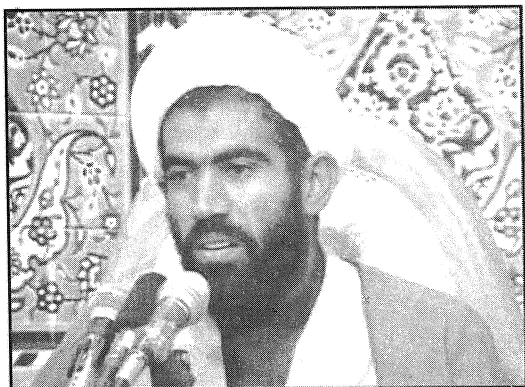


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باید شیعه می‌شدم



حکایت زیبای شیعه شدن

ملا محمد شریف زاهدی

از علمای اهل تسنن

زاهدی، محمد شریف، ۱۳۵۷ -
باید شیعه می‌شدم / حکایت زیبای شیعه شدن ملا محمد شریف زاهدی از علمای اهل تسنن؛ تهیه و تنظیم
محمد هادی حیدری نسب؛ [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی. - قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۰
ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۱۸-۲

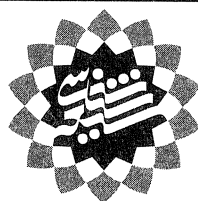
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. تازه کیشان شیعی ۲. شیعه - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۳. اهل سنت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. الف. حیدری
نسب، محمد هادی، گردآورنده. ب. مجمع جهانی شیعه شناسی. ج. عنوان.

۲۹۷ / ۴۱۷

ب ۲ / ۲ / ۵ / ۲۱۲ BP



مجمع جهانی شیعه‌شناسی

قم - ۴۵ متری عمار یاسر - پلاک ۹۰ - ص پ ۶۴۴-۳۷۱۵۸ تلفن: ۳۷۷۱۳۷۷۳-۳۷۷۵۶۰۹۲ / دورنگار: ۳۷۷۱۳۷۷۴

شناسنامه کتاب

نام کتاب: باید شیعه می‌شدم
مؤلف: ملا محمد شریف زاهدی
تنظیم و ترتیب: محمد هادی حیدری نسب
ویراست علمی: خلیل بخشی‌زاده
امور فنی / تنظیم و طرح جلد: علی اکبر رشیدی گلوئی
صفحه‌آرایی: محمد ابراهیم ناظری
تعداد صفحات: ۱۶۸ ص
نوبت چاپ: دوم / ۱۳۹۲
ناشر: آشیانه مهر
چاپ: گلها
شمارگان: ۵۰۰ جلد
قیمت (گالینگور): ۷۰۰۰ تومان
قیمت (شومیز): ۵۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۱۸-۲

کلیه حقوق محفوظ است.

فهرست

- مقدمه استاد انصاری بوبراحمدی..... ۱۱
- مقدمه‌ی مؤلف..... ۱۷
- سیستان و بلوچستان در گذشته..... ۱۹
- سیستان و بلوچستان در حال حاضر..... ۲۰
- سیستان و بلوچستان در آینده..... ۲۱

فصل اول: زندگی‌نامه / ۲۵

- دوران کودکی..... ۲۷
- ورود به مکتب‌خانه‌ی مولوی حیدر..... ۳۱
- ورود به حوزه بحرالعلوم نیکشهر..... ۳۵
- ادامه‌ی تحصیل در حوزه علمیه‌ی عربیه‌ی چابهار..... ۳۹
- حضور در همایش ختم صحیح بخاری در زاهدان..... ۴۳
- جرقه‌ی هدایت..... ۴۷
- آغاز تحقیق درباره‌ی مذهب شیعه..... ۵۵
- اعزام به میناب و تکمیل شدن تحقیقات..... ۵۹
- هدایت به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام..... ۶۵
- سفر به بلوچستان و تهدید شدن به قتل..... ۷۱

- بازگشت به میناب و ازدواج مجدد..... ۷۹
- سکونت در شهر مقدس قم، حرم اهل بیت (علیهم‌السلام)..... ۸۱

فصل دوم: مصاحبه با آقای زاهدی / ۸۵

- اهل تسنن چه می‌گویند؟..... ۸۵
- مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) چه می‌گوید؟..... ۸۵
- سؤال: چرا شما از مذهب آبا و اجدادی خود دست برداشته، مذهب شیعه را اختیار کرده‌اید؟ و اساساً آیا تغییر مذهب صحیح است؟..... ۸۷
- سؤال: نوع برخورد علمای اهل تسنن و شیعه با کسانی که به مذهب دیگری می‌گروند، چیست؟..... ۹۵
- سؤال: مولوی‌ها بعد از شیعه شدنتان چه واکنشی نشان دادند؟ و احتمال می‌دهید در ادامه چه بگویند؟..... ۱۰۱
- سؤال: مهم‌ترین آیاتی که در قرآن حقانیت اهل بیت (علیهم‌السلام) و ولایت آنان را اثبات می‌کنند، کدام آیات هستند؟..... ۱۰۳
۱. آیه‌ی مبارکه‌ی تطهیر..... ۱۰۳
۲. آیه‌ی مباحله..... ۱۰۹
۳. آیه‌ی خیر البریه..... ۱۱۲
۴. آیه‌ی ولایت..... ۱۱۶
۵. آیه‌ی اولی الامر..... ۱۲۰
- حدیث «خلفائی اثنا عشر»..... ۱۲۲
- احادیث «اثنا عشر»..... ۱۲۴
- حدیث غدیر..... ۱۳۳



- سؤال: چه عواملی باعث شد تا صحابه زیر بار خلافت حضرت علی نرفتند؟ (با وجود این که پیامبر در روز غدیر خم حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی نمود) ... ۱۴۵
۱. سست بودن ایمان برخی از صحابه به پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۴۵
۲. اجتهادی عمل کردن برخی از صحابه ۱۴۶
۳. حقد و کینه نسبت به علی علیه السلام ۱۵۰
۴. عدالت علی علیه السلام ۱۵۰
- بررسی مسأله‌ی مهدویت از دیدگاه اهل تسنن ۱۵۳
- کتاب‌نامه ۱۶۵

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

حمد و سپاس بی حد و حصر مخصوص ذات اقدس حضرت احدیت است. سلام و درود فراوان خالق و خلاق، نثار پاکیزه گوهر آسمان عصمت، بزرگ هادی الاهی، پیامبر اعظم ﷺ و اهل بیت اطهرش علیهم السلام باد.

قال رسول الله ﷺ: «يا عليّ، لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِثْلَ مَا أَقَامَ نوح في قَوْمِهِ وَ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَحَدِ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مُدَّ فِي عُمْرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ ثُمَّ قَتَلَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ مَظْلُومًا ثُمَّ لَمْ يُؤَالِكْ يَا عَلِيّ لَمْ يَشْمُ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَدْخُلْهَا».

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «یا علی! هرگاه بنده‌ای خدای عزوجل را بندگی کند، مانند آنچه نوح علی‌ه السلام در میان قومش بود و برایش همانند کوه احد طلا بوده باشد و آن را در راه خدا انفاق کند و عمرش به قدری طولانی شود تا هزار مرتبه با پای پیاده به حج مشرف شود سپس میان صفا و مروه مظلومانه شهید گردد، آن‌گاه ولایت تو را نداشته باشد، یا علی! بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل بهشت نخواهد شد.»^(۱)

(۱) ۱. علامه خوارزمی، مقتل الحسین علی‌ه السلام، ج ۱، ص ۶۹؛ ۲. علامه خوارزمی، مناقب، ص ۳۸ و ۶۷، چاپ قم، جامعه مدرسین؛ ۳. ابن عساکر، ترجمه امام علی بن ابی طالب علی‌ه السلام، ج ۱، ص ۷۶، چاپ بیروت؛ ۴. شیخ سلیمان حنفی، تنبیح المودة، ص ۲۵۲، چاپ اسلامبول و ج ۲، ص ۷۶، چاپ بیروت؛ ←

آن‌گاه که عقل گرایان و آزاد اندیشان به دنبال کشف حقایق می‌روند و در لابه‌لای تاریخ به تحقیق و بررسی می‌پردازند، در بین تمام ادیان الاهی اسلام را به عنوان دین برتر و کامل‌تر انتخاب می‌نمایند. اصول، فروع و پایه‌های اجتماعی، سیاسی، دینی، فرهنگی و اخلاقی اسلام، چنان عمیق و استوار است که با اندکی تأمل و تفحص قابل درک و تحسین‌برانگیز است.

در این میان نکته قابل تأمل و حایز اهمیت آن است که اسلام راستین و حقیقی در کدام یک از فرقه‌های اسلامی تجلی یافته؟ کدام یک می‌تواند آئینه تمام‌نمای اسلام باشد؟ کدام مکتب است که به صورت عینی و عملی به آیات قرآن و احادیث نبوی پایبند است؟ هر مسلمان هوشمندی مشتاق است تا دریابد

→

۵. علامه ابن حجر عسقلانی، *لسان المیزان*، ج ۵، ص ۲۱۹، چاپ بیروت و ج ۶، ص ۲۲۴، چاپ جدید؛ ۶. شافعی همدانی، *مودة القربی*، ص ۶۴، چاپ لاهور؛ ۷. علامه کشفی ترمذی، *مناقب مرتضویه*، ص ۹۵، چاپ بمبئی؛ ۸. سیوطی، *ذیل النسالی*، ص ۶۱؛ ۹. مناقب ابن مردویه، ص ۷۳؛ ۱۰. بدخشی، *مفتاح النجا*، ص ۶۴؛ ۱۱. امر تسری، *ارجح المطالب*، ص ۵۲۱؛ ۱۲. ابن حسنویه، در *بحر المناقب*، ص ۵۸؛ ۱۳. دیلمی، *فردوس الاخبار*، ج ۳، ص ۴۱۹؛ ۱۴. علامه اربلی، *کشف الغمة*، ج ۱، ص ۱۳۶؛ ۱۵. ابن شهر آشوب، *مناقب*، ج ۳، ص ۱۹۸؛ ۱۶. سید محمدهادی میلانی، *قادتنا کیف نعرفهم*، ج ۱، ص ۱۷۴، چاپ بیروت؛ ۱۷. مقدس اردبیلی، *حدیقة الشیعة*، ص ۲۰۷، چاپ تهران؛ ۱۸. طبرسی نوری، *کفایة الموحدین*، ج ۲، ص ۳۷۸؛ ۱۹. مرعشی نجفی، *ملحقات احقاق الحق*، ج ۱۱، ص ۱۸۳؛ ۲۰. ابی جعفر طبری، *بشارة المصطفی*، ص ۹۴ و ۱۵۳، چاپ جدید؛ ۲۱. علی محمد علی دخیل، *ثواب الاعمال و عقابها*، ص ۵۸۶، چاپ بیروت؛ ۲۲. علامه امینی، *الغدیر*، ج ۲، ص ۳۰۲، چاپ بیروت؛ ۲۳. سید محمد مهدی موسوی، *طوالع الانوار*، ص ۱۵۶؛ ۲۴. علامه مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۷، ص ۱۹۴، و ج ۳۹، ص ۲۰۸، چاپ بیروت؛ ۲۵. علامه حلی، *کشف الیقین*، ص ۲۲۶؛ ۲۶. تستری، *احقاق الحق*، ج ۷، ص ۱۷۷؛ ۲۷. خویی، *علی امام البررة*، ج ۱، ص ۱۵۴؛ ۲۸. بیاضی، *الصراط المستقیم*، ج ۲، ص ۴۹، چاپ مکتبة المرتضویه.



که آیا حقیقت اسلام و سیره و سنت واقعی رسول اعظم ﷺ به مکتب خلفا نزدیک تر است یا به مکتب اهل بیت ؟

پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

«لتفترقن امتی علی ثلاث وسبعین فرقة واحدة في الجنة واثنان وسبعون

في النار».^(۱)

هرگاه مسلمان منصف و حتی غیر مسلمان پژوهشگر و متبعی به تاریخ اسلام مراجعه کند و به دنبال کشف حقیقت باشد، به راحتی تشخیص می دهد که آیا معاویه و یزید و... بر حق اند، یا علی و حسن و حسین و دیگر اهل بیت پیامبر ﷺ. آنگاه که عقل گرایان به آموزه های اسلامی و معارف غنی آن توجه می نمایند، در می یابند که کدام مکتب عدالت گستر، ظلم ستیز، مبارز، حق جو و پیرو واقعی ثقلین سفارش شده از جانب رسول خداست. مگر نه این است که مسلمان مکلف است ملاک عمل و مبانی اصول اعتقادی خود را با عنایت به ادله ی موجود در اسلام اصیل و تمسک به آیات قرآن، سیره و سنت پیامبر اسلام ﷺ به دست آورد؟ به یقین کسی یافت نمی شود که بتواند به اسلام نظر افکند اما آیات ولایت و امامت^(۲) را در قرآن نادیده بگیرد. مسلم آن است که

(۱) سنن ابی ماجه، باب فتراق الامة.

(۲) الف) آیه ی ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/۵۵)

ب) آیه ی اطاعت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹)

ج) آیه ی صادقین: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه/۱۱۹)

د) آیه ی اکمال: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده/۳)



هیچ‌کس خود را مسلمان واقعی نمی‌داند مگر آن که دیدگاهی الهام گرفته از پیامبر اسلام ﷺ داشته، حق‌گرایی را پیشه خود نموده و با پرهیز از افراط و تفریط، اساس اسلام را مبنای عملکرد خویش قرار دهد. بازشناسی، بازگویی و تحلیل آگاهانه، مستند و مستدل در مبانی عقیدتی و کلامی اسلام سرفصل‌های جدیدی را در مورد حقانیت مکتب تشیع می‌گشاید. در صورتی که محقق و جستجوگر؛ منصف، دارای دیدگاهی برخوردار از اطلاعات وسیع و تحقیقات عمیق و دقیق باشد، ادله‌ی عقلی و نقلی فراوانی بدست می‌آورد که مکتب تشیع همان اسلام اصیل و بی‌انحراف است. به همین دلیل معروف‌ترین اصحاب رسول الله ﷺ به تشیع و خلافت بلافصل علی‌علیه اعتقاد داشتند.^(۱)

→

ه) آیه‌ی ابلاغ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (مائده/۶۷)

و) آیه‌ی مباحله: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (آل عمران/۶۱)

ز) آیه‌ی مودت: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (شوری/۲۳)

ح) آیه‌ی خیر البریه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ (بینه/۷)

ط) آیه‌ی تطهیر: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (احزاب/۳۳)

ی) آیه‌ی انذار: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد/۷)

(۱) سید علی خان شیرازی در *الدرجات الرفیعة فی طبقات الشيعة*، ص ۴۱؛ اصحاب پیامبر اعظم ﷺ

معتقد به تشیع را چنین نام می‌برد: «ابوطالب، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس، فضل بن عباس، عبيدالله بن عباس، قثم بن عباس، عبدالرحمن بن عباس، تمام بن عباس، عقیل بن ابی طالب، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عبدالله بن جعفر، عون بن جعفر، محمد بن جعفر، ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب، عباس بن عتبہ بن ابی لهب، عبدالمطلب بن ربیعہ، حارث بن عبدالمطلب، جعفر بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب، عمر بن ابی سلمه، سلمان

←



حس حقیقت‌جویی و آرمان‌خواهی مولوی زاهدی وی را به تحقیقات وسیع، گسترده و دامنه‌دار کشاند. آن قدر پرسید و جستجو کرد و به رفع شبهه پرداخت تا این‌که بالاخره با عبور از تزلزل و بدست آوردن جواب حقیقی یک سلسله مجهولات، در عمل به یقین و ایمان رسید. او با الهام از قرآن کریم که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۱) و کسانی که در راه ما جهاد و کوشش کنند، البته ما آن‌ها را به راه ایمان هدایت خواهیم کرد...» جهادگرانه تلاش نمود تا اعتقاداتش را از منابع متقن، معتبر و موثق، گرفته و با پیروی و تبعیت از قول احسن،^(۲) مصداق آیه شریفه‌ی ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^(۳) «آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنان خردمندان صاحبان مغز و عقلند» گردد.

→

فارسی، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت، ابویوب انصاری، ابوالهیثم مالک بن تیهان، ابی بن کعب، سعد بن عباد، قیس بن سعد، سعد بن عباد، ابوقتاده انصاری، عدی بن حاتم، عباد بن صامت، بلال بن رباح، ابوالحمراء، ابورافع، هاشم بن عتبیه بن ابی وقاص، عثمان بن حنیف، سهل بن حنیف، حکیم بن جبلة العدوی، خالد بن سعید بن عاص، ولید بن جابر بن طلیم الطائی، سعد بن مالک بن سنان، براء بن مالک انصاری، ابن حصیب اسلمی، کعب بن عمرو انصاری، رفاعه بن رافع انصاری، مالک بن ربیعہ ساعدی، عقبه بن عمر بن ثعلبه انصاری، هند بن ابی هاله تمیمی، جعدہ بن هبیره، ابوعمره انصاری، مسعود بن اوس، نضله بن عبیده، برزه اسلمی، مرداس بن مالک اسلمی، مسور بن شداد فہری، عبداللہ بن بدیل الخزاعی، حجر بن عدی الکندی، عمرو بن الحمق الخزاعی، اسامہ بن زید، ابولیلی انصاری، زید بن ارقم و براء بن عازب اوسی.

(۱) عنکبوت / ۶۹.

(۲) ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ (زمر / ۱۸)

(۳) زمر / ۱۸.

اکنون نیز تحقیقات گسترده و منصفانه‌ی دانشمند جوان، جناب آقای مولوی محمد شریف زاهدی در مورد اصالت و حقانیت فرقه‌ی ناجیه و اسلام اصیل، نور ولایت امیر المؤمنین امام علی علیه السلام و اهل بیت اطهر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در قلب مبارک ایشان تابانده و با نادیده گرفتن مصلحت اندیشی‌های کوچک و بزرگ به صراحت و به صورت علنی و به صورت شجاعانه به خیل عظیم پیروان خلافت بلافضل رسول اعظم صلی الله علیه و آله پیوسته است. اثر حاضر حاصل بخشی از تحقیقات، خاطرات ارزشمند، خواندنی و ماجرای زیبای شیعه شدن ایشان است که توسط دوست وی حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای «شیخ هادی حیدری نسب» تدوین گردیده است. جزاه الله عن الاسلام اجرا.

امید آن‌که خوانندگان عزیز از مطالعه آن بهره‌ی علمی و معنوی فراوانی نصیب خویش گردانند.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجرا، ادام الله ظله و دامت افاضاته والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولاية علي بن أبي طالب عليه السلام في اقطار العالم ورحمة الله وبركاته.

مسئول مجمع جهانی شیعه‌شناسی

انصاری بویراحمدی

مقدمه ی مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلاة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين وعلى اهل بيته الطيبين الطاهرين.

قال الله الحكيم في محكم كتابه:

﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^(۱)

قال النبي ﷺ: «من قال لا اله الا الله فهو مسلم دمه حرام، ماله حرام، عرضه حرام....».

خدا را شاکرم که پس از سالها تحصیل در حوزههای علمیه اهل تسنن بلوچستان و تبلیغ در مراکز تبلیغی آنها و پس از سه سال امامت جمعه و تدریس، با عنایت سرور جوانان بهشت و چراغ هدایت و کشتی نجات، امام حسین علیه السلام مرا به حقیقت اسلام راهنمایی نمود.

این جانب مرادبخش زاهدی معروف به محمد شریف زاهدی فرزند شهید، در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی (سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران) در روستای کوچینگ شهرستان نیک‌شهر و در خانواده‌ای پیرو مذهب ابوحنیفه متولد شدم.

پدر و مادرم از تولد من بسیار خوشحال شدند و علاقه‌ی فراوانی به من داشتند زیرا نخستین فرزند خانواده بودم. اما این خوشحالی دوام نیاورد و هنوز چند ماهی از تولد من نگذشته بود که دچار بیماری سختی شدم تا آنجا که همگی از ادامه‌ی حیات من ناامید شدند. پدر و مادرم با وجود فقر شدید و نبود امکانات درمانی مناسب، با مشقت و سختی فراوان مرا برای معالجه به چابهار و زاهدان بردند، ولی مؤثر واقع نشد و دکترها جوابم کردند. حتی عمویم به پدر و مادرم می‌گفت: این بچه می‌میرد این قدر برایش زحمت نکشید و به او دل نبندید؛ او را رها کنید تا خودش بمیرد.

اما پدر و مادرم ناامید نشدند و آدرس یک حکیم و طبیب سستی را که ساکن چابهار بود گرفتند و مرا برای معالجه به آن جا بردند. حکیم پس از بررسی شرایط جسمی من گفت: راه نجات کودک شما این است که در کنار ساحل گودالی کنده، او را از نوک انگشتان پا تا گردن در آن بگذارید و گودال را از ماسه‌های ساحل پر کنید؛ پس از مدتی بچه را از بین ماسه‌ها بیرون آورید تا ان شاء الله خوب شود.

پدرم به امید بهبود تنها فرزندش با دقت تمام به دستور طبیب عمل کرد و به صورت معجزه آسایی حالم بهتر شد و پس از چند روز به حالت طبیعی برگشتم.



آری! شهرستان چابهار برای من و دیگران خاطره‌ای ماندگار شد، زیرا خداوند متعال در آن شهر، دو مرتبه مرا از مرگ حتمی نجات داد؛

مرگ نخست: مرگ ظاهری و جسمی بود که به حیات مادی بازگشتم.

مرگ دوم: مرگ جاهلی روحی بود که خداوند متعال مرا به حیات معنوی رهنمود ساخت و هدایت کرد که شرح آن را در ادامه‌ی کتاب بیان خواهم کرد.

توضیح این نکته لازم است که در کتب معتبر اهل تسنن، روایتی از پیامبر اکرم ﷺ با عبارات مختلفی نقل شده که فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنْقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^(۱) کسی که بمیرد و بیعت کسی به گردنش نباشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

من کسی بودم که مدت ۲۵ سال به دور از حیات معنوی و بدون شناخت امام زمان خود - گرچه حیاتی ظاهری داشتم - در مرگی معنوی و جاهلی غوطه‌ور بودم.

سیستان و بلوچستان در گذشته

سیستان و بلوچستان در جنوب شرقی ایران واقع شده و طبق سرشماری سال ۱۳۸۸ حدود ۲۵۰۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. شهرستان نیکشهر در جنوب غربی استان واقع شده و جمعیت آن حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر می‌باشد.

(۱) صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۷۸.

مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۹۶.

مَنْ مَاتَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ. المعجم الكبير، الطبرانی، ج ۱۰، ص ۲۹۸.

از شواهد و قرائن فراوان به دست می‌آید که بیشتر جمعیت سیستان و بلوچستان در گذشته پیرو مذهب اهل بیت علیهم‌السلام و شیعه مذهب بوده‌اند، اما در دهه‌های اخیر جمعیت استان به نفع اهل تسنن غلبه پیدا کرده است؛ زیرا سال‌های متمادی قبل از پیروزی انقلاب که علمای شیعه مشغول مبارزه با رژیم شاهنشاهی بودند، فرصتی پیدا نشد که به منطقه‌ی محروم سیستان و بلوچستان توجه فرهنگی شود. از سوی دیگر بازبودن مرزهای استان و هم‌جواری با کشورهای افغانستان و پاکستان باعث شد تا علمای اهل تسنن این دو کشور و نیز کشور هند به ایران بیایند و جماعت تبلیغی فراوانی به منطقه اعزام کنند و به تبلیغ عقاید اهل تسنن پردازند تا آنجا که مذهب اهل تسنن را در این منطقه ترویج دادند. امروز آثار فراوانی از زیارتگاه‌های شیعه در استان یافت می‌شود که نشان دهنده‌ی اعتقاد عموم مردم به این مذهب در گذشته بوده است. هم‌چنین بسیاری از شهروندان مسن و کهن‌سال منطقه هنوز هم در خاطره‌ی خود اعتقاد به مذهب تشیع را داشته و به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و مولا علی علیه‌السلام متوسل می‌شوند.

سیستان و بلوچستان در حال حاضر

امروزه به برکت انقلاب اسلامی، استان محروم سیستان و بلوچستان با سرعت به سمت آبادانی و پیشرفت حرکت می‌کند و سیاست نظام در جهت محرومیت‌زدایی از این استان است. از نظر فرهنگی و مذهبی، اهل تسنن استان در آزادی کامل هستند و به راحتی می‌توانند برنامه‌های مذهبی خود را اجرا نمایند که این امر در هیچ کشور دیگری سابقه ندارد. به عنوان مثال؛ در کشور

عربستان سعودی که جمعیت قابل توجهی (حدود ۳۰٪) پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند، هیچ گونه آزادی عملی در برنامه های مذهبی خود ندارند و به شدت توسط وهابیت سرکوب می شوند، اما در ایران با وجودی که اهل تسنن در اقلیت به سر می برند می توانند برنامه های مذهبی خود را به راحتی اجرا نمایند.

اهل تسنن سیستان و بلوچستان در کنار شیعیان و به صورت برادرانه زندگی می کنند اما وهابیت و سلفی گری توانسته با صرف هزینه های بسیار از طرف عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس به ترویج عقاید تکفیری خود پرداخته و در جهت اختلاف افکنی بین شیعه و اهل تسنن تلاش گسترده ای داشته باشند تا آن جا که تعداد قابل توجهی از شیعیان را به شهادت رسانده اند. این سیاست خبیثانه و مزدورانه هم از جانب علمای شیعه و هم از جانب علمای راستین و بیدار اهل تسنن طرد و نهی می شود و اعتقادات وهابیت نزد اهل تسنن نیز جایگاهی ندارد، گرچه تلاش گسترده ای در جهت تثبیت چنین عقایدی از جانب بیگانگان در این استان صورت می گیرد.

سیستان و بلوچستان در آینده

با شدت گرفتن فعالیت فرقه ی ضالهی وهابیت در استان و تفکرات سلفی گری و آمیخته شدن حق و باطل با هم، راه تحقیق و آزاداندیشی از بیشتر اهل تسنن گرفته شده و نگرانی های فراوانی را به وجود آورده است. امید است که در آینده، اهل تسنن استان بتوانند با آزاداندیشی و تحقیق و مطالعه و به دور از تعصب، راه

حق و صحیح را شناخته و خود انتخاب‌گر آینده‌ی خود باشند (ان شاء الله).
مجموعه‌ی حاضر را که حکایت تشرف این جانب به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است ابتدا به مولایم حسین بن علی علیه‌السلام که نور هدایت و چراغ راه من شد، تقدیم می‌کنم؛ همان امام حسینی علیه‌السلام که در زیارت اربعین آن مولا و سرور می‌خوانیم:
«و بذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة و حيرة الضلالة».
خدایا امام حسین علیه‌السلام خون قلب خود را در راه تو بذل و بخشش نمود
تا بندگان تو را از جهالت، حیرت و گمراهی نجات دهد.

سپس به همه‌ی کسانی که آزاداندیش و آزادی‌خواه هستند تقدیم می‌نمایم؛
کسانی که دوست دارند راه خود را خود انتخاب کنند. امیدوارم روزی فرا رسد
که همه‌ی مسلمانان جهان به راه حق و حقیقت رهنمون شده و بر سر سفره‌ی
کتاب خدا و اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم بنشینند؛ همان اهل بیت هدایت‌گری که
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم در آخرین فرمایشات خود خطاب به همه‌ی مسلمانان فرمودند:
«إني تارك فيكم الثقلين؛ كتاب الله وعترتي، ما إن تمسكتم بهما لن
تضلوا أبدا».

همانا من در میان شما دو چیز گران بها به یادگار خواهم گذاشت و تا
زمانی که به آن دو تمسک^(۱) جویند هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو؛
کتاب خدا و اهل بیت من هستند.

خداوندا! تو شاهد باش که حقیقت را می‌نویسم تا نگویند افسانه است و

(۱) تمسك بالشيء: تعلق به، ارتباط به، التصق به؛ که شاید نزدیک‌ترین معنی تمسك در حدیث ثقلین؛
علاقه‌ی قلبی، اتصال درونی و ارتباط عملی باشد.

خود را معرفی می‌کنم تا نگویند وجود خارجی ندارد! اگر چه می‌دانم حقیقت همانند خورشید در وسط یک روز آفتابی آشکار است و هر کس مقداری سر خود را بالا بگیرد آن را خواهد دید. خدایا نور هدایت خود را بر دل‌های همه‌ی ما بتابان. اهدنا الصراط المستقیم.^(۱)

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. محب اهل بیت علیهم‌السلام

محمد شریف زاهدی

(۱) در روایات متعددی که از شیعه و سنی با عبارات مختلف نقل شده، صراط مستقیم همان ولایت امیرالمومنین علیه‌السلام است از جمله:

- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹، ذیل آیه‌ی شریفه و ج ۲، ص ۲۸۰، ذیل آیه‌ی شریفه ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾ (زخرف/۴)؛ تفسیر فرات کوفی، ص ۵۱ تا ۵۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۵ تا ۲۰، ذیل آیه‌ی شریفه و ج ۴، ص ۵۹۱ و ۵۹۲، ذیل آیه‌ی شریفه مذکور در بالا و.... تفسیر ثعلبی، ج ۱، ص ۱۲۰، ذیل آیه‌ی شریفه؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۷۳ تا ۸۵، ح ۸۶ تا ۱۵۵ و....

فصل اول

زندگی نامه

دوران کودکی

دوران کودکی - تا سن ۷ سالگی - را در روستای خود گذراندم. سپس پدرم مرا در مدرسه‌ی روستا ثبت‌نام کرد. کلاس اول و دوم ابتدایی را گذراندم. بعد از تعطیلات تابستان برای رفتن به مدرسه آماده می‌شدم که با کمال تعجب، پدرم دیگر به من اجازه نداد به مدرسه بروم. اما من از این جریان، خیلی ناراحت بودم. در ابتدا علت این کار را نمی‌دانستم ولی بعدها فهمیدم علتش این بوده است که سلفی‌های^(۱) متحجر پاکستان و سپاه صحابه^(۲) فتوایی صادر کرده بودند و این

(۱) نام فرقه‌ای است که خود را پیرو سلف صالح می‌دانند و به گمان خود در اعمال، رفتار و اعتقادات خود، سعی بر تابعیت از پیامبر اسلام ﷺ، صحابه و تابعین دارند و معتقدند که عقاید اسلامی باید به همان نحو بیان شوند که در عصر صحابه و تابعین مطرح بوده است و علما نباید به طرح ادله‌ای غیر از آنچه قرآن در اختیار می‌گذارد، پردازند. در اندیشه سلفیون، دلایل عقلی و منطقی جایگاهی ندارد و تنها نصوص قرآن، احادیث و نیز ادله‌ی مفهوم از نص قرآن برای آنان حجیت دارد. (آن هم در مواردی که خلاف تعصبات آن‌ها نباشد)

(۲) گروهی افراطی و تکفیری هستند که ادعا می‌کنند فدایی صحابه‌ی پیامبر اسلام ﷺ بوده و نام «سپاه صحابه» را بر خود گذاشته‌اند و از نظر فقهی حنفی مذهب هستند. این گروه در اوایل دهه ۱۹۸۰ (مصادف با سال‌های اول انقلاب اسلامی در ایران) توسط یک روحانی سنی به نام «مولانا حق نواز جهنگوی» تأسیس شد. علت پایه‌ریزی گروه این بود که از تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر مردم پاکستان جلوگیری کنند.

فتوا به وسیله‌ی مولوی‌ها^(۱) به ایران آورده شد و آن فتوا این بود که درس خواندن در مدارس تحت حاکمیت شیعه، بدعت و حرام است و اهل تسنن حق ندارند در این مدارس درس بخوانند. چون ما خانواده‌ای مذهبی بودیم و عمویم از ملاهای سرشناس اهل تسنن بود به من اجازه ندادند به مدرسه بروم. علاوه بر این جانب، بسیاری از فرزندان اهل تسنن و بلوچ نیز از نعمت تحصیل و پیشرفت محروم شدند و بی‌سواد یا کم‌سواد ماندند.

البته ناگفته نماند بعضی از بستگان پدری‌ام اهل بشاگرد استان هرمزگان هستند. آنها حدود یکصد و سی سال پیش به دلیل ستم‌های خوانین بلوچ و شروران منطقه، به همراه عده‌ای از زنان و مردان بلوچ به سمت کوه‌های جنوب شرقی هرمزگان کوچ کرده و پناهنده منطقه بشاگرد شدند! سال‌های درازی را در همین منطقه گذراندند به طوری که بسیاری از آنها در همین منطقه شیعه شدند و با برقراری نسبت خویشاوندی در آنجا ساکن شدند.

آنان تا قبل از انقلاب اسلامی - قریب به ۵۰ سال - نمی‌توانستند به راحتی به بلوچستان رفت و آمد کنند! به طوری که بسیاری از آنان یکدیگر را فراموش کردند تا اینکه بعد از انقلاب اسلامی که خوانین و حکومت غاصبانه‌شان متلاشی

→

این گروه یکی از اهداف مهم خود را مبارزه با عزاداری امام حسین علیه السلام و در واقع تخطئه قیام آن حضرت می‌دانستند. یکی از علل اصلی تشکیل «سپاه صحابه» مبارزه با خطرات احتمالی شیعیان و ترس از رشد قدرت سیاسی و مذهبی آنان در منطقه بوده است. بعضی از مولوی‌های ایران، فارغ‌التحصیل حوزه‌های سپاه صحابه پاکستان هستند.

(۱) اهل تسنن بلوچستان به تأسی از پاکستان و هندوستان به علمای خود مولوی می‌گویند.



شد، راه برای سرکشی از مناطق مرزی باز و امنیت برقرار گردید و آنان تقریباً اواسط دهه دوم انقلاب اسلامی با یکدیگر ارتباط برقرار نمودند.

پدر بزرگ پدرم غیر از همسری که در بلوچستان داشته است از شیعیان بشاگرد هم زن می گیرد و دارای فرزندانی می شود که همه آنان بر اساس مذهب مادری شان شیعه می شوند. فرزندانی که از بلوچستان بودند همه سنی بودند از جمله پدر بزرگ بنده! که به علت رفت و آمدهای زیادی که به بشاگرد داشته به واسطه عزاداری ها و توسلات شیعیان آنجا برای امام حسین علیه السلام ایشان هم علاقه عجیبی به حضرت پیدا کرده و با بسیاری از عقائد شیعه آشنا می شوند از جمله توسل و تبرک به اهل بیت و اماکن مقدسه. بشاگردی ها هم معمولاً شیعیانی مکتبی و پایبند به توسلات و تبرکات معصومین علیهم السلام اند! در یکی از نقاط بشاگرد مقبره امامزاده سید نجم الدین علیه السلام از نوادگان آقا امام زین العابدین علیه السلام است که سال های سال مورد تکریم شیعیان و اهل تسنن جنوب است. پدر بزرگم چندین سال پشت سر هم دارای فرزند پسر می شود، پس از تولد پسر ششم در حسرت داشتن دختری که هنوز نصیبش نشده برای زیارت سید نجم الدین راهی بشاگرد می شود و در ماه محرم نذری می دهد و متوسل به امام حسین علیه السلام می شود. پس از مدت کوتاهی خداوند به ایشان دختری عنایت می کند که پس از آن همیشه به اسم امام حسین علیه السلام نذوراتی را تقسیم و توزیع می کنند. چند ماهی پس از ظهور انقلاب اسلامی که من تقریباً نوزادی هشت ماهه بودم، پدر بزرگم دار فانی را وداع گفتند. بهشت برین جایش باد.

دقیقاً یادم هست که در سال ۱۳۷۰ هـ ش یکی از بستگانم از بشاگرد آمده بود برای دیدار و صله رحم. یک روز در مورد شیعه و توسلاتش بحث می‌کردیم اتفاقاً رسیدیم به گریه و زاری بر مزار اهل بیت (علیهم‌السلام) که یک دفعه یکی از بستگانم (که هنوز زنده است) سریعاً بلند شد و کاردی را از کمرش (که بلوچ‌ها مسلح به کاردند) بیرون آورد و گذاشت زیر گلویش و گفت: یا سنی شو یا الآن شاه‌رگ گردنت را پاره می‌کنم! واقعاً صحنه عجیبی بود، ما همه ایستاده بودیم و با ناراحتی گفتیم: نکن مرد، این بنده خدا که تقصیری ندارد. گفت: نه، او مشرک است... .

ورود به مکتب‌خانه‌ی مولوی حیدر

مدارس بازگشایی شد ولی من حق رفتن به مدرسه را نداشتم. یک روز صبح، با پدرم از منزل خارج شدیم و به روستای پایینی که آبگاه (دبّار) نام داشت، رفتیم. در این روستا مکتب‌خانه‌ای بود که مولوی حیدر - از اهالی روستای خود ما - آن را اداره می‌کرد.

به این مکتب خانه وارد شدیم. پدرم گفت: چند لحظه صبر کن تا برگردم. گفتم: چشم.

خودش به اتاقی رفت و حدود یک ساعت با مولوی حیدر صحبت کرد. سپس صدایم زد. وارد دفتر مولوی حیدر شدم و پدرم مرا به مولوی سپرد و رفت. دیگر باید از آن پس در این مکتب‌خانه درس می‌خواندم.

بعضی روزها، بعد از اتمام درس، برای دیدن پدر و مادرم به روستای خودمان می‌رفتم. در همین ایام، گاهی نیز نزد معلمان مدرسه که شیعه بودند می‌رفتم و طبق نوبت برای وعده غذایی، آن‌ها را به منزلمان دعوت می‌کردم (رابطه‌ی مردم روستا با معلمان شیعه، خوب بود).

وجود این معلمان در منطقه‌ی ما سبب می‌شد که با مشاهده‌ی نماز و

رفتارشان، سؤالاتی در ذهن کنجکاومان ایجاد شود از قبیل این که؛ چرا شیعیان برای نماز مُهر می‌گذارند و اهل تسنن نمی‌گذارند؟ چرا آن‌ها دست‌های خود را نمی‌بندند ولی ما می‌بندیم؟ چرا آن‌ها یا علی، یا زهرا و یا حسین می‌گویند ولی ما یا ابوبکر و یا عمر و... می‌گوییم؟ و...

ولی هیچ وقت این سؤالات را از معلمان شیعه نمی‌پرسیدم. فقط یک بار یادم هست که در جمع معلمان شیعه نشسته بودم و با معلمی سیستانی به نام محمود سنچولی صحبت کوتاهی داشتم. بحث درباره آمین گفتن بعد از قرائت سوره حمد بود. ایشان از من پرسید: چرا شما این کلمه را می‌گویید در حالی که آوردن سخنی اضافه در نماز است و نماز را باطل می‌کند.

گفتم: آمین گفتن بعد از سوره‌ی حمد لازم است و اگر گفته نشود اشکال دارد. فقط همین یک بحث بود.

معلمان شیعه هیچ‌گاه وارد بحث‌های خلافت و امامت نمی‌شدند. شاید احساس خطر می‌کردند؛ چون در روستای ما چند مولوی و ملا بود و جماعت تبلیغی اهل تسنن نیز، رفت و آمد می‌کردند.

هرچه از درس خواندنمان در مکتب‌خانه می‌گذشت، دیدمان نسبت به شیعه و معلمان سابقمان بدتر می‌شد.

به خاطر می‌آورم که روزی یکی از مولوی‌ها در کلاس پرسید: در روستای کدام یک از شما شیعه هست؟ من گفتم: معلمان روستای ما شیعه هستند. از من پرسید: آیا آن‌ها یا علی و یا حسین و... می‌گویند؟ گفتم: بلی استاد، از آن‌ها شنیده‌ام.



گفت: این کار، شرک است و جایز نیست. هم‌چنین، مَهر گذاشتن آنها برای نماز، بت‌پرستی است و نمازهایشان باطل است.

بر اثر تبلیغات سوء مولوی‌ها بر ضد شیعه و در نتیجه تغییر دید مردم، کار برای معلمان شیعه سخت شد به طوری که بعد از ۲ یا ۳ سال، فقط دو معلم از هفت معلم باقی ماندند و بقیه از آنجا رفتند، هم‌چنین مراسم‌هایی که برای بزرگداشت ۲۲ بهمن و ۱۳ آبان برگزار می‌شد، تعطیل شد.

در تابستان آن سال، برای نخستین بار تعدادی از مولوی‌ها که بزرگشان، مولوی ایوب اهل خراسان بود، تحت عنوان «جماعت تبلیغی»^(۱) به روستای ما آمدند و در مسجد محله‌ی «سرچاه» ساکن شدند. پدرم از آمدنشان، با خبر شد و به من گفت: برویم ببینیم چه خبر است و چه می‌گویند و من همراه پدر به مسجد رفتم.

نماز مغرب را به جماعت خواندیم و بعد از نماز، مولوی ایوب درباره بهشت، جهنم، قبر، قیامت و ضرورت و ثواب تبلیغ دین سخنرانی کرد و سپس گفت: چه کسی حاضر است در جماعت تبلیغی ما عضو شود؟^(۲)

چون درس‌های مکتب‌خانه تعطیل بود، گفتم: من با شما می‌آیم. پدرم خوشحال

(۱) گروه‌های تبلیغی هستند که با طراحی سران اهل تسنن دیوبند و پاکستان تاسیس شده که عوام اهل تسنن با سرپرستی مولوی‌ها به مدت سه یا چهار روز، چهار ماه و یکسال به مناطق مختلف می‌روند و در مسجد آن منطقه ساکن می‌شوند. کسانی که با مولوی‌ها همراه هستند وظیفه دارند مردم را برای اقامه‌ی نماز و استفاده از سخنان مولوی به مسجد بیاورند. به صورت دوره‌ای به مناطق مختلف می‌روند و در طول سال برنامه‌ی تبلیغی دارند.

(۲) البته آنها از جماعت تبلیغی به بهشت تعبیر می‌کنند و می‌گویند چه کسی است که در بهشت ثبت نام کند!!!

شد و به من گفت: خیلی خوب است، سخنرانی و مطالبی یاد می‌گیری که برای آینده‌ات مفید است. من و مولوی‌های جماعت تبلیغی شب را در همان مسجد ماندیم. مولوی ایوب پس از اقامه‌ی نماز صبح سخنرانی کرد. وقتی مردم متفرق شدند و جمع خودمانی شد، گفت: من دیشب خوابی دیدم. دیدم مردی اسب سوار با لباس سفید، دم در مسجد آمد و صدایم زد. من بیرون رفتم و پرسیدم شما که هستید؟ گفت: محمد رسول الله ﷺ هستم. سپس فرمود: از این نوجوانی که همراه شماست محافظت کنید.

من خیلی کنجکاو شدم تا بدانم منظورش چه کسی است. مولوی رو به من کرد و گفت: کوچک‌ترین فرد در این جمع شما هستید و ظاهراً شما منظور حضرت بوده‌اید.

خیلی خوشحال شدم به حدی که به جای سه روزی که قرار بود آنجا بمانم، هفت روز ماندم. این خبر به سرعت در روستا پیچید که مولوی ایوب درباره مرادبخش خواب دیده است.

لازم به ذکر است که اهل تسنن روایتی را از پیامبر ﷺ نقل می‌کنند و آن را صحیح می‌دانند که ایشان فرمود: هرکس مرا در خواب ببیند حقیقتاً مرا دیده است؛ زیرا شیطان قادر نیست خود را به صورت من در آورد.^(۱) به همین سبب اگر در خواب پیامبر ﷺ را ببینند در صحت آن خواب شک نمی‌کنند.

(۱) «ان ابا هريره قال سمعت النبي ﷺ يقول: من رآني في المنام فقد رآني حقاً فإن الشيطان لا يتمثل بي» صحيح البخاري، كتاب التعبير، باب ۱۰ (من رأى النبي في المنام) حديث شماره ۶۹۹۳، ج ۴، ص ۱۳۸۷؛ صحيح مسلم، كتاب الرؤيا، باب قول النبي: من رآني في المنام فقد رآني، ج ۷، ص ۵۴.

ورود به حوزه بحر العلوم نیکشهر

پس از سه سال تحصیل در مکتب خانه‌ی مولوی حیدر، با پسر عمویم علی به حوزه‌ی بحر العلوم دهان بخش بنت نیکشهر رفتم.

مدیر داخلی این حوزه، مولوی عبدالله محمدی لاشاری بود. برای ثبت نام به دفترش رفتم. اسمم را پرسید. گفتم: مرادبخش.

با عصبانیت گفت این اسم را چه کسی برایت انتخاب کرده؟! با تعجب از سؤالش، جواب دادم: پدرم، اشکالی دارد؟

گفت: مراد می‌بخشد یا خدا؟ گفتم: خدا. گفت: پس چرا اسمت را مرادبخش گذاشته‌اند؟! این شرک به خداست.

چند لحظه‌ای فکر کرد و گفت: محمد شریف، اسم قشنگی است. از این به بعد به شما محمد شریف می‌گوییم.

از آن روز به بعد مرا در مدرسه، محله و حتی روستای خودمان، محمد شریف صدا می‌زدند و کم‌کم مرادبخش از سرزبان‌ها افتاد و فقط در صفحه‌ی اول شناسنامه‌ام به یادگار باقی ماند.

در مدتی که در این حوزه درس می‌خواندم، خاطرات تلخ و شیرین بسیاری دارم که به دو مورد آن اشاره می‌کنم.

۱. حوزه‌ای که ما در آن درس می‌خواندیم، چند اتاق داشت که هم کلاس درس بودند و هم خوابگاه. طلبه‌هایی که راهشان دور بود و از مناطق دیگری آمده بودند، به صورت گروهی در این اتاق‌ها اسکان داده می‌شدند. امکانات مدرسه در آن حدی نبود که به همه ناهار و شام بدهند، از این‌رو تعدادی از طلبه‌ها را بین اهالی محل تقسیم کرده بودند و هر خانه‌ای به یک یا دو نفر از آن‌ها، ناهار و شام می‌داد و آن‌ها نیز موظف بودند در خدمت صاحب‌خانه باشند و برایشان کار کنند. مثلاً در خانه باید از میهمانان پذیرایی می‌کردند و در بیرون از خانه به کارهای کشاورزی و... می‌پرداختند.

من هم از این قاعده مستثنا نبودم، ولی موقعیتی که من داشتم، با دیگران فرق می‌کرد. خداوند صدای زیبا و دلنشینی به من عنایت کرده بود و در مسابقات قرآن و سرودی که در منطقه برگزار می‌شد همیشه به عنوان قاری ممتاز و تک‌خوان سرود انتخاب می‌شدم. از این جهت موقعیت ممتازی نسبت به دیگران داشتم و مورد احترام مولوی‌ها بودم. حتی گاهی مرا به عنوان امام جماعت انتخاب می‌کردند و خودشان نیز به من اقتدا می‌کردند.

خانواده‌هایی هم که ناهار و شام طلاب را تأمین می‌کردند، خیلی تلاش می‌کردند تا مرا به خانه‌ی خودشان ببرند و گاهی هم در این که کدام یک میزبان من باشند بین آن‌ها بحث و درگیری لفظی صورت می‌گرفت و نهایتاً یکی از



آن‌ها کوتاه می‌آمد و دیگری مرا به خانه‌اش می‌برد و وجودم را برکتی برای منزل خود می‌دانست و من از این جهت خوشحال بودم.

۲. روستای دِهان روستایی کویری و کم آب بود. مردم برای تأمین آب مصرفی خود به رودخانه‌ای که در حدود ۸ کیلومتری این روستا قرار داشت، می‌رفتند و آب مورد نیاز خود را از آنجا تهیه می‌کردند.

طلابی که در حوزه درس می‌خواندند، بیش از ۷۰ نفر بودند و آن‌ها برای آشامیدن، شست‌وشو، استحمام و... نیازمند آب فراوانی بودند که تهیه کردن آب مورد نیاز همه‌ی این افراد از آن فاصله‌ی دور کاری سخت و طاقت‌فرسا بود.

برای پیدا کردن راه حل، مولوی عبدالله با طلبه‌ها مشورت کرد، در نهایت قرار شد که داخل مدرسه چاهی حفر شود تا جوابگوی آب مصرفی طلاب باشد و برای این کار طلبه‌ها به گروه‌های دو نفره تقسیم شدند و هر روز نوبت یک گروه بود که با همکاری یکدیگر، چاه را بکنند.

بعد از چند روز، نوبت من و پسر عمویم، علی شد؛ تقریباً ۱۵ متر از چاه کنده شده بود، من باید وارد چاه می‌شدم. دست‌هایم را به دو طرف چاه گرفتم و یک پایم را وارد آن کردم و در جای مطمئنی گذاشتم و پای دیگرم را مقداری پایین‌تر گذاشتم و همین‌طور ادامه دادم تا به ته چاه رسیدم.

حفر چاه، حدود یک ساعت به طول انجامید و پسر عمویم - که بیرون چاه ایستاده بود - به وسیله‌ی دلو گل و خاک را بالا می‌کشید و بیرون می‌ریخت. خیلی خسته شده بودم و دست و پایم حسابی گلی شده بود. باید بیرون می‌آمدم. بیل را

همان‌جا گذاشتم و آرام‌آرام دست و پاهایم را در جاهای کنده شده اطراف چاه محکم می‌کردم و بالا می‌آمدم. تقریباً یک متری مانده بود که از چاه بیرون بیایم، ناگهان یک پایم لیز خورد و نزدیک بود که به ته چاه سقوط کنم. دست‌هایم را محکم به دیواره‌ی چاه گرفته بودم. ترس تمام وجودم را فرا گرفته بود. علی را صدا زدم. نگاهی به داخل چاه کرد و با صدای بلند از بقیه‌ی طلاب کمک خواست. چند نفر آمدند و سر طناب را گرفتند. علی آرام‌آرام وارد چاه شد و طناب را به کمرم بست و گفت: طناب را بکشید. آن‌ها هم طناب را کشیدند و مرا بیرون آوردند.

مولوی که سر و صدا را شنیده بود، پیش آمد و جریان را متوجه شد. با عصبانیت گفت: چه کسی به تو گفته این کار را بکنی؟! اگر می‌افتادی و می‌مردی، چه کسی جواب پدر و مادرت را می‌داد؟!

من که از ترس شوکه شده بودم، گفتم: جناب مولوی! خود شما گفته بودید چاه را بکنید. مولوی با شیلنگی که در دست داشت، محکم به من می‌زد و می‌گفت: تو که نمی‌توانستی، چرا رفتی؟ گفتم: آخه خودتان گفته بودید. مولوی از شدت عصبانیت، به من اجازه صحبت کردن نداد و مرا کتک مفصلی زد.

این خواست خدا و عنایت الهی بود که از این حادثه، نجات پیدا کردم و با وجود بیلی که در ته چاه جا مانده بود و از آن فاصله زیاد اگر داخل چاه می‌افتادم معلوم نبود چه وضعیتی پیدا می‌کردم.

ادامه‌ی تحصیل در حوزه علمیه‌ی عربیه‌ی چابهار

سال ۱۳۷۴ هـ ش بود که از طرف امام جمعه‌ی چابهار (مولوی عبدالرحمن چابهار^(۱)) برای شرکت در یکی از جلسات سالانه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی بحرالعلوم دهان دعوت شدم و در این جلسه شرکت کردم. در این جلسه برای نخستین بار بود که با مولوی عبدالرحمن از نزدیک آشنا شدم و چون از مشاهیر اهل تسنن بود، علاقه‌مند شدم که در حوزه‌ی ایشان ادامه‌ی تحصیل بدهم.

استادم، مولوی واحد بخش بلوچی نیز به من توصیه و سفارش می‌کرد که برای ادامه‌ی تحصیل به حوزه علمیه مولوی عبدالرحمن چابهار بروم و به خاطر علاقه‌ای که به مولوی عبدالرحمن پیدا کرده بودم، پذیرفتم و در اواخر سال ۱۳۷۴ وارد حوزه‌ی علمیه‌ی عربیه‌ی چابهار شدم.

حوزه‌ی علمیه‌ی عربیه چابهار، یکی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین حوزه‌های

(۱) مولوی عبدالرحمن چابهار در سال ۱۳۲۲ شمسی در روستای انزای سرباز به دنیا آمد و از سال ۱۳۴۶ تاکنون امام جمعه‌ی چابهار است. وی برادر کوچک‌تر مولوی محمد عمر سربازی است و از بین مولوی‌های اهل تسنن، محکم‌ترین پایگاه مردمی را در چابهار داراست.



اهل تسنن است. مسابقات قرآن و سرود خوانی در آن زیاد برگزار می‌شد. با توجه به سابقه‌ای که من در قرائت قرآن و سرودخوانی داشتم و از صدای زیبایی که برخوردار بودم پس از مدتی به عنوان سرگروه سرودخوانی انتخاب شدم و اشعاری که مولوی محمد عمر سربازی^(۱) و مولوی عبدالرحمن چابهارى در زمینه‌های مختلف مانند؛ نماز، قرآن، مذمت دنیا و... می‌سرودند را با دوستان تمرین می‌کردم و هر وقتی که مولوی عبدالرحمن برای سخنرانی به مسجد، روستا و یا حوزه‌ای می‌رفت، برای اجرای سرود همراه وی می‌رفتیم.

در یکی از این سفرها - به همراه مولوی عبدالرحمن - به یکی از مناطق دشتیاری رفتیم. مولوی قرار بود در این سفر با چند نفر از تاجرهای لنج‌دار منطقه، دیداری داشته باشد تا برای ساختن مسجد جامع چابهار از آن‌ها پول بگیرد.

ما با توجه به موضوع جلسه، شعری به زبان بلوچی درباره بی‌وفایی دنیا آماده کرده و قبل از سخنرانی ایشان اجرا کردیم.

شعر طولانی و زیبایی بود که الان بیت اولش یادم هست.

«بری ایرهت بی‌گلشن بری سر سبز و شادان»

بهارا دل مبدت‌ای فقط سه روچ مهمان»

(۱) وی در سال ۱۳۱۲ شمسی در روستای انزاء سرباز به دنیا آمد. در ۱۲ سالگی برای تحصیل به کراچی مهاجرت کرد. پس از هفت سال تحصیل در کراچی به پیشنهاد علمای پاکستان به ایران برگشت و در منطقه‌ی کوه‌ون حوزه علمیه تأسیس کرد و مشغول تبلیغ عقاید دیوبند شد. از ایشان قریب به ۷۰ اثر تألیفی به جای مانده است. وی بزرگ‌ترین عالم و مفسر اهل تسنن بلوچستان بود. وی در اسفند ماه ۱۳۸۶ از دنیا رفت.



چه بسا باغ هم خشک می‌شود و هم سر سبزی

ولی دل به این بهار مبندید که فقط سه روز اینجا مهمان هستیم.

این سرود را در آن شب و در حضور نزدیک به ۲۰۰ نفر اجرا کردیم که

بسیار مؤثر واقع شد؛ زیرا بعد از پذیرایی مفصل، کمک فراوانی نیز به مسجد شد.

حضور در همایش ختم صحیح بخاری در زاهدان

در اوایل سال ۱۳۷۵ هـ ش در حوزه‌ی علمیه‌ی چابهار، مسابقه‌ای با موضوع سخنرانی به زبان‌های عربی، فارسی و اردو بین طلاب برگزار شد. مسابقه به این صورت برگزار می‌شد که هر کدام از داوطلبان، یکی از زبان‌ها را انتخاب کرده و به آن زبان، سخنرانی کند. مولوی عبدالرحمن داور این مسابقه بود و بهترین‌ها را انتخاب می‌کرد. بنده در زبان عربی شرکت کردم و رتبه‌ی دوم را به دست آوردم. رتبه‌ی نخست را طلبه‌ای بدست آورد که در سال بعد، مولوی شد؛ در حالی که من تا مولوی شدن، چهار سال فاصله داشتم.

مولوی عبدالرحمن مرا بسیار تشویق کرد و به عنوان جایزه به من گفت: شما می‌توانید به عنوان نماینده‌ی حوزه‌ی علمیه چابهار در جلسه‌ی ختم «صحیح بخاری»^(۱) در حوزه‌ی مکی زاهدان^(۲) شرکت کنید.

(۱) مراسمی که همه ساله در ماه رجب برگزار می‌شود، میهمان‌هایی را از داخل و خارج کشور دعوت می‌کنند و در آن مراسم تعداد زیادی از طلبه‌های اهل تسنن فارغ التحصیل شده و از آن به بعد مولوی می‌شوند.

(۲) مدرسه‌ی علمیه‌ای که مولوی عبدالعزیز ملازاده آن را پایه گذاری کرده و زیر نظر امام جمعه اهل تسنن زاهدان است.

در ماه رجب همان سال، من و یکی دیگر از طلاب، از طرف حوزه علمیه‌ی چابهار، به همایش ختم صحیح بخاری که در مسجد مکی زاهدان برگزار می‌شد، اعزام شدیم.

در حالی که پاسی از شب گذشته بود به شهرستان زاهدان رسیدیم و طبق برنامه‌ی سفر به دفتر مولوی عبدالحلیم قاضی زاده که در بین اهل تسنن به قاضی عبدالحلیم معروف است، رفتیم.

طلابی از شهرهای دیگر نیز آنجا بودند. پس از صرف شام، طلاب در جمع‌های کوچک با یکدیگر صحبت می‌کردند. من هم با دوستم مشغول صحبت بودم که قاضی عبدالحلیم وارد شد و به میهمان‌ها خوش آمد گفت.

فرصت را غنیمت شمردم و نزدیک قاضی عبدالحلیم رفتم و سؤالی که ذهنم را مشغول کرده بود از قاضی پرسیدم.

گفتم: جناب قاضی! این که شیعیان برای امام حسین علیه السلام عزاداری می‌کنند و لباس مشکی می‌پوشند، حکمش چیست؟

گفت: پوشیدن لباس مشکی برای عزاداری بدعت و حرام است و چون شیعیان به غیر خدا متوسل می‌شوند، مشرک هستند.

گفتم: یک سؤال دیگر هم دارم. درباره امام حسین علیه السلام و شخصیت ایشان از دیدگاه اهل تسنن، برایم توضیح دهید.

جواب سوالم را نداد و گفت: این را باید در کتاب‌های تاریخی مطالعه کنید. صبح روز بعد، به صورت دسته جمعی، به مسجد مکی زاهدان که در خیابان



خیام واقع شده است، رفتیم. جمعیت فراوانی از شهرهای مختلف آمده بودند. مجری جلسه مولوی عبدالمجید مرادزهی خاشی بود. مراسم با قرائت قرآن شروع شد و پس از آن، مولوی عبدالحمید اسماعیل زهی امام جمعه‌ی اهل تسنن زاهدان و رییس حوزه‌ی علمیه‌ی مکی پشت تریبون رفت و به میهمانان حاضر در جلسه - به ویژه میهمانان خارجی - خیر مقدم گفت.

در این همایش، مفتی محمد تقی عثمانی^(۱) به نیابت از مجمع فقهی عربستان، فضل الرحمن از اعضای پارلمان پاکستان و شخصیت‌هایی از سوریه و علمای اهل تسنن از دیگر استان‌های کشور حضور داشتند.

مجری تعداد حاضران در جلسه را اعلام کرد که حدود پنج هزار نفر بودند و طبق لیستی که در دست داشت، میهمانان را معرفی کرد و از آن‌ها خواست تا برنامه‌شان را اجرا کنند. نوبت به من رسید که به نمایندگی از حوزه چابهار، در جایگاه حاضر شدم. سرودی درباره بی‌وفایی دنیا که قبلاً در چند مجلس اجرا کرده بودم، در حضورشان خواندم و حاضران مرا به گرمی تشویق کردند.

در روز جمعه‌ی همان هفته به نماز جمعه‌ی زاهدان رفتیم. موضوع سخنرانی مولوی عبدالحمید، دنیا بود و همان اشعاری که در جلسه‌ی ختم بخاری خوانده بودم را به مدت بیست دقیقه خواند و توضیح داد و چندین بار گفت: این اشعار

(۱) مفتی عثمانی از علمای پاکستان است ولی چند سالی است نایب رییس مجمع فقهی عربستان شده است. قابل ذکر است رییس قبلی این مجمع مفتی بن باز بود که فتوا به مشرک بودن شیعه داده بود و ریختن خون شیعه را مباح می‌دانست.



را ملا محمد شریف از حوزه‌ی علمیه چابهار خوانده است. خیلی خوشحال بودم که اشعارم را امام جمعه‌ی زاهدان در نماز جمعه خوانده است و این را برای خود افتخاری می‌دانستم.

به همراه دوستم با رضایت و افتخار به چابهار برگشتیم و خدمت مولوی عبدالرحمن، گزارش سفر دادیم و مولوی بسیار خوشحال و راضی به نظر می‌رسید.

جرقه‌ی هدایت

یکی از اساتیدم، مولوی عیسی ملازهی؛ امام جماعت مسجد محمد رسول الله ﷺ چابهار بود. گاهی که برایشان مشکلی ایجاد می‌شد و نمی‌توانست به مسجد برود، مرا می‌فرستاد تا به جای ایشان نماز جماعت را اقامه کنم.

شب عاشورای سال ۱۳۷۵ هجری شمسی بود و من به جای استادم به مسجد رفتم و نماز عشا را خواندم. همه‌ی مردم از مسجد بیرون رفتند. من آخرین نفری بودم که از مسجد بیرون آمدم و درب مسجد را قفل کردم. می‌خواستم به مدرسه برگردم که صدای سخنرانی از حسینیه‌ی شیعیان مهاجر چابهار که در فاصله‌ی ۵۰ متری مسجد ما بود، توجهم را جلب کرد. کنجکاو شدم تا بدانم سخنران چه می‌گوید؟ زیرا به ما گفته بودند که هر چه روحانیون شیعه می‌گویند، دروغ است. به این نیت رفتم که ببینم چه دروغ‌هایی می‌گوید. نزدیک حسینیه رسیدم، خواستم وارد حسینیه شوم؛ ولی خجالت کشیدم، چون لباس مولوی بر تنم بود.^(۱)

آهسته کنار پنجره نشستم و به صحبت‌های روحانی شیعه گوش دادم. سخنرانی

(۱) طلاب علوم دینی اهل تسنن پس از طی مدارج علمی کافی ملبس به لباس مولوی می‌شوند.

او درباره شخصیت امام حسین علیه السلام بود. می‌گفت: در کتاب «مسند احمد بن حنبل» و «سنن ترمذی» و چند کتاب دیگر، این روایت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «ان الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة» امام حسن و امام حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند.^(۱)

می‌گفت: در کتاب «حیات الصحابة» آمده است: وقتی امام حسین علیه السلام شهید شدند، هیچ سنگی برداشته نمی‌شد، مگر این که زیر آن خون لخته شده قرار داشت. زمین خون گریه می‌کرد و خورشید تاریک شده و چندین روز آسمان مثل خون قرمز شد.^(۲) و همین طور از کتاب‌های اهل تسنن مطالبی بیان می‌کرد و آدرس آن‌ها را نیز ذکر می‌کرد.

من تعجب کردم که کتاب «حیات الصحابة»، از ما اهل تسنن است ولی من تا به حال، این کتاب را مطالعه نکرده‌ام و فقط اسمش را شنیده‌ام. این سوال به ذهنم آمد که این روحانی شیعه، چگونه کتاب‌های اهل تسنن را مطالعه کرده است؛ زیرا مولوی‌های ما می‌گفتند کتاب‌های شیعه را نخوانید، گمراه کننده‌اند. چرا آنها نمی‌گویند کتاب‌های اهل تسنن را نخوانید که گمراه می‌شوید و فقط علمای ما چنین می‌گویند؟

(۱) مسند امام احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۹۱؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۷.

(۲) حیات الصحابه مولوی محمد یوسف و محمد الیاس کاندملوی، ج ۳، ص ۶۷۴ (انکسفت الشمس کسفه وهي ظلمه...)؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۶ (انه لم یعقب حجر الا وجد تحته دم عیبط... لما قتل الحسين مطرنا مطرا کالدم علی البیوت والحدیر).



سخنرانی‌اش تمام شد و روضه خواندن را شروع کرد. روضه‌ی قتلگاه امام حسین علیه السلام را خواند. روضه‌ی جانسوزی بود که اشک‌های من، ملای اهل تسننی که تا آن لحظه، حتی یک قطره اشک هم برای مظلومیت امام حسین علیه السلام نریخته بودم، سرازیر شد و بسیار گریه کردم.

قبل از آن‌که روضه تمام شود بلند شدم و به مدرسه برگشتم. به گمان خودم آن شب دو گناه مرتکب شده بودم؛ نخست سخنرانی عالم شیعی را گوش داده بودم؛ زیرا علمای ما می‌گفتند این کار حرام است. دوم اینکه برای امام حسین علیه السلام گریه کرده بودم و به فتوای مولوی‌ها این کار نیز حرام است. ساعت از ۱۲ شب گذشته بود؛ وارد مدرسه شدم. حال عجیبی داشتم. یکی از طلبه‌ها مرا دید و گفت: چه شده؟ چرا ناراحتی؟ گفتم: چیز خاصی نیست. به اتاقم رفتم، دوستانم خوابیده بودند. خواستم بخوابم ولی سخنان آن روحانی شیعه فکرم را به خود مشغول کرده بود، طاقت نیاوردم و به کتابخانه‌ی حوزه رفتم تا آن روایت را پیدا کنم. البته قبلاً روایت «سیدا شباب» را در کتاب «مسند احمد»، دیده بودم ولی برای آن که دلم آرام شود، به سراغ روایت و سند آن رفتم. آن را پیدا کردم. سپس کتاب «حیات الصحابة» را برداشتم و با کمال تعجب دیدم که آنچه روحانی شیعه نقل کرده، صحیح است. به خودم گفتم: این‌ها، مطالبی است که از کتاب‌های ما نقل می‌کنند، پس معلوم است که خیلی از کتاب‌های ما را مطالعه کرده‌اند و مطالب زیادی از ما می‌دانند.

آن شب، شب عجیبی بود. دو سؤال، وجود مرا فرا گرفته بود و هر چه فکر

می‌کردم، نمی‌توانستم خودم را قانع کنم!

سؤال نخست این بود که آیا شیعیان، واقعاً مشرکند؟! لحظه‌ای با خودم فکر کردم، عجیب است! آن طور که در آیات قرآن و روایات آمده است، مشرکان کسانی هستند که مخالف خدا و پیامبر و مخالف با دین مبین اسلام هستند! پس این‌ها (شیعیان) چه نوع مشرکانی هستند. در حالی که خداوند و پیامبر ﷺ را قبول دارند و حتی به اهل بیت پیامبر ﷺ محبت می‌ورزند و بر منبرهایشان نیز از پیامبر اسلام ﷺ مدح و تعریف، می‌کنند و بر مصایب آن‌ها گریه می‌کنند؟! به دلم افتاد که امکان ندارد این‌ها مشرک باشند.

سؤال دوم این بود که: روایتی را در «صحیح بخاری» که به نظر ما معتبرترین کتاب اهل تسنن بعد از قرآن محسوب می‌شود، خوانده بودم مبنی بر این‌که: هرکس برای مرده‌ای گریه کند، آن میت را به سبب گریه‌ی اهلش، در قبر عذاب می‌دهند!^(۱) با خود گفتم: آیا خداوند، واقعاً امام حسین ﷺ که سید شباب اهل الجنة است و یا مادرشان که سیده نساء العالمین است را در قبر به خاطر گریه‌ی شیعیان، عذاب می‌دهد؟! یعنی امشب که ما برای امام حسین ﷺ گریه کردیم، امام حسین ﷺ را در قبر عذاب می‌دهند؟ امکان ندارد.

تا صبح خوابم نبرد. صبح ساعت ۷ با مولوی عیسی ملازهی کلاس داشتیم. مولوی وارد کلاس شد. قبل از آن که درس را شروع کند، گفتم: ببخشید جناب استاد! سؤالی از شما دارم.

(۱) فان رسول الله ﷺ قال إن الميت ليعذب ببكاء أهله عليه. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۵۱، کتاب الجنائز باب ۳۲، حدیث شماره ۱۲۸۶.



مولوی عیسی گفت: بفرمایید.

گفتم: آیا این روایت درست است که اگر شخصی برای مرده‌ای گریه کند، آن مرده را در قبر عذاب می‌دهند؟

مولوی عیسی گفت: بله، این روایت در «صحیح بخاری» - صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن - آمده است.

گفتم: آیا وقتی که شیعیان برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کنند، خداوند امام حسین علیه السلام را در قبر عذاب می‌دهد؟

مولوی از این سؤال جا خورد و گفت: استغفر الله، اصلاً امکان ندارد. این چه سوالی است که می‌پرسی؟! فوراً کتاب‌هایتان را باز کنید تا درس را شروع کنم.

گفتم: آقای مولوی! تا جواب بنده را ندهید، نمی‌توانم درس بخوانم.

مولوی عیسی بعد از چند لحظه گفت: شما حق ندارید سوالی درباره‌ی شیعه بپرسید، امام حسین علیه السلام از اولیای خداست و خداوند ولی‌اش را عذاب نمی‌کند.

جواب استاد مرا قانع نکرد. شب به کتابخانه رفتم تا پاسخ سؤالاتم را در کتاب‌ها جستجو کنم. کتاب‌های مختلفی را نگاه کردم و ورق می‌زدم که ناگهان به کتابی برخورددم به نام «شفاء الاسقام و الاحزان»؛ نوشته‌ی مولوی محمد عمر سربازی (تصویر شماره ۱). هر چه بیشتر این کتاب را مطالعه می‌کردم، به جای حل سؤالاتم، سؤالات جدیدی برایم ایجاد می‌شد.

صبح روز بعد، کتاب «شفاء الاسقام» را به دست گرفتم و به سراغ مولوی عبدالحی رفتم.

گفتم: جناب مولوی! به چه دلیل ما معتقدیم که شیعه مشرک است؟
 مولوی عبدالحی گفت: دلایل متعددی دارد. یکی از آنها، این است که شیعیان
 به اهل بیت پیغمبر ﷺ متوسل می‌شوند و رفع حاجاتشان را از آنها می‌خواهند.

گفتم: اگر کسی از اهل تسنن متوسل به غیر خدا شود، حکمش چیست؟
 مولوی عبدالحی گفت: اهل تسنن به هیچ وجه متوسل به غیر خدا نمی‌شوند
 و آن کسی از اهل تسنن که چنین کند - به عقیده‌ی ما - مشرک است و از اسلام
 خارج است.

کتاب «شفاء الاسقام» را که در دستم بود، به مولوی نشان دادم و گفتم: این
 کتابی است که استاد شما؛ مولوی محمد عمر سربازی نوشته است. آیا تاکنون،
 این کتاب را دیده‌اید؟

مولوی عبدالحی گفت: بله، از دعا‌های این کتاب استفاده کرده‌ام.
 گفتم: چرا مولوی محمد عمر - در این کتاب - متوسل به نام ابوبکر و عمر
 شده است؟!

مولوی عبدالحی گفت: استغفر الله، باز کن ببینم چه نوشته است؟
 صفحه‌ی ۳۳ کتاب را آوردم. در آن، نوشته شده بود:
 هر کس دندان‌ش درد می‌کند، بر کاغذی بنویسد: «ابوبکر الصدیق من
 الصادقین الابرار اکبر ۹۲» و آن را روی دندان‌ش بگذارد، دندان‌ش خوب
 می‌شود ان شاء الله. (تصویر شماره ۲)^(۱)

(۱) تصویر صفحات مربوطه در آخر کتاب آورده شده است.



گفتم: آیا توسل به ابوبکر جایز است و توسل به علی جایز نیست؟
بلافاصله، صفحه‌ی ۸۵ را گشودم و با انگشتم اشاره کردم و گفتم: جناب
مولوی! این جا را ببینید استاد شما چه نوشته است؟! نوشته است:
هر که می‌خواهد در خواب جنب نشود، نام آدم را بر ران راست خود و
نام حوا را بر ران چپ خود بنویسد، ان شاء الله جنب نمی‌شود! (تصویر
شماره ۳)

گفتم: آقای مولوی! چرا مولوی محمد عمر، که بزرگ‌ترین مفتی معاصر اهل
تسنن ایران است، توسل به نام آدم و حوا را اجازه داده است؟ و چرا به نخستین
پیامبر الهی توهین کرده است؟ آیا ارزش حضرت آدم عليه السلام این قدر کم است که
نامش را بر ران بنویسیم تا جنب نشویم؟ کدام پیامبر یا کدام صحابه نام آدم و
حوا را بر ران خویش نوشت؟ از کجا این مطلب را نقل می‌کند؟
در حین صحبت، مولوی مکرر می‌گفت: استغفر الله. چنان استغفار می‌کرد که
گمان کردم این نخستین باریست که این مطالب را می‌شنود، در حالی که یکی از
شاگردان مولوی محمد عمر بوده و همه‌ی کتاب‌هایش را خوانده بود.
مولوی نتوانست جوابم را بدهد و من با ناراحتی از ایشان جدا شدم.

آغاز تحقیق درباره‌ی مذهب شیعه

پس از این که به سؤالاتم جواب قانع کننده‌ای ندادند، تصمیم گرفتم کتابی از شیعیان را مطالعه کنم تا بدانم چه دلایلی برای اثبات مذهب خود دارند؟ کتابخانه‌ی حوزه چابهار را جستجو کردم ولی متأسفانه کتابی از شیعه نیافتم. دو سه روز بعد، به سراغ یکی از دوستانم - که در هنرستان چابهار درس می‌خواند - رفتم و از او پرسیدم: آیا شما معلم شیعه دارید؟ دوستم گفت: بله، مگر چه شده؟ گفتم: آیا می‌توانی کتابی درباره‌ی اثبات مذهب شیعه از ایشان برای من بگیری؟ می‌خواهم آن را مطالعه کنم. دوستم گفت: من از ایشان سؤال می‌کنم، اگر چنین کتابی داشتند، برای شما می‌آورم.

دوستم رفت و فردای آن روز نزد من آمد و قبل از این که کتاب را به من بدهد، گفت: این کتاب را به شما امانت می‌دهم. قسم بخور که به هیچ وجه نامی از من و معلمم نزد کسی نبری. من نیز سوگند یاد کردم که نامی از آن دو نبرم.

کتاب قطوری بود به نام «شبهای پیشاور»، نوشته‌ی مرحوم «سلطان الواعظین شیرازی»^(۱) کتاب را در کیفم گذاشتم و به اتاق برگشتم.

مولوی‌ها ما را از مطالعه‌ی کتاب‌های غیر درسی، خصوصاً کتاب‌های شیعه به شدت منع می‌کردند و کتاب‌های شیعه را، کتب ضاله معرفی کرده بودند. به این دلیل نمی‌توانستم این کتاب را به صورت علنی مطالعه کنم. از این‌رو شب‌ها و هنگامی که دوستانم می‌خوابیدند، به کتابخانه می‌رفتم و کتاب «شبهای پیشاور» را باز می‌کردم و هر مطلبی که از کتب اهل تسنن آدرس داده بود آن کتاب را می‌آوردم و آن مطلب را پیدا می‌کردم.

گاهی فردی وارد کتابخانه می‌شد و به ناچار آن کتاب‌ها را پنهان می‌کردم و کتاب‌های درسی را بر روی میز می‌گذاشتم. پس از مطالعه، کتاب «شبهای پیشاور» را تا شب بعد درون کیفم می‌گذاشتم.

در یک ماه نخست از مطالب این کتاب بسیار ناراحت بودم، چون تخلفات خلفا را نوشته بود. با خود می‌گفتم: خدایا! چنین کتاب‌هایی که به خلفای اهل تسنن توهین می‌کنند هم در سیستان و بلوچستان یافت می‌شود؟! ولی تنها چیزی که باعث می‌شد به خواندنش ادامه دهم، مدارک و منابعی بود که از کتاب‌های اهل تسنن ذکر کرده بود.

(۱) در سال ۱۳۴۵ هجری قمری در شهر پیشاور پاکستان مناظره‌ای به مدت ۱۰ شب، بین علمای پاکستان و مرحوم سلطان الواعظین شیرازی روی داد و مطبوعات پاکستان، این مناظرات را منعکس کردند که نتیجه‌ی آن شیعه شدن تعداد زیادی از مردم آن دیار شد. همه‌ی آن مناظرات در کتابی به نام شبهای پیشاور جمع آوری شده است.



تمام این کتاب را مطالعه کردم و حتی برای یافتن کتب دیگر شیعه، به زاهدان رفتم؛ ولی متأسفانه کتاب دیگری در این زمینه پیدا نکردم و با ناامیدی به چابهار برگشتم.

سال ۱۳۷۹ هـ.ش. بود که پدرم پیشنهاد ازدواج با دختر عمویم را به من داد. بنده پذیرفتم و در آن سال با دختر عمویم ازدواج کردم.

اعزام به میناب و تکمیل شدن تحقیقات

در حوزه‌های علمیه اهل تسنن بلوچستان، هر طلبه‌ای که ۱۱ سال درس بخواند مولوی می‌شود و برای ادامه‌ی تحصیل به کراچی پاکستان می‌رود و پس از ۳ سال تحصیل در آنجا مفتی می‌شود. در سال ۷۹، قرار بود که مسئول مدرسه، ما را برای ادامه‌ی تحصیل به کراچی بفرستد تا مفتی شویم؛ ولی تنها برخی از دوستان مرا فرستاد و مرا نگه داشت.

از طرف حوزه‌ی علمیه‌ی مولوی عبدالرحمن به من گفتند: شما باید به هرمزگان و منطقه‌ی سیریک میناب بروید و امام جمعه آنجا بشوید؛ زیرا دین در آنجا غریب است.

علت این پیشنهاد آن بود که اهل تسنن هرمزگان، که شافعی مذهب بودند، به تدریج شیعه می‌شدند. مولوی عبدالرحمن خود را در این رابطه مسئول می‌دانست و از چنین اتفاقی نگران بود. از این رو تصمیم گرفت که برخی از طلابی را که دارای قدرت بیان و اطلاعات کافی هستند به آن مناطق بفرستد تا جلوی شیعه شدن اهل تسنن را بگیرند.

من از این پیشنهاد به گرمی استقبال کردم و این فرصت را غنیمت دانستم تا تحقیقاتم را کامل کنم. از این‌رو در ماه شعبان ۱۳۷۹ و از طرف دفتر مولوی عبدالرحمن چابهارى، به عنوان امام جمعه منطقه‌ی پشت کوه بیابان سیریک میناب انتخاب شدم.

قبل از اینکه به آن منطقه بروم، عمومیم (ملا در محمد) به بنده سفارش می‌کرد که: مواظب و مراقب باش که شافعی نشوی. گفتم: چشم این را مطمئن باشید که شافعی نمی‌شوم.

به همراه چند نفر از طلبه‌ها، به آن منطقه رفتیم. آن‌ها در ضمن معرفی بنده به عنوان امام جمعه، محدوده‌ی فعالیت مرا نیز تشریح کردند و رفتند.

در بین برخی از مولوی‌ها رسم بود که وقتی برای تبلیغ به منطقه‌ای می‌رفتند و ساکن می‌شدند، قبل از شروع فعالیت تبلیغی نام و محل تبلیغی خود را در دفتر نمایندگی رهبری در امور اهل تسنن آن منطقه می‌نوشتند.

به همین منظور به بندرعباس رفتم و نام خود و محل تبلیغی‌ام را به دفتر نمایندگی رهبری اعلام کردم.

در همان اتفاقی که نام‌نویسی کردم، جزوه‌هایی را دیدم که مجمع تقریب مذاهب آن‌ها را به چاپ رسانده و در آن‌ها مسایل اختلافی شیعه و اهل تسنن را بررسی کرده بود. من که چندین سال دنبال چنین کتاب‌هایی بودم - با دیدن این جزوات - طاقت نیاوردم و با اصرار یک دوره از آن را گرفتم. گمشده‌ام را پیدا کرده بودم و خیلی خوشحال بودم. آن‌ها را برداشتم و به منطقه‌ی تبلیغی‌ام برگشتم.



دو هفته پس از این ماجرا دو نفر از بزرگان آن منطقه به اتاقم آمدند و از کم آبی و خشکسالی چندین ساله، که به زندگیشان فشار آورده بود، اظهار ناراحتی کردند. آنان پیشنهاد کردند که نماز باران را اقامه کنم. من پیشنهادشان را پذیرفتم و قرار بر این شد که در روز مشخصی، همه‌ی مردم در بیابان جمع شوند تا نماز باران خوانده شود.

آن روز فرا رسید. قبل از این که نماز را شروع کنم، خداوند را به آبروی حضرت زهرای مرضیه علیها السلام سوگند دادم و عرض کردم: خدایا شنیده‌ام که آب مهریه‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است. تو را به آبروی حضرت زهرا علیها السلام، باران رحمت را بر سر مردم این منطقه نازل بفرما! و سپس نماز را اقامه کردیم.

پس از چند ساعت، باران الهی شروع به باریدن کرد و تا سه روز ادامه یافت. همه خوشحال بودند و من از همه خوشحال‌تر که با توسل به حضرت زهرا علیها السلام در بین مردم سر افکنده نشدم و گره از کار مردم باز شد. پس از این ماجرا، مردم به من احترام ویژه می‌گذاشتند. به برکت این کرامت فاطمی سد بزرگی در منطقه‌ی «سرارو» ساختند که اکنون از سدهای مشهور هرمزگان به شمار می‌آید.

کرامت دیگری که از حضرت زهرای مرضیه علیها السلام به خاطر دارم این بود که، مسجدی که بنده در آن امام جماعت بودم، مؤذن پیری داشت. یک روز نیم ساعت قبل از اذان به مسجد رفتم. مؤذن مرا دید، آمد و در کنار من نشست.

سپس گفت: جناب مولوی! یک خواهشی از شما دارم!

گفتم: بفرمایید.



گفت: دختری دارم که ازدواج کرده و هفت سال پشت سر هم، در ۶ ماهگی بچه‌اش سقط می‌شود. خیلی ناراحت است. هر دکتري که بردیم، فايده نداشت. شما می‌توانید کاری برایش بکنید؟

قلم و کاغذی از جیبم در آوردم و متوسل به حضرت زهرا علیها السلام شدم و صلوات مخصوص حضرت زهرا علیها السلام را که از شیعیان شنیده بودم روی کاغذ نوشتم: «اللهم صل علی فاطمة وأبیها وعلیها وبنیها والسر المستودع فیها بعدد ما أحاط به علمك.» کاغذ را چند بار تا زدم و گفتم: این دعا را به بازوی راست دخترت ببند. ان شاء الله خداوند به حرمت این دعا شفایش می‌دهد. حدوداً ۸ ماه بعد، از مؤذن، جویای احوال دخترش شدم. گفت: الحمد لله، الان هفت ماهه حامله است و بچه‌اش سقط نشده است.

بچه که به دنیا آمد، مؤذن به دنبال آمد و مرا به خانه‌ی دخترش برد. نوزاد را آورد و به من داد. گفتم: شما باید اسم این دختر را فاطمه بگذارید. آن‌ها نیز همین نام را بر دختر خود گذاشتند.

این کرامات را که از اهل بیت علیهم السلام دیدم، اعتقادم به اهل بیت علیهم السلام بیشتر شد و یقین پیدا کردم که توسل به اهل بیت علیهم السلام، نه تنها شرک نیست بلکه حلال بسیاری از مشکلات است.

در مدت سه سالی که امام جمعه آن منطقه بودم، هیچ وقت به خود اجازه نمی‌دادم فضایل را که اهل تسنن برای خلفایشان نقل می‌کنند، برای مردم بگویم و از آن طرف نیز جرأت نمی‌کردم که فضایل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کنم.



بیشتر درباره قیامت، بهشت و جهنم و فضایل و رذایل اخلاقی سخنرانی می کردم. در یک روز جمعه که بخشی از خطبه ام درباره فضیلت انفاق و صدقه دادن بود، آیات ابتدایی سوره انسان را که در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه ی زهرا علیهما السلام و حسنین علیهما السلام است، خواندم و داستان نزول این آیات را، توضیح دادم.^(۱) چند نفر از وسط جمعیت برخاستند و به نشانه ی اعتراض مسجد را ترک کردند. پس از اتمام نماز به دیدنشان رفتم و علی رغم این که علت را می دانستم، دلیل کارشان را از آنان پرسیدم. در جواب گفتند: چرا حرف هایی را که شیعیان می گویند برای ما می گویی؟ گفتم: این داستان را اهل تسنن نقل کرده اند. مگر امام علی علیه السلام فقط مال شیعیان است؟

متأسفانه جو غالب اهل تسنن، این گونه است که دوست ندارند فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیتشان را بشنوند؛ هر چند که ادعای دوستی اهل بیت را می کنند. اگر فضایل آن ها را بگویید، یا شما را متهم به شیعه بودن می کنند یا با سردی با شما برخورد می کنند و اگر فضایل خلفا و صحابه (خصوصاً عمر بن خطاب و عایشه) را بگویید بسیار خوشحال می شوند.

(۱) سیوطی، ثعلبی، زمخشری و... می گویند: این آیات در شأن اهل بیت نازل شده است (أخرج ابن مردويه عن ابن عباس في قوله ويطعمون الطعام على حبه الآية قال نزلت هذه الآية في علي بن أبي طالب وفاطمة بنت رسول الله ﷺ)؛ الدر المنثور، جلال الدين السيوطي، ج ۶، ص ۲۹۹؛ تفسير الثعلبي، الثعلبي، ج ۱۰، ص ۹۸؛ الكشف، زمخشری، ج ۴ ص ۶۷۰؛ شواهد التنزيل، حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۳۹۳ تا ۴۰۸، ح ۱۰۴۲ تا ۱۰۶۱ (ذیل آیات سوره انسان)؛ تفسير فخر رازی، ج ۳۰، ص ۲۴۳ و ۲۴۴، (ذیل آیه شریفه، مسألة الاولى)؛ تفسير قرطبي، ج ۱۹، ص ۱۳۰، ذیل آیه ی شریفه ی (وقال أهل التفسير نزل في علي و فاطمة رضي الله عنهما). (محقق)

البته این امر تازگی ندارد و در طول تاریخ چنین بوده است. نمونه‌ی آن حاکم نیشابوری، نویسنده‌ی کتاب «المستدرک علی الصحیحین» است. او را فقط به جرم این‌که پس از بیان فضایل خلفای ثلاثه، فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را منصفانه نقل کرده است، متهم به تشیع کردند^(۱) و حتی در مجلسی منبر او را هم شکستند.^(۲) ده‌ها مورد دیگر نیز از این‌گونه موارد وجود دارد.

وهابیت کور دل، بسیار تلاش می‌کردند که با ترفندهایی اهل تسنن منطقه را وهابی کنند؛ ولی بنده که از ماهیت و هدف پلیدشان اطلاع داشتم، این اجازه را به آن‌ها ندادم. در یک روز جمعه، یک مولوی وهابی مسلک که در نزدیکی روستایمان ساکن بود به من گفت: ما در روستایمان نماز جمعه داریم. شما که جمعیتان کم است، نباید در اینجا نماز جمعه اقامه کنید و باید با همه‌ی مردم روستا به روستای ما بیایید. می‌دانستم قصدشان این است که مردم را به آنجا بکشانند و برایشان بر ضد شیعه سخنرانی کنند. گفتم: نه ما همین جا نماز جمعه برگزار می‌کنیم و اصلاً جمعیت ملاک نیست. امام ابوحنیفه در کتاب «قدوری» گفته است: حتی با سه نفر هم می‌شود نماز جمعه خواند. خودمان نماز جمعه اقامه کردیم و به مردم اجازه ندادیم که به آنجا بروند.

(۱) تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج ۳، ص ۹۴؛ «وکان ابن الریبع یمیل إلى التشیع»؛ ذهبی در میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۰۸، شماره ۷۸۰۴؛ وقد قال ابن طاهر: سألت أبا إسماعیل عبد الله الأنصاری عن الحاکم أبي عبدالله، فقال: إمام في الحديث رافضي خبيث. قلت: الله يحب الانصاف، ما الرجل برافضي، بل شيعي فقط.

(۲) تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲۸، ص ۱۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۷۵.

هدایت به مکتب اهل بیت علیهم السلام

هفته‌ی نخست اردیبهشت سال ۸۲ هـ.ش، مطلبی را در کتاب‌های اهل تسنن دیده بودم مبنی بر این که «بعد از ارتحال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، وقتی علی رضی الله عنه با ابوبکر بیعت نکرد، به زور دست‌های ایشان را بستند و از خانه به مسجد آوردند و بیعت گرفتند».^(۱) با دیدن این مطلب در کتب اهل تسنن خیلی تعجب کردم. باور این قضیه برایم سخت بود که چگونه با حضرت علی رضی الله عنه، که اسدالله الغالب و فاتح خیبر بوده است، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه برخورد کنند؟! آیا این جریان واقعیت داشته است؟

شب چهارشنبه‌ای به مسجد رفتم. دو رکعت نماز خواندم و پس از نماز از خداوند خواستم که خدایا! من چنین مطلبی را در این کتاب‌ها دیده‌ام، اگر این جریان صحت دارد و آن‌ها چنین جسارتی به امیرالمؤمنین رضی الله عنه کرده‌اند، به گونه‌ای به من نشان بده. خسته بودم. خوابم برد. در خواب دیدم که از کنار نهر آبی عبور می‌کنم. کمی جلوتر، عده‌ای جمع شده بودند. نزدیکشان رفتم. جمعیت را کنار

(۱) معاویه خطاب به امام علی رضی الله عنه می‌گوید: فی کل ذلك تقاد کما یقاد الجمل المخشوش؛ در هر موردی مانند شتری فراری که برای داغ کردن می‌برند، به زور برای بیعت رفتی! *أنساب الأشراف*، ج ۱، ص ۲۷۸.

زدم، دیدم دو نفر طناب سفید و کلفتی را به دستان مردی بسته‌اند و او را

می‌کشند. پرسیدم: اینجا چه خبر است؟!

گفتند: این شخص علی بن ابی طالب علیه السلام است.

همه‌ی مردم نگاه می‌کردند و زنی فریاد می‌کشید و شیون می‌کرد. پرسیدم

این زن کیست؟

گفتند: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. او فریاد می‌زد: وای محمد، وای علیا.

وای محمد، وای علیا.

از خواب پریدم. اشک‌هایم روی صورتم ریخته بود. وضو گرفتم و دو

رکعت نماز شکر خواندم و خداوند را شکر کردم که داستانی را که در کتاب‌های

اهل تسنن آمده است به من نشان داد.

دیگر طاقت نیاوردم و تصمیم گرفتم به صورت علنی شیعه شوم. البته بنده از

سال ۷۹ و به صورت تقیه و پنهانی شیعه شده بودم ولی جرأت نمی‌کردم اعلام

کنم ولی بعد از این خواب، تصمیم قطعی گرفتم که تشیع خود را اعلام کنم.

روز جمعه‌ی همان هفته و پس از این که نماز جمعه را اقامه کردم، به منزل

یکی از اهالی روستا که جلسه‌ای در آنجا برقرار بود رفتم. یک نفر را فرستادم که

جلد اول «صحیح بخاری» را بیاورد.

به حاضران در جلسه گفتم: من چند سال است که درباره‌ی شیعه، تحقیق

کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که مذهب اهل بیت علیهم السلام بر حق است و خلفا، حق

اهل بیت علیهم السلام را غصب کرده‌اند و از این به بعد رسماً شیعه هستم.



همه از این سختم تعجب کردند و با عصبانیت، به من نگاه می کردند. پیر زنی گفت: تو چطور دلت می آید حضرت عمر را رها کنی؟

«صحیح بخاری» را باز کردم و گفتم: در همین کتاب نوشته شده است که: حضرت عمر شما استاد پیامبر بوده است! زنان پیامبر بی حجاب بودند و عمر به پیامبر دستور داد که به زنان بگو حجاب را رعایت کنند و آیهی حجاب نازل شد.^(۱) نماز صبح پیامبر قضا می شد و عمر به پیامبر تذکر می داد.^(۲) در همین کتاب آمده است که پیامبر جلوی اصحابش، ایستاده ادرار کرده است^(۳) و به

(۱) «عن عائشة أن أزواج النبي ﷺ كن يخرجن بالليل إذا تبرزن إلى المناسع وهو صعيد افحيح فكان عمر يقول للنبي ﷺ احجب نساءك فلم يكن رسول الله ﷺ يفعل. فخرجت سودة بنت زمعه زوج النبي ﷺ ليلة من الليالي عشاء وكانت امرأة طويلة فناداها عمر ألا قد عرفناك يا سودة - حرصا على أن ينزل الحجاب - فانزل الله آية الحجاب».

عائشه می گوید: همسران پیامبر ﷺ شبها برای قضای حاجت به بیابان می رفتند. عمر به پیامبر ﷺ می گفت: زنان را در حجاب کن ولی رسول خدا ﷺ چنین نمی کرد (گوش به حرف عمر نمی داد!) شبی از شبها سوده دختر زمعه، همسر پیامبر ﷺ که زنی بلند قد بود بیرون رفت. عمر فریاد زد: ای سوده ترا شناختیم - به جهت حرصی که برای نزول آیه حجاب داشت (این کار را کرد) - آن گاه آیه حجاب نازل شد. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۴۹، کتاب الوضوء، باب خروج النساء إلى البراز و مشابه آن در ج ۸ ص ۶۶، کتاب الاستئذان، باب آیه الحجاب؛ صحیح مسلم، ج ۷ ص ۶ تا ۷؛ مسند احمد، مسند عائشه، ج ۶ ص ۲۲۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷ ص ۸۸. (محقق)

(۲) صحیح بخاری، ج ۱ ص ۷۵، کتاب التیمم، باب الصعید الطیب وضوء المسلم یکفیه من الماء حدیث ۳۴۴، باب مواقیت الصلاة و فضلها، باب الاذان بعد ذهاب الوقت؛ و ج ۴ ص ۲۳۲، باب علامات النبوة فی الاسلام، حدیث اول؛ صحیح مسلم، ج ۲ ص ۱۴۱ و ۱۴۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۴ ص ۴، باب تیمم، ص ۱۲۴؛ السنن الکبری، بیهقی، باب غسل الجنب و وضوء المحدث، ج ۱ ص ۲۱۸ تا ۲۱۹؛ مسند احمد، حدیث عمران بن حصین، ج ۴ ص ۴۳۴ تا ۴۳۵. (محقق)

(۳) عن حذيفة قال: أتى النبي ﷺ سباطة قوم فبال قائماً، ثم دعا بماء، فجتته بماء فتوضأ. حذيفة می گوید: پیامبر کنار زیاله دان گروهی رفت و ایستاده بول کرد و.... بخاری، کتاب الوضوء باب البول قائماً ←

همین ترتیب احادیثی از بخاری که به پیامبر توهین کرده بود را خواندم و به آنها نشان دادم.

نخستین بار بود که این مطالب را می‌شنیدند. تعجب کردند که در معتبرترین کتابشان بعد از قرآن، این مطالب آمده است.

پیرمردی در جلسه گفت: تو که شیعه شده بودی، چرا نماز جمعه‌ی امروزمان را خراب کردی؟ حالا چه کنیم؟

گفتم: نمی‌دانم. من سه سال است که شیعه شده‌ام ولی به شما نگفته بودم. پیرمرد دو دستش را بلند کرد و محکم به سرش زد و گفت: وای! نماز سه سال ما را خراب کردی چه خاکی بر سرمان بریزیم؟

گفتم: بروید از علمایتان پرسید! به من ربطی ندارد. صاحب‌خانه که بانی مسجد بود، گفت: شما دیگر حق ندارید در مسجد ما نماز بخوانید و باید از اینجا بروی!

گفتم: انّ المساجد لله،^(۱) مسجدها برای خدا هستند نه برای شیعه یا اهل تسنن. من در مسجد شما نماز می‌خوانم.

گفت: اگر جرأت داری، بیا.

→

وقاعدا حدیث ۲۲۴؛ مسند احمد؛ حدیث مغیره بن شعبه، ج ۴، ص ۲۴۶؛ و حدیث حذیفه بن الیمان، ج ۵، ص ۳۸۲ و ۳۹۴ و ۴۰۲؛ سنن ابن‌ماجه، باب ما جاء فی البول قائما، حدیث ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۲، ح ۳۰۵ و ۳۰۶؛ سنن ابی‌داود، باب البول قائما، ج ۱، ص ۱۴، ح ۲۳؛ سنن النسائی، ذکر الفطرة الاختقان، ج ۱، ص ۱۹ تا ۱۷؛ و الرخصة فی البول فی الصحراء قائما. (محقق)



فردای آن روز چند نفر از جوان‌های شیعه‌ی همان روستا را با خود به مسجد
بردم و در مقابل چشمانشان نماز جماعت ظهر و عصر را بر طبق فقه شیعه اقامه
کردیم.

سفر به بلوچستان و تهدید شدن به قتل

پس از اینکه شیعه شدم، از منطقه‌ی تبلیغی‌ام به بندر عباس، نزد امام جمعه‌ی شیعیان آیت الله نعیم آبادی رفتم و داستان شیعه شدنم را برایش تعریف کردم. ایشان با آغوش باز از بنده استقبال کردند. سه ماه در بندرعباس ماندم. خبر به پدر و عمویم رسیده بود و آن‌ها به صورت تلفنی به دنبال می‌گشتند تا این که به دفتر آیت الله نعیم آبادی زنگ زدند. گوشی تلفن را به من دادند، عمویم پشت خط بود.

با ناراحتی پرسید: شنیده‌ام شیعه شدی، درست است؟!

گفتم: بله، تحقیق کردم و به این نتیجه رسیدم که مذهب شیعه بر حق است. عمویم گفت: وقتی این خبر را شنیدیم از مولوی محمد عمر پرسیدیم. ایشان فتوا دادند که او مرتد شده و ریختن خونش حلال است و زنش نیز طلاق است! اگر دست ما به تو برسد، حتماً تو را خواهیم کشت!

گفتم: من از شما نمی‌ترسم بلکه برای آوردن خانمم به این جا به بلوچستان می‌آیم. عمویم گفت: اگر جرأت داری، بیا.

به همراه دو جوان شیعه به بلوچستان رفتم. در جلسه‌ای که چند نفر از خویشاوندان حضور داشتند، عمویم با من بحث کرد. من نیز جوابش را از کتاب‌های

اهل تسنن دادم. ناگهان عصبانی شد، چاقو را برداشت و به طرف من حمله کرد. دو نفر بلند شدند و دست‌های عمویم را گرفتند. مادرم گریه می‌کرد و می‌گفت: رهایش کنید او دیوانه و روانی شده، بر می‌گردد و اهل تسنن می‌شود، نکشیدش.

من که ترسیده بودم، گفتم: حق با شماست؛ بر می‌گردم و اهل تسنن می‌شوم. شب سوم بود، یکی از ریش سفیدان محل ما، چند نفر از ملاها را به صرف شام دعوت کرد.

عمویم (مولوی درّ محمد) با صدای بلند، در جلسه مسئله‌ای را از من پرسید. فکر می‌کرد، من نمی‌توانم جوابش را بدهم و جلوی جمعیت خجل و سرافکنده می‌شوم.

عمویم گفت: من سؤالی از شما دارم، اگر آن را جواب دادی؛ معلوم است که شیعه‌ها مسلمانند و اگر جواب ندادی، معلوم می‌شود شیعه مشرک است و خون تو حلال است.

دوست شیعه‌ام که کنارم نشسته بود به من گفت: این‌ها را رها کن، بیا تا اتفاقی برای ما نیفتاده از اینجا برویم.

گفتم: نگران نباش، امام حسین علیه السلام همراه ما است، خودش ما را هدایت کرده و خودش هم حمایت می‌کند.

عمویم گفت: مگر شما شیعیان نمی‌گویید که پیامبر صلی الله علیه و آله علم غیب داشته و از اسرار عالم با خبر بوده است؟

گفتم: بله، چنین اعتقادی داریم.



گفت: پس چرا پیامبر اکرم ﷺ نمی دانست درون ابوبکر و عمر چه خبر است و با دخترانشان ازدواج کرد؟ مگر این مطالبی را که شما درباره آن دو می گوید پیامبر نمی دانست؟ اگر نمی دانست، پس چرا می گوید علم غیب داشته است؟ یا باید بگوید علم غیب نداشته و یا باید اقرار کنید مطالبی که درباره ابوبکر و عمر می گوید صحیح نیست.

گفتم: جواب شما را می دهم به شرطی که اعتراف کنید این مطالب در کتاب های آنان آمده است.

گفت: باشد بگو بینم چه می خواهی بگویی؟

گفتم: اگر پیامبر علم غیب ندارد، چه کسی علم غیب دارد؟

گفت: فقط خدا!

گفتم: منم همین سوال را از شما دارم. مگر شما نمی گوید انتخاب شوهر برای حضرت فاطمه علیها السلام به دست خدا بود ^(۱) پس چرا وقتی ابوبکر (بهترین صحابه به قول شما)، به خواستگاری فاطمه ی زهرا علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت خدا قبول نکرد؟ ^(۲) مگر چه ایرادی در وجود او بود که خدا قبول نکرد ابوبکر شوهر فاطمه علیها السلام بشود؟ چرا اجازه نداد عمر شوهر فاطمه علیها السلام شود؟ مگر

(۱) در تاریخ ابن عساکر آمده است که؛ خداوند علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را به ازدواج هم درآورد. (فوالذي يعني بالكرامة واستخني بالرسالة ما أنا زوجته ولكن الله زوجة ما رضى حتى رضى علي وما رضى فاطمة حتى رضى الله رب العالمين) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۲۶.

(۲) متقی هندی می نویسد: ابوبکر و عمر، فاطمه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خواستگاری کردند و آن حضرت نپذیرفت. (خطب ابوبکر و عمر فاطمة إلى رسول الله صلی الله علیه و آله فأبى رسول الله صلی الله علیه و آله عليهما) كنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۱۱۴.

نمی‌گویید خداوند شوهر حضرت زهرا علیها السلام را انتخاب کرده است، پس به امر خدا ابوبکر و عمر در خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام رد شدند؟ چه اشکالی در وجود این دو نفر بود؟ خدا که علم غیب داشت، چه چیزی در وجودشان دید که آن دو را لایق ازدواج با حضرت فاطمه علیها السلام ندانست؟

مجلس کاملاً ساکت شد و هیچ کس حرف نمی‌زد.

عمویم گفت: والله ما نمی‌دانیم! ما که آنجا نبودیم تا بدانیم چرا ابوبکر و عمر رد شدند و اجازه ندادند شوهر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام شوند.
گفتم: من هم آن روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله به خواستگاری عایشه و حفصه رفت، آنجا نبودم.

عمویم که در مقابل جوابم کم آورده بود احساس خطر کرد و گفت: بس است! بس است! خودت مشرک شدی ما را مشرک نکن.

مجلس کاملاً ساکت شده بود که یک مرتبه عمویم به من گفت: من به تو گفته بودم که اگر میناب می‌روی؛ مواظب باشی شافعی نشوی، آن وقت تو رفتی شیعه شدی؛ ای کاش یهودی می‌شدی ولی شیعه نمی‌شدی! بسیار تعجب کردم که این چه تفکری است که یهودیان را بهتر از شیعیان می‌داند؟

فردا بعد از ظهر، عمویم به خانه‌ی ما آمد. با اصرار فراوان من را مجبور کرد که بگویم اهل تسنن می‌شوم و مذهب شیعه را رها می‌کنم.

عمویم گفت: حالا که می‌خواهی اهل تسنن شوی، دو رکعت نماز توبه بخوان تا ما ببینیم.



من در حضورشان دو رکعت نماز خواندم. نماز که تمام شد عمویم گفت:
خدا قبول کند.

گفتم: ان شاء الله، خدا قبول کند.

گویا دو رکعت نماز من به دل عمویم نچسبیده بود، گفت: ما این طور قبول
نداریم باید جلو بایستی و نماز جماعت برایمان بخوانی.
گفتم: چشم.

قبل از اینکه وارد محراب شوم گفت: یک عیبی داری!

گفتم: چه عیبی؟

گفت: ریشت کوتاه است!^(۱)

گفتم: پس چه کار کنم؟

گفت: چون نماز توبه خواندی انگار از مادر متولد شدی!

وارد محراب شدم و تکبیرة الاحرام گفتم و دست‌ها را بستم! از قضا در
رکعت دوم یادم رفت که دست‌هایم را ببندم. عمویم از پشت سر متوجه شد و با
صدای بلند «اهم‌اهم» گفت. فهمیدم که منظورش چیست و به سرعت دست‌هایم
را بستم. بعد از نماز عمویم گفت: چه شد؟! نماز ما را خراب کردی.
گفتم: مدتی بود که با دست باز نماز می‌خواندم، یک لحظه فراموش کردم
دست‌هایم را ببندم، شما ببخشید.

(۱) در فقه حنفی؛ اگر کسی ریشش را کوتاه کند، امامت او مکروه است.



عمویم گفت: حواست را جمع کن.

چند شب بعد در منزل پدرم جلسه‌ای تشکیل شد و قرار بود دوباره صیغه‌ی عقد را بخوانند و مهریه را تعیین کنند و دختر عمویم را دوباره به من بدهند؛ به شرط این که من قول بدهم و امضا کنم که همین جا بمانم و به هرزگان برنگردم. به عمویم گفتم: شما که می‌خواهید دوباره صیغه‌ی عقد بخوانید؛ طبق فتوای ابوحنیفه؛ زنی که از شوهرش جدا شده اگر بخواهد دوباره با او ازدواج کند باید با مرد دیگری ازدواج کرده و از او جدا شود، بعد می‌تواند با شوهر سابقش ازدواج کند.

عمو سختم را قطع کرد و گفت: این حرف را نزن. از آنجا که شیعیان شهادتین را می‌گویند، احتمال می‌دهیم مسلمان باشند؛ پس طلاق‌ی صورت نگرفته تا نیاز به محلّل باشد. عجیب این که آن‌ها هر وقت بخواهند فتوا می‌دهند و هرگاه بخواهند آن را تغییر می‌دهند. آیا این بازی با دین خدا نیست؟ گناه عوام اهل تسنن چیست که برخی مولوی‌ها به خاطر هوا و هوس فتوا صادر می‌کنند و مردم را مجبور می‌کنند به فتوای آنان عمل کنند؟

درگیر همین مسأله بودیم که خبر رسید مادر بزرگم فوت کرده است. مادر بزرگ مادری‌ام بود. خیلی دوستم می‌داشت و می‌گفت: فقط تو باید بر جنازه‌ام نماز بخوانی.

فردای آن روز به تشییع جنازه رفتیم.

من گفتم: وصیتشان این است که من نمازش را بخوانم و می‌خواهم آن را بر طبق فقه شیعه بخوانم.



عمویم عصبانی شد و گفت: اصلاً امکان ندارد! ما به شما این اجازه را

نمی‌دهیم! اصلاً چه کسی گفته شما تشیع جنازه بیایید؟

گفتم: باشد، اشکال ندارد، هر طور شما می‌گویید.

نماز میت را بر اساس مذهب اهل تسنن حنفی خواندم.

بعد از نماز عمویم گفت: ما مطمئن نیستیم که شما اهل تسنن شده‌اید، پس

اصلاً به شما زن نمی‌دهیم.

بازگشت به میناب و ازدواج مجدد

یک هفته‌ی دیگر هم آنجا ماندم و هر چه تلاش کردم همسرم را به من ندادند. وقتی مطمئن شدم که نمی‌خواهند همسرم را بدهند، از بلوچستان به هرمزگان برگشتم و در میناب با دختر شیعه‌ای ازدواج کردم که اقوام مادری‌اش از اهل تسننی بودند که من امام جماعتشان بودم و بعد از شیعه شدنم به من ناسزا می‌گفتند؛ ولی بعد از این ازدواج گفتند حالا که داماد ما شدی نمی‌شود بلایی سرت بیاوریم.

الحمد لله، الان من و برادران اهل تسنن رابطه‌ی خوبی با هم داریم. از خداوند متعال عاجزانه می‌خواهم عاقبت امر همه‌ی ما را ختم به خیر گرداند و ما را به راهی هدایت کند که مورد رضایت اوست و حقیقت را نصیب جویندگان آن بکند تا با یافتن آن حقیقت - که همان فرقه‌ی ناجیه است - سعادت دنیا و آخرت نصیبشان شود، ان شاء الله.

سکونت در شهر مقدس قم، حرم اهل بیت علیهم السلام

در روایات از شهر مقدس و مذهبی قم به حرم اهل بیت علیهم السلام تعبیر شده است. به این دلیل برای من بسیار مهم بود که مدت زمانی را در این شهر زندگی کنم و از نزدیک با حوزه‌های علمیه تشیع آشنا شوم و در آنجا تحصیل کنم. به همین منظور با همسرم راهی شهر مقدس قم شدیم.

دیدن شهر مقدس و مذهبی قم، زیارت حرم حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام، مسجد مقدس جمکران و دیدار با مراجع و علمای شیعه از نزدیک برای من بسیار لذت‌بخش بود. باور نمی‌کردم برای من که روزگاری عالم اهل تسنن بودم، روزی بیاید که چنین خوشحال و با نشاط وارد شهر مقدس قم و حوزه‌ی علمیه‌ی شیعیان شوم.

یک روز که به دیدار حضرت آیت الله تبریزی رحمته الله مشرف شدم و شرح حال خود را بازگو نمودم، ایشان بعد از بیان سخنانی درباره اهل بیت علیهم السلام، جایگاه روحانیت و قداست لباس آن در مذهب شیعه و این که عبا‌یی که بر دوش روحانیت شیعه است یادآور عبا‌ی پیامبر است؛ آنجا که حضرت علی علیه السلام و

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و حسین علیه السلام را در زیر عبای خود جمع کرد و فرمود: اینان اهل بیت من هستند. مرا نصیحت و موعظه کرد و آن لباس را بر تن من کرد. امیدوارم لباس دنیا و آخرتم باشد و بتوانم از عهده‌ی مسؤولیت آن بر آیم.

بعد از چند ماه سکونت در قم، یک روز پدرم از شهرستان نیکشهر برای دیدن من به شهر مقدس قم آمد و مرا بسیار خوشحال و شادمان کرد.

به پدرم پیشنهاد دادم که با هم به حرم مطهر حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام دختر امام موسی بن جعفر علیه السلام برویم؛ ولی پدرم موافقت نمی‌کرد و می‌گفت: زیارت شرک است!

گفتم: پدر جان! مگر در کتاب‌های ما نیامده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به زیارت مرقد حضرت حمزه‌ی سیدالشهدا می‌رفت؟ آیا نعوذ بالله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم مشرک بود؟

پدرم گفت: استغفر الله! راست می‌گویی و بالاخره راضی شد و با هم به زیارت حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام رفتیم. پس از زیارت کریمه‌ی اهل بیت علیهم السلام، زمان برپایی نماز جماعت باشکوه شیعیان در حرم بود. نماز ظهر را که خواندیم آماده‌ی اقامه‌ی نماز عصر شدیم. پدرم اعتراض کرد و گفت: شما شیعیان از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله فاصله گرفته‌اید و نمازهای خود را به صورت جمع می‌خوانید!

گفتم: مگر در «صحیح مسلم» نیامده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی اوقات

بدون هیچ عذری نمازهای خود را به صورت جمع می‌خواند؟

پدرم تصدیق کرد.



گفتم: پدر جان! شما که همیشه به مسجد می‌روید، هنگام نماز ظهر چند نفر

به مسجد می‌آیند؟

گفت: حدود ۷۰ نفر.

گفتم: برای نماز عصر که چند ساعت بعد از نماز ظهر است چند نفر

می‌آیند؟

گفت: حدود ۱۰ نفر.

پرسیدم: بقیه‌ی مردم چه می‌کنند؟

گفت: یا می‌خوابند یا در خانه نمازشان را می‌خوانند و یا فراموش می‌کنند

که نماز عصر را بخوانند!

گفتم: خوب پدرجان! روش شیعیان بهتر است که همان تعداد ۱۰ هزار نفری

که برای نماز ظهر به حرم می‌آیند، پس از نماز ظهر، همان تعداد نماز عصر را با

شکوه برگزار می‌کنند و به خانه‌های خود بر می‌گردند یا روش شما که نماز ظهر

را با ۷۰ نفر و نماز عصر را با ۱۰ نفر یا کمتر می‌خوانید؟

پدرم گفت: راست می‌گویی روش شما بهتر است.

آن روز نماز ظهر و عصر را با شکوه خواندیم و به خانه برگشتیم.

یک مرتبه هم که با تعدادی از جوانان اهل تسنن میناب به مشهد مقدس

مشرف شده بودیم، برای آن‌ها دیدن نماز جماعت صد هزار نفری در صحن

جامع رضوی بسیار تعجب برانگیز بود. وقتی علت تعجب آن‌ها را پرسیدم با

تأسف گفتند: برخی مولوی‌های ما می‌گفتند که شیعیان اصلاً نماز نمی‌خوانند و



وقتی به آنها می‌گفتیم: تلویزیون نماز آنها را نشان می‌دهد، می‌گفتند: این‌ها ساختگی و فیلم است. اما حالا که نماز واقعی و با اخلاص آنها را می‌بینیم بر مولوی‌های دروغگوی خود نفرین می‌کنیم. البته همین جریان باعث شد برخی از آنها مشرف به مذهب تشیع بشوند!



فصل دوم

مصاحبه با آقای زاهدی

اهل تسنن چه می‌گویند؟
مذهب اهل بیت علیهم‌السلام چه می‌گوید؟



سؤال: چرا شما از مذهب آبا و اجدادی خود دست برداشته، مذهب شیعه

را اختیار کرده‌اید؟ و اساساً آیا تغییر مذهب صحیح است؟

آقای زاهدی: بسم الله الرحمن الرحيم. در قرن اخیر علمایی از شیعه و اهل تسنن بوده‌اند که گام‌های بسیار مهمی در جهت تقویت اسلام و تقریب بین مذاهب اسلامی برداشته‌اند و فتوایی صادر کرده‌اند که نتیجه‌اش کم شدن فاصله‌ی بین شیعه و اهل تسنن و وحدت بیشتر بین مذاهب اسلامی است. از مهم‌ترین آن فتاوا، فتوای مقام معظم رهبری در حرمت توهین به مقدسات اهل تسنن خصوصاً عایشه است که با استقبال بسیار خوب اهل تسنن در کل جهان مواجه شد.^(۱) از دیگر فتاوا، فتوای

(۱) بخشی از سخنان مقام معظم رهبری در میدان آزادی سندج ۱۳۸۸/۲/۲۲:

امروز این جماعت وهابی و سلفی، شیعه را کافر می‌داند؛ سنی محب اهل بیت را هم کافر می‌داند؛ سنی پیرو طریقه‌های عرفانی و قادری را هم کافر می‌داند! این فکر غلط از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ همه‌ی مردم شیعه در سراسر دنیا، مردم سنی شافعی در شمال آفریقا، یا مالکی در کشورهای آفریقایی مرکزی، که این‌ها محب و دوستدار اهل‌بیت‌اند؛ طریقه‌های عرفانی این‌ها که به اهل بیت منتهی می‌شود، کافرند؛ چرا؟ چون به مرقد حسین بن علی در قاهره احترام می‌گذارند و مسجد رأس‌الحسین را مورد تقدیس قرار می‌دهند؛ به این جهت این‌ها کافرند! شیعه که کافر است؛ سنی سقزی و سندجی و مریوانی هم اگر با طریقه‌ی قادری یا نقش‌بندی ارتباط داشته باشد، او هم کافر است! این فکر، چه فکری است؟ چرا با این فکر غلط و شوم بین برادران مسلمان اختلاف ایجاد ←

معروف و مشهور شیخ الازهر، مرحوم «شلتوت» در جواز عمل به فقه شیعه است. ماجرای صدور این فتوا چنین است: از ایشان سؤال شده که عده‌ای از مردم معتقدند هر فرد مسلمان برای آن که عبادات و معاملاتش صحیح انجام گیرد، باید تابع احکام یکی از مکتب‌های معروف چهارگانه باشد و در میان این مکتب‌های چهارگانه نامی از مکتب شیعه امامی و شیعه زیدی برده نشده است. آیا جناب‌عالی با این نظر موافقید که مثلاً پیروی از مکتب امامیه اثنی عشری مغایرتی با دین ندارد؟ آن جناب پاسخ دادند: آیین اسلام هیچ یک از پیروان خود را ملزم به پیروی از مکتب معینی ننموده است بلکه هر مسلمانی می‌تواند از هر مکتبی که به طور صحیح نقل شده و احکام آن در کتب مخصوص به خود مدون گشته است پیروی نماید و کسی که مقلد یکی از این مکتب‌های چهارگانه باشد می‌تواند به مکتب دیگری (هر مکتبی که باشد) منتقل شود. مکتب جعفری معروف به مذهب امامی اثنا عشری، مکتبی است که شرعاً پیروی از آن مانند پیروی از مکتب‌های اهل تسنن جایز می‌باشد. بنابراین سزاوار است که مسلمانان این حقیقت را دریابند و از تعصب ناحق و ناروایی که نسبت به مکتب معینی دارند دوری گزینند؛ زیرا دین خدا و شریعت او تابع مکتب خاصی نبوده و در احتکار و انحصار مکتب معینی نخواهد بود؛ بلکه همه صاحبان مذاهب مجتهد بودند و

→

بشود؟ به آن شیعه‌ای هم که از روی نادانی و غفلت یا گاهی از روی غرض به مقدسات اهل تسنن اهانت می‌کند و آن سنی که به مقدسات شیعه اهانت می‌کند، عرض می‌کنم: رفتار هر دو گروه حرام شرعی و خلاف قانونی است.



اجتهادشان مورد قبول درگاه باری تعالی است و کسانی که اهل نظر و اجتهاد نیستند، می‌توانند از هر مکتبی که مورد نظرشان است تقلید نموده و از احکام فقه آن پیروی نمایند، و در این مورد فرقی میان عبادات و معاملات نیست.^(۱)

بنده یقین دارم که شیخ الازهر با دید باز و عقل سلیم و شناخت کافی نسبت به مذهب شیعه و بدون تعصب جاهلانه این فتوا را صادر نموده است. اگر همه‌ی مسلمانان به فتوای این عالم بزرگوار عمل می‌کردند و تعصب بر مذهب خاصی نداشتند؛ هیچ گونه اختلافی در جامعه‌ی اسلامی نبود و همه با صفا و صمیمیت در کنار هم زندگی می‌کردند و شاهد پیشرفت روزافزون جهان اسلام بودیم.

همان‌طور که شیخ شلتوت اشاره کرده است، اعتقاد بنده نیز این است که سند هیچ مذهبی به نام شخصی یا گروه خاصی نخورده است تا اگر شخصی دست از آن مذهب بردارد و تغییر مذهب دهد آن‌ها مدعی وی شوند و بگویند: چرا تغییر مذهب داده‌ای؟ و احیاناً با تهدید و قتل با او برخورد کنند. اصول دین و اساس اعتقادات را باید خود شخص با عقل و فکر خود به دست بیاورد و مذهب تقلیدی و ارثی مورد قبول خداوند متعال نیست. بلکه وقتی با تحقیق به

(۱) أن مذهب الجعفرية المعروف بمذهب الشيعة الامامية الاثني عشرية مذهب يجوز التعبد به شرعا كسائر مذاهب أهل السنة. فينبغي للمسلمين أن يعرفوا ذلك. وأن يتخلصوا من العصبية بغیر الحق المذاهب معينة، فما كان دين الله وما كانت شريعته تابعة لمذهب، أو مقصورة على مذهب. فالكل مجتهدون مقبولون عند الله تعالى يجوز لمن ليس أهلا للنظر والاجتهاد تقليدهم والعمل بما يقرونه في فقههم ولا فرق في ذلك بين العبادات والمعاملات. وحدت / از دیدگاه علمای اسلام، ص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ به نقل از رسالة الأسلام، ارگان رسمی دار التقريب بين المذاهب الإسلامية، مصر، شماره ۳، سال یازدهم.

این نتیجه رسیدیم که یک مذهب کامل‌تر از بقیه است آن وقت است که در فروع و احکام باید تقلید کرد. خداوند متعال در روز قیامت از همه درباره‌ی اعتقاداتشان سؤال می‌کند و هر کس باید بتواند جواب قانع کننده‌ای داشته باشد. این‌که بگوییم پدران ما بر آن مذهب بودند و ما دیگر تحقیق نکردیم و چشم بسته آن را قبول کردیم، همان سخن مشرکان است؛ آنجا که گفتند: ﴿قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^(۱) و گفتند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾^(۲) و گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ﴾^(۳)

پیامبر خدا ﷺ در روایتی که شیعه و اهل تسنن آن را نقل کرده‌اند، فرموده است: امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند که یکی از آن‌ها اهل نجات است و هفتاد و دو فرقه‌ی دیگر گمراه خواهند بود.^(۴) یک مسلمان برای این‌که در گمراهی به سر نبرد و بر گمراهی نمیرد و روز قیامت اهل نجات باشد باید با

(۱) انبیاء / ۵۲ و ۵۳.

(۲) لقمان / ۲۱.

(۳) زخرف / ۲۳.

(۴) سنن ابی‌داود، ابن‌الأشعث السجستانی، ج ۲، ص ۳۹۰؛ قال رسول الله: ألا إن من قبلكم من أهل الكتاب افترقوا على ثنتين وسبعين ملة، وإن هذه الملة ستفترق على ثلاث وسبعين: ثنتان وسبعون في النار، و واحدة في الجنة.

- المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۴۳۰؛ مسند احمد، مسند انس بن مالک ج ۳، ص ۱۴۵؛ مسند معاوية بن ابی‌سفیان، ج ۴، ص ۱۰۲؛ سنن دارمی، باب فی الافتراق هذه الامة، ج ۲، ص ۲۴۱؛ سنن ابن‌ماجه، باب افتراق الامم، ج ۲، ص ۱۳۲۲، ح ۳۹۹۱ تا ۳۹۹۳؛ سنن ابی‌داود، کتاب السنة، ج ۲، ص ۳۹۰، ح ۴۵۹۶ و ۴۵۹۷. (محقق)



تحقیق و مطالعه، دنبال فرقه‌ی ناجیه بگردد. در روز قیامت مولوی‌ها و پدران ما جواب‌گوی اعتقادات ما نیستند. ما در روزگاری به سر می‌بریم که امکان تحقیق برای ما کاملاً فراهم است و به راحتی می‌توان به اعتقادات یک مذهب پی برد و مذهب صحیح را پیدا کرد تا به فرموده‌ی پیامبر اسلام ﷺ اهل نجات باشیم.

تغییر مذهب یک امر طبیعی و شایع است و در جامعه‌ی اسلامی افراد بسیاری بوده‌اند و هستند که از یک مذهب به مذهب دیگر منتقل شده‌اند؛ مثلاً «امام طحاوی» از شافعی به حنفی تغییر مذهب داد یا «شیخ قرضاوی»، شافعی مذهب بود و به حنبلی تغییر مذهب داده است، در حالی که فرزندش «عبدالرحمن» از مذهب شافعی به مذهب شیعه گرویده است و بسیاری مورد دیگر از این قبیل موارد وجود دارد.^(۱) این تغییر مذهب‌ها به این دلیل است که مسلمانان در انتخاب یک مذهب از بین مذاهب اسلامی آزاد بودند و هر کدام بر اساس تحقیقاتی که انجام دادند به این نتیجه رسیده‌اند که فلان مذهب به حق نزدیک‌تر است و آن را اختیار کردند و هر یک از آن‌ها روز قیامت به درگاه الهی و پیامبر اسلام ﷺ جواب‌گو خواهد بود.

(۱) وقد انتقل جماعة من المذاهب الأربعة من مذهبه لغيره منهم عبد العزيز بن عمران كان مالکياً فلما قدم الامام الشافعي رحمه الله تعالى مصر تفقه عليه وأبو ثور من مذهب الحنفي إلى مذهب الشافعي وابن عبد الحكم من مذهب مالك إلى الشافعي ثم عاد وأبو جعفر بن نصر من الحنبلي إلى الشافعي والطحاوي من الشافعي إلى الحنفي والامام السمعاني من الحنفي إلى الشافعي والخطيب البغدادي والآمدي وابن برهان من الحنبلي إلى الشافعي وابن فارس صاحب المجلد من الشافعي إلى المالكي وابن الدهان من الحنبلي للحنفي ثم تحول شافعيًا وابن دقيق العيد من المالكي للشافعي وأبو حيان من الظاهري للشافعي ذكره الأسنوي وغيره. فيض القدير شرح الجامع الصغير، المناوي، ج ۱، ص ۲۷۳-۲۷۴.

به یاد دارم روزی به دارالافتاء مسجد مکی زاهدان، زنگ زدم. گوشی را «مفتی قاسمی»، مفتی زاهدان برداشت.

گفتم جناب مفتی، سؤالی برایم پیش آمده است: اگر کسی مذهبش را تغییر دهد حکمش چیست؟

گفت: منظورت چیست؟

گفتم: اگر یک حنفی، شافعی شود یا شافعی، مالکی یا حنبلی شود، حکم شرعی این فرد چیست؟

گفت: حکمش این است که ۸۰ ضربه شلاق به او بزنند و چه بهتر که او را تبعید کنند تا مردم را گمراه نکند!

گفتم: سؤال من همین جاست. امام شافعی که یک عمر پیرو مذهب ابوحنیفه بود، نه تنها مذهب ابوحنیفه را ترک کرد بلکه مذهبی دیگر نیز تأسیس کرد. آیا ۸۰ ضربه شلاق به شافعی زدند؟ آیا این حکم اجرا شد؟

مفتی گفت: من آنجا نبودم تا ببینم ۸۰ ضربه شلاق به شافعی زدند یا نه. بعد گفت: دیگر از این سوالات نپرس، اگر سؤالی درباره نمازداري بپرس.

از آقای مفتی باید سؤال کنیم که از ده‌ها نفر از علمای اهل تسنن که از مذهبی به مذهب دیگر پیوستند و آقای «مناوی» در «فیض القدير» از آنها نام می‌برد کدامشان ۸۰ ضربه شلاق خورده و یا تبعید شده‌اند؟

اگر ما می‌گوییم مذهب ما بر حق است باید برای سوالاتی که در ذهن جویایندگان حقیقت است، جواب قانع‌کننده‌ای داشته باشیم نه اینکه بگوییم: فقط



درباره‌ی نماز سوال پرسید، درباره‌ی تاریخ مطالعه نکنید! درباره‌ی شیعه سؤال نکنید! و کتاب‌های شیعیان را نخوانید! با این نوع برخورد، دردی دوا نمی‌شود و سؤالی پاسخ داده نمی‌شود. آن وقت است که جواب سؤالاتمان را باید در مذهب دیگری بیابیم.

در زمانی که اهل تسنن بودم به ما اجازه نمی‌دادند درباره‌ی وقایع تاریخی سؤال کنیم. هر وقت از مسأله‌ای تاریخی سؤال می‌کردیم می‌گفتند: بروید درس‌هایتان را بخوانید، حق ندارید از تاریخ سؤال کنید. چرا نباید از تاریخ سؤال کنیم در حالی که بخش زیادی از قرآن، نقل تاریخ گذشتگان است. اگر نقل تاریخ عیب بود، خداوند در قرآن از تاریخ نمی‌گفت.

اعتقادات الآن ما به وقایع تاریخی گره خورده است. ما باید با پیشینه بزرگانمان آشنا باشیم تا یقین حاصل کنیم آن‌ها انسان‌های صالحی بودند یا نه؟ تا بدانیم آنچه را که به ما رسانده‌اند صحیح بوده است یا نه؟ چرا نباید درباره‌ی شیعه سؤال کنیم؟ در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾.^(۱) بشارت بدهید بندگان که سخنان مختلف را می‌شنوند و بهترین آن‌ها را انتخاب می‌کنند.

به نظر من یکی از برتری‌های تشیع که ترس در دل برخی انداخته این است که شیعه برای اثبات مذهب خود می‌تواند به کتاب‌های اهل تسنن استناد کند و



قادر است حقانیت مذهب خود را از کتاب‌های اهل تسنن به اثبات برساند و حتی مبانی اهل تسنن را با استفاده از کتاب‌های خودشان زیر سؤال ببرد ولی مذهب اهل تسنن این ویژگی را ندارد و قادر نیست حقانیت مذهب خود را از کتاب‌های شیعه به اثبات برساند تا چه رسد به اینکه با استفاده از کتاب‌های شیعیان، مذهبشان را به چالش بکشد. این همان جدال احسن است که خداوند در قرآن سفارش کرده و فرموده است: ﴿وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^(۱).

مکرر دیدم و شنیده‌ام که وقتی یکی از پیروان اهل تسنن با فرد شیعه‌ای گفت‌وگو و بحث می‌کرد برای زیر سؤال بردن مذهبش به کتاب‌ها و فتاوی اهل تسنن استناد می‌کرد. مثلاً می‌گفت: شما نباید بر اموات گریه و عزاداری کنید؛ زیرا گریه و عزاداری بر اموات شرک و حرام است. در حالی که حرمت گریه و عزاداری بر اموات فتوای مولوی‌های اهل تسنن است و هیچ وقت برای شیعیان حجت نمی‌باشد. اگر می‌خواهند عزاداری شیعیان را زیر سؤال ببرند باید در مقابل شیعیان به کتاب‌ها و فتاوی علمای شیعه استناد کنند نه به فتوای مفتیان خودشان.

سؤال: نوع برخورد علمای اهل تسنن و شیعه با کسانی که به مذهب

دیگری می‌گروند، چیست؟

آقای زاهدی: نوع برخوردها متفاوت بوده است. من بارها به دوستان و فامیل‌هایم گفته‌ام که حاضرم به مذهب اهل تسنن برگردم و دوباره اهل تسنن شوم به شرط این که مولوی‌ها به سؤالاتم جواب‌های قانع‌کننده‌ای بدهند ولی متأسفانه نه تنها به سؤالاتم پاسخ ندادند، بلکه فوراً حکم به کفر و ارتداد می‌دادند، همسرم را از من گرفتند و تهدید به قتل کردند. هم‌چنین افرادی مانند شهید زومکزه‌ی،^(۱)

(۱) شهید محمد اسلام زومکزه‌ی (تصویر شماره...) در روستای مهر آباد دهستان پسکوه از توابع بخش سیب سوران شهرستان سراوان در سال ۱۳۵۰ متولد شد. در سال‌های اخیر با نشان دادن لیاقت از خود، به عنوان دهیار پسکوه انتخاب شد. پس از سال‌ها تحقیق به مذهب شیعه گروید و در شب ۱۳۸۴/۱۰/۲۸ مصادف با شب عید غدیر، شخصی به نام مستعار عسکری به ایشان زنگ زد و گفت: می‌خواهیم درباره طرح کشاورزی با شما گفت‌وگو کنیم؛ شهید همان شب از سراوان به پسکوه برگشت، شام تدارک دیده و منتظر مهمانانش می‌شد تا این که آنان با او تماس تلفنی گرفته و می‌گفتند: ما ورودی پسکوه هستیم و آدرس منزل شما را نمی‌دانیم. شهید زومکزه‌ی از منزل خارج می‌شد و به ورودی دهستان می‌رفت تا مهمانان را به منزل بیاورد ناگهان آن از خدا بی‌خبران که کمین کرده بودند از دو طرف به ماشین شهید تیراندازی کردند. وقتی ماشین از کنترل شهید خارج شد و بدنش نیمه جان شد آن خفاشان شب از کمین گاه خارج شدند و بر بدن شهید، پنجاه گلوله زدند و پنج فرزندش را یتیم کردند.

طاطاری^(۱) و... که شیعه شده بودند را به شهادت رساندند. این نوع برخورد با جوانانی که سؤال دارند، صحیح نیست. متأسفانه برخی مولوی‌ها به جای این که

→

نمونه‌ای از استدلال‌های او با معترضان:

س. چرا شیعه شده‌ای؟

ج. بهتر است نخست بگویم چگونه شیعه شده‌ام و بعد خواهم گفت چرا شیعه شده‌ام. واقعیت امر این است که دهستان پسکوه، مرکز تقابل افکار سنتی و سلفی می‌باشد، به طوری که اگر کسی وارد این دهستان شود کلکسیون از عبادات و اذکار را مشاهده خواهد نمود، طریقه‌ی دست بستن‌های جورواجور است و تعداد رکعت‌های نماز تراویح آن‌ها متفاوت است و... از این‌رو بنده چون دهیار پسکوه بودم، سعی و تلاش زیادی نمودم تا آن‌ها را به تفاهم برسانم، ولی کارساز واقع نشد تا این‌که متوسل به بزرگ‌ترین مولوی منطقه شدم، و ایشان هم متأسفانه کم حوصلگی و ناتوانی به خرج داد و رسیدگی به باغ خرمای خویش را به پاسخگویی به خواسته‌ی ما جوانان ترجیح داد. این بی‌تفاوتی و ناتوانی آن‌ها مرا ناامید کرد. پس از آن به همه‌ی فرقه‌های شهرستان سراوان از قبیل: سنتی، سلفی، اخوان المسلمین، مودودی، بریلوی، دیوبندی، چشتیه، نقشبندی، قادری و... مراجعه کردم اما هیچ کدام ضمیر جستجوگر مرا آرام نکرد. تا این‌که با احتیاط به مطالعه‌ی مذهب تشیع پرداختم. بحمدالله در سایه‌ی مطالعه و راهنمایی‌های درستی که دریافت می‌کردم، علاقه‌ی فراوانی به اهل بیت علیهم‌السلام پیدا نمودم. جاذبه‌ی آن‌ها به قدری زیاد بود که نگذاشت از آن‌ها جدا شوم، و هم اکنون شیفته‌ی آن‌ها می‌باشم به طوری که همه‌ی خطرهای را به جان خریدم و حاضرم در راه دوستی و محبت آن‌ها جان خود را فدا نمایم.

س. چه کسی تو را شیعه کرده است؟

ج. شخص خاصی در میان نبوده است ولی کم حوصلگی و ناتوانی مولوی‌ها در پاسخ به سؤالات عقیدتی مرا شیعه کرده است و این مطلب را بارها به خودشان نیز گفته‌ام.

س. چرا حضرت زهرا علیها‌السلام را شهیده می‌خوانید؟

ج. مگر نه این‌که از نظر روایی، اگر خانمی در اثر وضع حمل آسیب ببیند و از دنیا برود او را شهیده می‌نامند؛ پس حتی اگر بنا به زعم شما اهل تسنن، حمله به خانه‌ی فاطمه زهرا علیها‌السلام دروغ باشد، به خاطر صدمه‌ی او در اثر وضع حمل فرزندش محسن، باید شهیده‌اش خواند.

برگرفته از کتاب شهید ولایت در شب ولایت (یادبود شهید زومکزه‌ی)، تألیف عبدالرضا مزاری.

(۱) شهید شیر محمد طاطاری از مستبصرین ترکمن بود که پس از شیعه شدن توسط دشمنان بشریت در استان گلستان بدنش را با دشنه قطعه قطعه کردند. روحش شاد و راهش پر رهرو.



به سؤالات جوانان پاسخ دهند و آنان را قانع کنند، فتوا به کشتن آنان می‌دهند. از آن طرف شما نوع برخورد علمای شیعه با جوانانشان را ببینید. در حوزه‌های علمیه‌ی شیعه و دانشگاه‌ها، مجالسی به نام کرسی‌های آزاد اندیشی تشکیل می‌شود. دانشجویان سؤالات و شبهات متعدد را از روحانیان شیعه می‌پرسند و حتی گاهی مسلمات شیعه را زیر سؤال می‌برند ولی روحانیان با حوصله و سعه‌ی صدر به آنان پاسخ می‌دهند و هیچ‌گاه حکم به ارتداد و کفر یک شخص نمی‌دهند. مذهبی که ادعا می‌کند بر حق است نباید از سؤال کردن و سؤال شنیدن ترس و واهمه داشته باشد.

همان‌طور که تعداد زیادی از پیروان اهل تسنن به مذهب شیعه پیوسته‌اند، ممکن است افرادی از شیعه هم اهل تسنن شده باشند؛ من این را انکار نمی‌کنم ولی کسانی که ادعا می‌کنند چنین افرادی اهل تسنن شده‌اند، دلایل آن‌ها را برای تغییر مذهبشان بیان کنند نه این‌که عناوین و القاب چشم‌گیر و دهن پر کن برای آنان بسازند و به رخ شیعیان بکشند.

من به مولوی‌های اهل تسنن می‌گویم برای اثبات مذهبشان نیازی نیست شخصیت‌های خیالی و جعلی درست کنید و مدعی شوید که این افراد از بزرگان شیعه بوده‌اند و الان اهل تسنن شده‌اند؛ زیرا خداوند دروغ‌گو را رسوا می‌کند. یک نمونه از آنان آقای سید حسین موسوی، نویسنده‌ی کتاب «الله ثم للتاریخ» است که مدعی شده از مراجع نجف بوده و اکنون اهل تسنن شده است. در حالی که حوزه‌ی علمیه نجف هیچ‌گاه چنین شخصی را به خود ندیده است. متن کتاب، گواه این است

که نویسنده‌ی کتاب حتی یک ثانیه در حوزه‌های علمیه شیعه نبوده است.^(۱)

در زمانی که ما طلبه‌ی اهل تسنن بودیم، مولوی‌ها کتابی را به ما نشان می‌دادند و با خوشحالی می‌گفتند: یکی از طلبه‌های شیعه به نام «مرتضی رادمهر» تغییر مذهب داده و اهل تسنن شده است. این شخص هم مانند «سید حسین موسوی»، شخصیتی ساختگی و افسانه‌ای است؛ زیرا کسی که این کتاب را نوشته، از الفبای حوزه‌ی علمیه‌ی شیعه هم خبر نداشته است تا چه رسد به این‌که شاگرد خصوصی مراجع تقلید شیعه بوده باشد. این شخص در کتابش مدعی شده در درس خارج آیت الله العظمی وحید خراسانی ثبت نام کرده است؛ در حالی که همه می‌دانند دروس خارج علمای شیعه، ثبت‌نامی نیست تا کسی بخواهد ثبت‌نام کند. در همین کتاب مدعی شده که من در فلان سال مدرک حجة الاسلامی را گرفتم.^(۲) نویسنده

(۱) برای مثال نویسنده کتاب در صفحه ۲۰ آورده که من کتاب *کافی* را نزد سید خویی فراگرفته‌ام. مسلم است که اگر کسی کمتر از یک ماه عمر خود را در حوزه‌های علمیه شیعه سپری کرده باشد، می‌داند که کتاب کافی جزء کتب درسی حوزه علمیه نیست که نزد اساتید آن را تدریس کرد. این دلیل روشنی است که مؤلف کتاب، یک فرد سنی است و تصور کرده که کتاب کافی همانند کتاب صحیح بخاری و مسلم از کتاب‌های درسی و قابل تدریس و تدریس است و آن را نزد اساتید می‌خواند. در صفحه ۴۸ به حضرت آیت الله شیخ لطف الله الصافی واژه سید اطلاق کرده در حالی که این بزرگوار شیخ است و هیچ شیعه‌ای بین شیخ و سید اشتباه نمی‌کند. هدفی که نویسنده این کتاب دنبال می‌کرد این بود که تهمت‌های ناروایی را به مراجع عظام تقلید بزند و شیعیان را نسبت به آنان بدبین کند و صد البته که این کار را خیلی ناشیانه انجام داده است. دوستان به کتاب‌های که بر رد کتاب «الله ثم للتاریخ (اهل بیت از خود دفاع می‌کنند)» نوشته شده است به نام‌های افشای یک توطئه تألیف علی آل محسن و پاسخی به تهاجم در پوشش دفاع از اهل بیت تألیف سید علیرضا حسینی مراجعه کنند.

(۲) چگونه هدایت یافتیم، ص ۱۴۴.



موهوم خیال کرده، هم‌چنان که در حوزه‌های اهل تسنن پس از ۱۱ سال درس خواندن مدرک مولویت را می‌دهند، در حوزه‌های شیعه نیز پس از چند سال تحصیل، عنوان حجة الاسلامی می‌دهند. در حالی که در حوزه شیعه مدرکی به عنوان حجة الاسلامی وجود ندارد و اساساً حجة الاسلامی مدرک نیست.

کل کتاب را که بخوانید، تنها یک روایت از شیعه نقل کرده که آن را هم اشتباه نوشته است، در صفحه‌ی ۲۹ می‌نویسد: (به مناسبت نیمه شعبان در مسجد «جمکران» قم مقاله‌ای تحت عنوان «قائم امام مهدی» تهیه و قرائت نمودم که مورد توجه برگزارکنندگان مراسم قرار گرفت که در اواخر و حسن ختام مقاله‌ام این حدیث بود «انتظار الفرج و أفضل الأعمال»^(۱) نخست اینکه: عنوان مقاله‌ای که نویسنده با آب و تاب از آن یاد می‌کند، هیچ معنایی ندارد و دوم: روایتی که نویسنده مدعی است حسن ختام مقاله‌اش شده اشتباه است و روایت صحیح چنین است: «وأفضل الأعمال انتظار الفرج»^(۲) که آن شخص موهوم فرصت نکرده است عبارت صحیحش را از شیعیان بپرسد. نویسنده از آغاز تا آخر کتاب تا توان داشته از خودش تعریف و تمجید کرده و گفته است: در سمینار و اجلاس و کلاس درس، همیشه نفر اول و نخبه‌ی کلاس بوده و از شاگردان خصوصی مراجع بوده است و چشم امید همه‌ی مراجع به او بوده است ولی در آخر کتاب اعتراف می‌کند

(۱) همان، ص ۲۹.

(۲) کمال الدین و إتمام النعمة، ص ۶۴۴.

که به سبب بی‌اطلاعی از منابع شیعی هیچ نظر علمی و فقهی نمی‌دهم و می‌گویند:

«به جهت محدود بودن سطح آگاهی نگارنده در باب علم فقه یا عدم

دسترسی به مؤلفه‌های علمی فقهی، سعی شده است از هر گونه ابراز

عقیده و نظر علمی و فقهی که احتمالاً سؤال‌برانگیز و یا سوءتفاهماتی را

به دنبال داشته باشد، پرهیز شود.»^(۱)

آقایان کتابی نوشته‌اند که صدر و ذیل کتاب به هم نمی‌خورد و پر از

تناقضات آشکار و رسوا کننده است. من به جوانان اهل تسنن توصیه می‌کنم

حتماً این کتاب را بخوانند و خودشان قضاوت کنند که رادمهر به چه دلایلی اهل

تسنن شده است. آیا چنین سرگذشتی می‌تواند واقعیت داشته باشد یا خیر؟

(۱) چگونه هدایت یافتیم، ص ۱۴۳.

سؤال: مولوی‌ها بعد از شیعه شدنشان چه واکنشی نشان دادند؟ و

احتمال می‌دهید در ادامه چه بگویند؟

آقای زاهدی: مولوی‌ها در برابر سؤال عوام اهل تسنن درباره‌ی کسانی که شیعه می‌شوند عمدتاً دو توجیه دارند.

۱. می‌گویند شخصیتی خیالی و موهوم است. همان‌طور که دکتر «تیجانی» را تا مدت‌ها می‌گفتند شخصیتی خیالی و ساختگی است و وجود خارجی ندارد تا این‌که به یک‌باره او را در شبکه‌ی سوم تلویزیون جمهوری اسلامی دیدند. الحمد لله با توجه به وسایل گسترده‌ی ارتباطی که در حال حاضر موجود است نتوانسته‌اند منکر وجود بنده شوند.

۲. توجیه دومشان که بیشتر بر روی آن تأکید می‌کنند این است که می‌گویند: چنین افرادی به خاطر پول، ثروت و مال دنیا شیعه شده‌اند. این توجیه، توجیهی زنگ زده و شکست خورده است؛ زیرا همین مولوی‌ها در زمانی که اهل تسنن بودم اگر شخصی حنفی به مذهب شافعی یا سلفی تغییر مذهب می‌داد به ما می‌گفتند: برای پول و ثروت دنیا شافعی یا سلفی شده است. این قبیل اتهامات، برای فرار از پاسخ‌گویی است.

بر فرض اگر قبول کنیم که هر کسی که از مذهبش به مذهب دیگری برود برای ثروت و مال دنیا بوده و به زعم مولوی‌ها با اسلام حقیقی و فرمایشات پیامبر ﷺ به مخالفت پرداخته؛ نخست باید گفت: این حرف قابل اثبات نیست. دوم این‌که: بزرگان صحابه مانند طلحه و زبیر و افرادی مانند معاویه و... برای مال دنیا و ثروت به جنگ با خلیفه‌ی مسلمانان رفتند. شما دنبال این هستید که تمایل به دنیا را چماق کنید و بر سر کسانی بزنید که تغییر مذهب داده‌اند! در حالی‌که خودتان از صحابه‌ای تبعیت می‌کنید که برای مال دنیا به جنگ خلیفه‌ی مسلمانان رفت.

هرگاه توانستید جاه‌طلبی و تمایل به دنیا در صحابه را برای جوانانتان حل کنید آن وقت می‌توانید این ادعا را داشته باشید که تمایل به دنیا در مخالفان شما قبیح است.

در آخر از مولوی‌ها سؤال می‌کنم که چرا در قبال مال و ثروتی که از عربستان و پاکستان برای ترویج وهابیت و سلفی‌گری به حوزه‌های علمیه شما سرازیر می‌شود سکوت می‌کنید و این مال و ثروت را بد نمی‌دانید؟

سؤال: مهم‌ترین آیاتی که در قرآن حقانیت اهل بیت علیهم‌السلام و ولایت آنان را

اثبات می‌کنند، کدام آیات هستند؟

آقای زاهدی: آیات فراوانی در حقانیت اهل بیت علیهم‌السلام نازل شده است که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنم.

۱. آیه‌ی مبارکه‌ی تطهیر

یکی از مهم‌ترین آیات قرآن که دلالت بر عصمت امامان معصوم علیهم‌السلام می‌کند،

آیه‌ی تطهیر است. خداوند متعال در سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۳۳ می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً

شما را پاک سازد.

من به چند نکته درباره آیه‌ی تطهیر اشاره می‌کنم:

نکته ۱. به دلیل ﴿إِنَّمَا﴾ در آیه (که دلالت بر انحصار می‌کند) خداوند اراده

کرده است هر گونه پلیدی چه ظاهری و چه باطنی («ال» در ﴿الرِّجْسِ﴾، «ال

جنس» است یعنی هر نوع پلیدی) را تنها از اهل بیت دور کند؛ لذا آنان به

خواست خدا پاک و مطهر می‌باشند.



نکته ۲. درست است که اهل بیت در لغت، به اهل یک خانواده اطلاق می‌شود که همسر هم جزو آن‌ها است ولی دلایل متعددی داریم که خداوند از کلمه‌ی اهل بیت در این آیه، معنای خاصی اراده کرده است؛ روایات فراوانی در منابع اهل تسنن موجود است که رسول خدا ﷺ صراحتاً مصداق «اهل بیت» در آیه‌ی تطهیر را روشن کرده است.

«مسلم نیشابوری» در «صحیح» خود که طبق عقیده اهل تسنن صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن و بخاری است، می‌نویسد:

عایشه گفت که رسول خدا ﷺ صبح هنگام بیرون رفتن و بر روی دوش ایشان عبایی از موی سیاه بود. پس حسن بن علی آمد پس او را در زیر عبا گرفت. سپس حسین آمد، او را نیز وارد کرد. سپس فاطمه آمد، او را نیز وارد کرد. سپس علی آمد او را نیز وارد کرد. سپس فرمود: خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت پلیدی‌ها را دور کند و شما را پاک نماید.^(۱)

«ترمذی» در «سنن» خود - که از صحاح سته اهل تسنن است - چنین نقل می‌کند:

از عمر بن ابی سلمه پسر همسر رسول خدا ﷺ نقل شده است که؛ وقتی آیه‌ی ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ﴾ بر پیامبر نازل شد، من در خانه‌ی ام سلمه بودم، رسول

(۱) حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ومحمد بن عبد الله بن ميمر واللفظ لأبي بكر قال حدثنا محمد بن بشر عن زكريا عن مصعب بن شيبة عن صفية بنت شيبة قالت قالت عائشة خرج النبي ﷺ غداة وعليه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علي فأدخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم جاء علي فأدخله ثم قال «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا» صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴، کتاب الفضائل، باب فضائل أهل بیت النبي ﷺ.



خدا عز و جل فاطمه، حسن، حسین و علی را خواست و فرمود: اینان اهل بیت من هستند. آنان را از هرگونه رجس و پلیدی دور کن پاک و پاکیزه بگردان. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا من هم جزو آنان (اهل بیت) هستم؟ آن حضرت فرمود: سرجای خودت بمان، تو بر خوبی هستی. ^(۱)

(۱) حدثنا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْأَصْبَهَانِيُّ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَيْبِ النَّبِيِّ عز و جل قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ عز و جل «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَدَعَا فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ وَعَلِيٌّ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَجَلَّلَهُ بِكِسَاءٍ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَأَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ أَنْتِ عَلَى مَكَانِكَ وَأَنْتِ عَلَى خَيْرٍ. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۵۱، ح ۳۲۰۵.

- این روایت با الفاظ متفاوت در کتب اهل تسنن آمده است و دلالت دارد به این که اهل بیت پیامبر عز و جل که مورد شمول این آیه است فقط شامل حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین عز و جل هستند و این آیه در شأن و منزلت ایشان نازل گردیده است:

صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۷، ص ۱۳۰؛ سنن الترمذی، الترمذی، ج ۵، ص ۳۰ - ۳۱، ح ۳۲۵۸ و ص ۳۱، ح ۳۲۵۹ و ص ۳۲۸، ح ۳۸۷۵؛ مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۰ - ۳۳۱ و ج ۳، ص ۲۵۹ و ص ۲۸۵؛ ج ۴، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۲۹۲؛ المستدرک، الحاكم النیشابوری، ج ۲، ص ۴۱۶ و ج ۳، ص ۱۳۲ - ۱۳۴ و ص ۱۴۶ - ۱۴۸ (ومن مناقب أهل بيت رسول الله عز و جل) و ص ۱۵۸؛ السنن الكبرى، البيهقي، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۱۵۲؛ مسند أبي داود الطيالسي، سليمان بن داود الطيالسي، ص ۲۷۴؛ المصنف، ابن أبي شيبة الكوفي، ج ۷، ص ۵۰۱، ح ۳۹ و ص ۵۲۷، ح ۴؛ مسند ابن راهويه، إسحاق بن راهويه، ج ۳، ص ۶۷۸، ح (۷۲۸، ۱۲۷۱)؛ منتخب مسند عبد بن حميد، عبد بن حميد بن نصر الكسي، ص ۱۷۳، ح ۴۷۵ و ۳۶۷ - ۳۶۸، ح ۱۲۲۳؛ الأحاد والمثاني، الضحاک، ج ۵، ص ۳۶۰، ح ۲۹۵۳؛ خصائص أمير المؤمنين عز و جل، النسائي، ص ۴۸ - ۴۹؛ مسند أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، ج ۷، ص ۵۹ - ۶۰، ح ۳۹۷۸ و ۳۹۷۹؛ صحيح ابن حبان، ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۲ - ۴۳۳؛ المعجم الأوسط، الطبراني، ج ۳، ص ۱۶۵ - ۱۶۶ و ۳۸۰ و ج ۴، ص ۱۳۴ و ج ۸، ص ۱۱۱ - ۱۱۲؛ المعجم الصغير، الطبراني، ج ۱، ص ۱۳۴ - ۱۳۵؛ المعجم الكبير، الطبراني، ج ۳، ص ۵۲ - ۵۳، ح ۲۶۶۲ و ص ۵۳، ح ۲۶۶۳ و ص ۵۳ - ۵۶، ح ۲۶۶۴، ۲۶۶۵، ۲۶۶۶، ۲۶۶۷، ۲۶۶۸، ۲۶۶۹، ۲۶۷۰، ۲۶۷۱، ۲۶۷۲ و ۲۶۷۳ و ج ۹، ص ۲۵ - ۲۶ و ج ۱۲، ص ۷۷ - ۷۸ و ج ۲۲، ص ۶۶ و ص ۲۰۰ و ۴۰۲ و ج ۲۳، ۲۴۹ و ۲۸۵ - ۲۸۶ و ۳۲۷ و ۳۳۳ و ۳۳۷ (حبيب بن أبي ثابت عن شهر) و ص ۳۵۷ (أم حبيبة بنت جلس عن أم سلمة)؛ ←

طبق این روایت، پیامبر ﷺ به ام‌سلمه اجازه نداد وارد کسا شود و فرمود: تو خوب هستی ولی اهل بیت من این چند نفرند.

نکته ۳. در «صحیح مسلم» آمده که از زید بن ارقم سؤال شده که آیا منظور از اهل بیت پیامبر، زنان او هستند؟ پاسخ داد:

همسر یک مرد از اهل بیت او به حساب نمی‌آید؛ زیرا چه بسا زنی با مردی یک عمر زندگی می‌کند ولی در آخر عمر طلاق گرفته، به خانه پدرش رفته، جزء اهل بیت پدر محسوب می‌شود. (۱)

نکته ۴. هیچ یک از همسران رسول خدا ﷺ در طول عمرشان، حتی یک بار ادعا نکردند که منظور از اهل بیت پیامبر ﷺ در این آیه، ما همسران پیامبر ﷺ

→

الاستیعاب، ابن عبد البر، ج ۳، ص ۱۰۹۹-۱۱۰۰ و ج ۴، ص ۱۵۴۲، ح ۲۶۹۱ و ج ۴، ص ۱۶۳۳، ح ۲۹۲۰؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲؛ نظم درر السمطین، الزرنندی الحنفی، ص ۲۳۸، ۲۳۹، ذکر قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾؛ تخریج الأحادیث والآثار، الزیلعی، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹، ح ۱۹۴؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۶۰۲-۶۰۳، ح ۳۷۵۴۳ و ۳۷۵۴۴ و ص ۴۶، ح ۳۷۶۳۲ (مسند أنس) و ص ۴۶، ح ۳۷۶۳۳؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۷، ص ۹۱ ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ و ج ۹، ص ۱۱۹-۱۲۰ (باب جامع فی مناقبه رضی الله عنه) و ص ۱۶۶-۱۶۹ و ۱۷۲.

اضافه بر روایات ذکر شده‌ی مرتبط با آیه‌ی مباحله، روایات فراوانی نیز در کتب حدیثی و تفسیری اهل تسنن ذکر شده که رسول خدا ﷺ حضرت علی و فاطمه و حسینین را آوردند و فرمودند: «اللهم هؤلاء أهلي» که آدرس روایات آن در پاورقی چند صفحه بعد (ذیل نکته‌ی ۱ آیه‌ی مباحله) ذکر شده است. (محقق)

(۱) إن زید بن أرقم سئل عن المراد بأهل البيت هل هم النساء؟ قال: لا، وأيم الله، إن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر، ثم يطلقها، فترجع إلى أبيها وقومها. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳، (رقم ۶۳۸۱)، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی بن ابی طالب عليه السلام.

هستیم، حال که آنان چنین ادعایی نکردند چگونه اهل تسنن با قاطعیت ادعا می‌کنند اهل بیت پیامبر ﷺ همسران وی هستند؟

نکته ۵. در قرآن کریم از همسران پیامبر ﷺ با دو عبارت «ازواج النبی» و «نساء النبی» یاد شده مانند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ...﴾ (احزاب/۲۸)؛ ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ...﴾ (احزاب/۳۰) ولی در آیهی ۳۳ همین سوره به یکباره از عبارت اهل بیت، استفاده می‌شود. پس مشخص می‌شود که اهل بیت پیامبر ﷺ غیر از ازواج و نساء پیامبر ﷺ هستند.

نکته ۶. پیامبر اسلام ﷺ همسران متعددی داشتند که هر کدام از آن‌ها دارای خانه‌ی مستقلی بوده است؛ بنابراین اگر مراد از «اهل البیت» در این آیه زنان پیامبر می‌بود، باید به جای اهل البیت «اهل البیوت» گفته می‌شد. چنانچه در آغاز آیه آمده است: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ (احزاب/۳۳) و در آیهی ۵۳ سوره احزاب می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! داخل خانه‌های پیامبر نشوید.

بنابراین مراد از «اهل بیت» در آیهی تطهیر هرگز نمی‌تواند زنان پیامبر باشد.

نکته ۷. وقتی که قرآن با همسران پیامبر سخن می‌گوید از ضمیر جمع مؤنث استفاده می‌کند. مثلاً می‌فرماید: لستن، اتقین، قلن، قرن، بیوتکن و...، در حالی که در آیهی مورد بحث از دو ضمیر جمع مذکر (عنکم و یطهرکم) بهره گرفته است. این دوگانه سخن گفتن نشانه‌ی این است که مخاطب خداوند عوض شده است.

نکته ۸. در آیات سوره‌ی احزاب دو نوع خطاب است؛ یک خطاب همراه با

عتاب و تهدید است که مخاطب آن همسران پیامبر هستند و یک خطاب همراه با احترام و پاکی است که مخاطب آن افرادی غیر از زنان پیامبر هستند.

در خطاب به زنان پیامبر، آنان را دعوت به ساده‌زیستی با پیامبر کرده و در صورت نپذیرفتن آن، تهدید به طلاق می‌کند. به آنان توصیه می‌کند با نامحرمان عفت در کلام داشته باشند، به آنان فرمان داده تا در خانه‌هایشان بمانند و مانند دوران جاهلیت با آرایش ظاهر نشوند و از رسول خدا ﷺ اطاعت کنند. این لحن و خطاب‌ها با این قسمت از آیه که می‌فرماید: «شما ای اهل بیت به اراده الهی از هر رجس و آلودگی پاکیزه هستید» سازگار نیست و معلوم می‌شود مخاطب این قسمت اشخاص دیگری‌اند.^(۱)

نکته ۹. مقصود از «بیت» در اینجا، بیت مادی که از خشت و گل یا آجر و سنگ ساخته می‌شود، نیست؛ بلکه مقصود از بیت، بیت نبوت و خانه‌ی وحی است و اهل آن، کسانی هستند که با صاحب خانه‌ی علاوه بر علایق مادی، رابطه‌ی معنوی و پیوند روحی داشته باشند تا همگی از بیت واحدی باشند. از این روست که خداوند به حضرت نوح ﷺ خطاب می‌کند که فرزند منحرف از

(۱) ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكِ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا * وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِّنْكُم بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَن بَقِيَ مِّنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَفَعَلَ صَالِحًا تُوِّبَهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّبَعْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا * وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.



اهل تو نیست ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾^(۱) در حالی که از لحاظ جسمی و مادی، فرزند حضرت نوح بود. به خاطر همین ارتباط روحی و معنوی با نبوت بود که پیامبر در حق حضرت سلمان فرمود: «سلمان مِّنَا أَهْلُ الْبَيْتِ»^(۲) زیرا حضرت سلمان، مصداق کامل آیهی شریفهی ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾^(۳) بود.

سؤال کسانی که ادعا می‌کنند منظور از اهل بیت، فقط همسران پیامبر ﷺ هستند، روایت «سلمان منا اهل البیت» را چگونه توجیه می‌کنند؟
در حالی که سلمان مرد است ولی پیامبر ﷺ او را جزء اهل بیت خود دانسته است. اگر پیامبر ﷺ معتقد بود که اهل بیت، همسرانش هستند، نباید سلمان را داخل در اهل بیت خود می‌کرد.

پس معلوم می‌شود مراد از اهل بیت، کسان دیگری غیر از همسران پیامبر ﷺ می‌باشند.

۲. آیهی مباحله

آیهی مباحله یکی از آیاتی است که حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام و برتری ایشان

(۱) هود / ۴۶.

(۲) سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۳۹.

- المستدرک، حاکم نیشابوری، ذکر سلمان الفارسی رضی الله عنه، ج ۳، ص ۵۹۸؛ مجمع الزوائد، هیشمی، باب تاریخ غزوة الخندق و قریظه، ج ۶، ص ۱۳۰؛ الأحاد والمثنائین، ضحاک، ج ۵، ص ۱۷۲، ح ۲۷۰۷، (زید بن ابی اوفی)؛ مستند ابی یعلی، ج ۱۲، ص ۱۴۲ تا ۱۴۴، ح ۶۷۷۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی (من اخبار سلمان و وفاته)، ج ۶، ص ۲۱۳؛ المعجم الاستیعاب، ابن عبدالبر (۱۰۱۴ سلمان فارسی)، ج ۲، ص ۶۳۸ (محقق)

(۳) ابراهیم / ۳۶.

را بر همه‌ی صحابه اثبات می‌کند:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ
اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^(۱)

پس هر که درباره عیسی با تو به بحث و مجادله پرداخت پس از آن که علم
آن به تو رسید، پس بگو: بیایید ما و شما فرزندان و زنان و جان‌های خویش
را بخوانیم آن گاه به درگاه خدا زاری کنیم و در حق یکدیگر نفرین کنیم و
لعنت خدا را بر هر کدام از ما دو گروه که دروغ‌گوست قرار دهیم.

نکته ۱. «سیوطی» مفسر بزرگ اهل تسنن درباره شأن نزول این آیه چنین
می‌نویسد: دو نفر از چهره‌های سرشناس مسیحی به نام «عاقب» و «سید» محضر
رسول خدا ﷺ رسیدند. حضرت به آن دو فرمود: مسلمان شوید، گفتند: ما
مسلمانیم، فرمود: دروغ می‌گویید. اگر بخواهید ثابت می‌کنم که شما مسلمان
نیستید. گفتند: ثابت کن، فرمودند: نشانه‌ی آن علاقه شما به صلیب، شراب
نوشیدن و خوردن گوشت خوک است. سپس آنان را به مباحله فرا خواندند. قرار
شد صبح روز بعد حاضر شوند. هنگام صبح رسول خدا ﷺ در حالی که دست
علی را گرفته بود و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام با وی بودند از مدینه بیرون
رفته، سید و عاقب را دعوت به مباحله نمودند ولی آن‌ها نپذیرفتند و تسلیم شدند.
رسول خدا ﷺ فرمود: قسم به آن‌که مرا به حق مبعوث کرده است اگر دعوت به
مباحله را می‌پذیرفتند، از آسمان آتش بر آنان می‌بارید. جابر می‌گوید: این آیه در



شان خاندان پیامبر نازل شد: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ...﴾ سپس گفت: مراد از ﴿أَنْفُسَنَا﴾ رسول خدا و علی است و مراد از ﴿أَبْنَاءَنَا﴾ حسن و حسین و مراد از ﴿نِسَاءَنَا﴾ فاطمه است.^(۱)

بدون شک آیهی مباحله در حق اهل عبا و پنج تن برگزیده خدا نازل شده است. این مطلب را بسیاری از محدثان، مفسران، مورخان و متکلمان در کتاب‌های خود آورده و جزو مسایل مسلم و تردیدناپذیر دانسته‌اند؛ از سویی مدارک زنده شهادت می‌دهد که پیامبر ﷺ در داستان مباحله با نصاری نجران از زنان جز پاره تن خود فاطمه ﷺ و از فرزندان جز دو نوه‌اش حسن و حسین و علی که نفس وی به شمار می‌رود، همراه نبردند.

«مسلم» در کتاب صحیح می‌نویسد:

پس از نزول این آیه، رسول خدا علی، فاطمه، حسن و حسین را صدا زد، آن‌گاه چنین دعا کرد: خداوندا اینان خاندان و اهل بیت من هستند.^(۲)

(۱) الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۳۰.

- اسباب النزول الآیات، واحدی نیشابوری، سوره آل عمران، ذیل آیه شریفه، ص ۶۸. (محقق)
(۲) ولما نزلت هذه الآية: (فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم) دعا رسول الله ﷺ علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً فقال: اللهم هؤلاء أهلي. (صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، ح ۳۷۳، ج ۵، ص ۲۳، ح ۳۲) کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی رضی الله عنه.

- این روایت در کتب دیگر اهل تسنن نیز بیان شده است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:
سنن ترمذی، (من سوره آل عمران)، ج ۴، ص ۲۹۳ و ۲۹۴، ح ۴۰۸۵؛ ج ۵، ص ۳۱ و ۳۲، ح ۳۸۰۸؛ مناقب علی بن ابیطالب؛ مسند احمد، مسند ابی اسحاق سعد بن ابی وقاص، ج ۱، ص ۱۸۵؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، (من مناقب اهل بیت رسول الله ﷺ)، ج ۳، ص ۱۵۰؛ السنن الکبری، بیهقی، (کتاب النکاح، ج ۷، ص ۶۳. (محقق)



نکته ۲. خداوند در این آیه به صراحت علی علیه السلام را نفسِ رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده است. یکی از آیاتی که برتری علی علیه السلام نسبت به همه افراد بشر - حتی از انبیاء علیهم السلام غیر از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - از آن استفاده می‌شود، همین آیه است؛ زیرا خداوند، علی علیه السلام را نفسِ پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده است، از روایات و گفتار مورخان و محدثان نیز استفاده می‌شود که مراد از «انفسنا» علی علیه السلام است.

«ابن کثیر» اهل تسنن می‌نویسد:

جابر گفته است مراد از «أَنْفُسَنَا» رسول خدا و علی است، مراد از «أَبْنَاءَنَا» حسن و حسین و مراد از «نِسَاءَنَا» فاطمه است.^(۱)

چرا پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان مباحله ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه را با خود نبرد؟ چرا از بین زن‌ها فقط فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و از بین صحابه علی بن ابی طالب و حسین علیهما السلام را به همراه خود برد؟ آیا این نشانه‌ی برتری علی علیه السلام و خانواده‌اش نسبت به دیگر صحابه نیست؟ کسانی که دیگر صحابه را بر علی علیه السلام و خانواده‌اش برتری می‌دهند به این آیه چه پاسخی می‌دهند؟

۳. آیه‌ی خیر البریه

یکی از آیاتی که دلیل بر برتری علی علیه السلام نسبت به همه افراد بشر از گذشته و آینده حتی پیامبران اولوالعزم علیهم السلام (به جز خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله) و همه‌ی صحابه دارد

(۱) قال جابر: (أنفسنا وأنفسكم) رسول الله وعلي بن أبي طالب (وأبنائنا) الحسن والحسين (ونسائنا) فاطمة. وهكذا رواه الحاكم في مستدرکه... ثم قال: صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه. تفسير ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۷۹.



این آیه است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^(۱)

آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، آنان بهترین آفریدگانند.

«سیوطی» در شأن نزول این آیه می‌نویسد:

عایشه می‌گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم گرامی‌ترین آفریده نزد خدا چه

کسی است؟ فرمود: مگر این آیه قرآن را نخوانده‌ای؟ ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾.

«ابن عساکر» از جابر بن عبدالله چنین روایت کرده است:

ما نزد پیامبر ﷺ بودیم که علی از راه رسید، پیامبر ﷺ فرمود: سوگند

به آن که جانم به دست اوست، این و شیعیان اویند که در روز قیامت

رستگارند، و این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ و یاران رسول خدا

هرگاه علی از راه می‌رسید می‌گفتند^(۲): بهترین آفریدگان آمد.^(۳)

(۱) البینة / ۷.

(۲) جاء خير البرية.

(۳) الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹.

در کتب دیگر اهل تسنن به این روایت و روایات دیگر به معنی «خیر الناس، خیر البشر» اشاره شده است: - تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۷۱، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن، الفصل الثامن، حدیث ۱۲۲ تا ۱۲۹، ص ۱۰۹ تا ۱۱۱؛ و سورة البینة، ص ۳۴۶، ح ۵۸۰؛ فضائل امیر المؤمنین علی علیه السلام، ابن عقدة الکوفی، الفصل الثانی و العشرون، ص ۲۱۹؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، الفصل التاسع، ص ۱۱۲، ح ۱۲۰؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ ذیل آیهی شریفه؛ فتح القدیر، شوکانی، سورة بینه، ذیل آیهی شریفه، ج ۵، ص ۴۷۷؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۵، ص ۱۰۱؛ المعجم الکبیر، طبرانی، من مناقب ابن مسعود، ج ۹، ص ۷۶؛ کنز العمال، متقی هندی، فضائل علی (رضی الله عنه)، ج ۱۱، ص ۶۲۵، ح ۳۳۰۴۵ و ۳۳۰۴۶؛ تاریخ بغداد، حرف الکاف من آباء، ج ۳،

مفسر اهل تسنن؛ «محمد بن جریر طبری» در تفسیر این آیه می‌گوید:

«خدای متعال می‌فرماید: آنان که به خدا و رسولش محمد ﷺ ایمان آوردند و خدا را خالصانه و یگانه و بدون شریک پرستیدند، و نماز را بر پا داشتند و زکات دادند و خدا را در همه‌ی اوامر و نواهی او اطاعت نمودند، آنانند که بهترین آفریدگانند». می‌گوید: از مردم آنان که چنین کنند بهترین آفریدگانند.

ابن حمید از عیسی بن فرقد از ابوالجارود از محمد بن علی؛ امام باقر علیه السلام، مرا حدیث کرد که پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، خیرالبیه تو و شیعیان تو هستید.^(۱)

نکته ۲. با وجود اینکه مفسران اهل تسنن ذیل آیه‌ی هفتم سوره بینه تصریح کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «علی و شیعیانش در روز قیامت رستگارند.» و اذعان کرده‌اند که شیعه‌ی علی از زمان خود رسول خدا ﷺ مطرح بوده است. پس چرا می‌گویند شیعه، مذهب جدیدی است که به وسیله‌ی «عبدالله بن سبا» و «شاه اسماعیل صفوی» تأسیس شده است؟

در زمانی که طلبه‌ی اهل تسنن بودم از بسیاری از مولوی‌ها شنیده بودم که می‌گفتند شیعه از زمان شاه اسماعیل صفوی به وجود آمده است! البته این مطلب در هیچ کتابی از کتب اهل تسنن وجود نداشت فقط آن‌ها برای اغتشاش اذهان مردم می‌گفتند!

→

ص ۴۰۹؛ التفات، ابن حبان، ج ۹، ص ۲۸۱؛ الکامل، عبدالله بن عدی، (شریک بن عبدالله...)، ج ۴، ص ۱۰ و (صالح بن عبدالله بن صالح المدنی) ج ۴، ص ۶۷؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی (الحسن بن محمد بن حسن ابن جیر...)، ج ۷، ص ۴۳۳؛ انساب الاشراف، بلاذری، ص ۱۰۳، ح ۳۶. (محقق)

(۱) جامع البیان عن تأویل آیات القرآن، ج ۳۰، ص ۲۶۴.



بعد از این که شیعه شدم، به یکی از مولوی‌های اهل تسنن خاش، که این مطلب را از او هم شنیده بودم، زنگ زدم و از ایشان تاریخ پیدایش شیعه را پرسیدم.

گفت: سیصد سال قبل و در زمان شاه اسماعیل صفوی به وجود آمده است!

گفتم: آقای مولوی! مگر کتاب «البدایه و النهایه» ابن کثیر را نخوانده‌ای که در چند جای آن درباره‌ی روایاتی که خلاف نظرشان است می‌گوید این روایات را شیعه جعل کرده است؟

ادامه دادم و گفتم: آیا این کتاب را دارید؟

گفت: بله، من الان در کتاب‌خانه هستم.

گفتم: لطفا جلد ۲ صفحه‌ی ۳۴۲ را بیاور!

گفت: چند لحظه صبر کن تا کتاب را بیاورم.

کتاب را آورد و باز کرد. گفتم: آیا نوشته است که «طبق عقیده‌ی ما عبدالمطلب و ابوطالب، بت‌پرست بودند و کافر از دنیا رفته‌اند، بر خلاف نظر فرقه‌ی شیعه».^(۱)

مولوی گفت: بله، نوشته است، و عبارتش را خواند.

گفتم: ببخشید آقای مولوی، ابن کثیر چند سال قبل زندگی می‌کرده است؟

گفت: تقریباً هفتصد سال قبل.

(۱) أن عبد المطلب مات على ما كان عليه من دين الجاهلية خلافا لفرقة الشيعة فيه وفي ابنه أبي طالب على ما سيأتي. البدایة والنهایة، ابن کثیر ج ۲، ص ۳۴۲.

گفتم: پس معلوم می‌شود که قبل از ابن کثیر، فرقه‌ی شیعه وجود داشته است که ابن کثیر از آن نام می‌برد!

مولوی با نهایت تعجب گفت: بله همین طور است که شما می‌گویید. معلوم است که شما اهل تحقیق و مطالعه هستید.

نکته ۳. پیامبر اسلام ﷺ در زمان حیاتشان از شیعه نام برده است،^(۱) آیا برادران اهل تسنن روایتی دارند که پیامبر ﷺ در زمان حیاتش از اهل تسنن نام برده باشد؟ مثلاً گفته باشد: ابوبکر، عمر و پیروان آنها روز قیامت رستگاران؟ آیا چنین چیزی آمده است؟

۴. آیه‌ی ولایت

آیه‌ی ولایت:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾.^(۲)

ولی و سرپرست شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

(۱) المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۴، ص ۲۱۱؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۸۶ ذیل آیه‌ی ۲ سوره‌ی بقره، حدیث ابن عباس؛ و ج ۲، ص ۱۷۷، ح ۸۰۸ ذیل آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی زمر؛ و ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۹۲۷ ذیل آیه‌ی ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾؛ و ج ۲، ص ۴۵۵، ح ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ سوره‌ی تین؛ و ج ۲، ص ۴۶۶، ح ۱۱۲۵ تا ۱۱۴۰ ذیل آیه‌ی ۷ سوره‌ی بینه و... (محقق)

(۲) مائده / ۵۵.



نکته ۱. مراد از ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ کسانی که ولایت بر مردم دارند قطعاً امام

امیرالمؤمنین علیه السلام است؛^(۱) زیرا این آیه در زمانی نازل شده است که امام علی علیه السلام

(۱) علاوه بر مآخذ و کتب شیعه، مصادر و مراجع مهم و فراوان تفسیری، حدیثی، تاریخی و ادبی اهل تسنن جملگی برآنند که این آیه در شأن امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شرحی که اجمالاً توضیح داده می‌شود نازل شده است.

المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۶، ص ۲۱۸؛ المعجم الكبير، الطبرانی، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۲۱، ح ۹۵۵؛ معرفة علوم الحديث، الحاكم النيشابوري، ص ۱۰۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱۳، ص ۲۷۷؛ نظم درر السمطين، الزرندي الحنفي، ص ۲۳-۲۴ و ص ۸۵-۸۸؛ تخریج الأحادیث والآثار، الزيلعي، ج ۱، ص ۴۰۹-۴۱۰، ح ۴۲۰ و ج ۲، ص ۲۳۷-۲۳۸؛ كنز العمال، المتقي الهندي، ج ۱۳، ص ۱۰۸ ح ۳۶۳۵۴ و ج ۱۵، ص ۱۰۲ ح ۴۰۲۶۶؛ زاد المسير، ابن الجوزي، ج ۲، ص ۲۹۲ و ص ۲۹۲؛ تفسير الرازي، الرازي، ج ۱۲، ص ۲۶ (القول الثاني: أن المراد من هذه الآية شخص معين، وعلى هذا ففيه أقوال)؛ تفسير القرطبي، القرطبي، ج ۶، ص ۲۲۱ (المسألة الثانية)؛ تفسير الجلالين، المحلى، السيوطي، شرح ص ۳۳۷-۳۳۸؛ الدر المنثور، جلال الدين السيوطي، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۴ قوله تعالى (إنما وليكم الله ورسوله)؛ لباب النقول، السيوطي، ص ۹۳ قوله تعالى (إنما وليكم الله) و ص ۸۱ قوله تعالى: (إنما وليكم الله)؛ فتح القدير، الشوكاني، ج ۲، ص ۵۳ قال في قوله (إنما وليكم الله ورسوله)؛ تفسير الألوسي، الألوسي، ج ۶، ص ۱۶۷؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج ۴۲، ص ۳۵۶-۳۵۷ و ج ۴۵، ص ۳۰۳؛ انساب الأشراف، البلاذري، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ الكشف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل، الزمخشري، ج ۱، شرح ص ۶۲۳-۶۲۴؛ مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام، أبي بكر أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني، ص ۱۲۷-۱۳۳، ح ۱۶۱ و ص ۲۳۳-۲۳۸ قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون ح ۳۳۵ تا ۳۴۴؛ تفسير البضاوي، البضاوي، ج ۲، ص ۳۳۸-۳۴۰ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾؛ تفسير النسفي، النسفي، ج ۱، ص ۲۸۹ ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛ تفسير البغوي، البغوي، ج ۲، ص ۴۷؛ شواهد التنزيل، الحاكم الحسكاني، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۴۹، ح ۲۱۶ تا ۲۴۳؛ تفسير السمعاني، السمعاني، ج ۲، ص ۴۷-۴۸ قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾؛ تفسير الواحدي، الواحدي، ج ۱، ص ۳۲۵، ۵۵ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾؛ أسباب نزول الآيات، الواحدي النيسابوري، ص ۱۳۳-۱۳۴ قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ تفسير الثعلبي، الثعلبي، ج ۴، ص ۸۰-۸۱؛ تفسير ابن زمنين، أبي عبد الله محمد بن عبد الله بن أبي زمنين، ج ۲، ص ۳۳، ۳۴ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ تفسير السمرقندي، أبو الليث السمرقندي، ج ۱، ص ۴۲۳-۴۲۴ سورة المائدة الآيات ۵۵-۵۶ قوله

در حال رکوع به فقیری که از مردم درخواست کمک می‌کرد، انگشتر خود را صدقه داد.

بنابر تصریح بسیاری از علمای اهل تسنن، این آیه در باره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. «قاضی عضد الدین الإیجی» متوفای ۷۵۶ در این باره می‌گوید: تمامی مفسران اجماع دارند که این آیه در باره‌ی امام علی علیه السلام نازل شده است.^(۱) «سعد الدین تفتازانی» نیز تصریح می‌کند:

[این آیه] به اتفاق مفسران درباره‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام - هنگامی که در حال رکوع انگشترش را به فقیر نیازمند بخشید - نازل شده است.^(۲)

نکته ۲. بعضی از مولوی‌ها برای مخدوش کردن ذهن جوانان اهل تسنن گفته‌اند: صدقه دادن علی علیه السلام در هنگام نماز، فعل اضافه بوده و با این کار نماز علی علیه السلام باطل شده است! من تعجب می‌کنم که چگونه این صدقه دادن را فعل اضافه محسوب می‌کنند در حالی که هیچ یک از مفسران اهل تسنن این کار را

→

تعالی ﴿إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾: أحكام القرآن، الجصاص، ج ۲، ص ۵۵۷ باب العمل البسیر فی الصلاة قال الله تعالى: ﴿إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾: التسهيل لعلوم التنزيل، الغرناطی الکلبی، ج ۱، ص ۱۸۱ ﴿إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ﴾: المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیة الأندلسی، ج ۲، ص ۲۰۸-۲۰۹ سورة المائدة ۵۵ - ۵۶ الخطاب بقوله ﴿إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ﴾: تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۳-۷۴ و قوله ﴿الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾. (محقق)

(۱) وأجمع أئمة التفسير أن المراد علي. المواقف فی علم الکلام، ص ۴۰۵.

(۲) نزلت باتفاق المفسرين في علي بن أبي طالب، رضي الله عنه، حين أعطى خاتمه وهو راكع في صلاته. شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۵، ص ۲۷۰.



فعل اضافه حساب نکرده است!؛ خدای متعال هم که این آیه را نازل کرده است، نگفته که علی علیه السلام فعل اضافه انجام داده و نمازش باطل است!؛ حتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم که آیه را دریافت کرد نفرمود نماز علی علیه السلام باطل بوده است! مولوی‌ها این را از کجا نقل کرده‌اند؟ آیا آن‌ها با این سخن خود، خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر سؤال نمی‌برند! وقتی خداوند متعال و رسول او کار امیرالمؤمنین علی علیه السلام را تأیید کرده‌اند، دیگر شما چه می‌گویید؟

بلکه از آن طرف، فقهای شیعه و اهل تسنن بر اساس شأن نزول این آیه و عمل علی علیه السلام فتوا داده‌اند که کارهای جزئی و اندک در نماز جایز است و موجب بطلان نماز نمی‌شود. «قرطبی» در «جامع احکام القرآن»^(۱) می‌گوید طبری گفته است که این (صدقه دادن انگشتر از ناحیه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام) دلالت می‌کند که کار اندک نماز را باطل نمی‌کند؛ زیرا صدقه دادن کاری بود که در حال نماز صورت گرفت و موجب باطل شدن نماز نگردید.

نکته ۳. بعضی از مولوی‌ها در برابر این سؤال که چرا شیعیان در نماز دست‌هایشان را نمی‌بندند توجیه کرده، گفته‌اند: برای این که حضرت علی علیه السلام در جنگ، دست‌هایش پر از خون بود و نمی‌توانست دست‌های خود را ببندد و دست‌های خود را باز گذاشت؛ به این دلیل شیعیان دست نمی‌بندند! البته این مطلب در هیچ کتابی از کتب اهل تسنن نیامده است ولی فقط به یک سخن بسیار معروف و مشهور تبدیل شده است. این حرف را فقط به خاطر عناد و دشمنی با

(۱) جامع احکام القرآن، ج ۶ ص ۲۲۱، دارالفکر.



شیعه مطرح کرده‌اند. از یک طرف می‌گویند؛ اگر از دستمان خون جاری شود وضویمان باطل می‌شود و نمازی هم که خوانده شده باطل است، از طرف دیگر می‌گویند حضرت علی علیه السلام با وجود دست و پای پر از خون، نماز خوانده و نمازش هم صحیح بوده است!!؟

۵. آیه‌ی اولی الامر

۲. آیه‌ی اولی الامر:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و صاحبان امر خود را [نیز] اطاعت کنید.

نکته ۱. در این آیه، اطاعت از اولی الامر، در کنار اطاعت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت مطلق آمده است و همان‌طور که از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله در همه‌ی زمینه‌ها باید اطاعت کرد از اولی الامر هم باید در همه‌ی زمینه‌ها اطاعت کرد.

نکته ۲. همان‌طور که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم از خطا و گناه هستند اولی الامر هم باید معصوم از خطا و گناه باشند. اگر معصوم نمی‌بودند خداوند متعال دستور به اطاعت بدون چون و چرا از آنان را نمی‌داد.

نکته ۳. با توجه به این‌که اطاعت از اولی الامر در کنار اطاعت از خداوند و



پیامبر که معصوم از گناه هستند، آمده است؛ اگر منظور از اولی الامر را امامان معصوم نگیریم دچار اختلافات و تناقضات فراوانی می‌شویم. همان‌طور که اهل تسنن در آن دچار اختلاف و تناقض شده‌اند تا جایی که عده‌ای گفته‌اند: منظور از اولی الامر؛ هر کسی است که بر مسلمانان حکومت کند که طبق این آیه اطاعت از او بر ما واجب است حتی اگر یزید و حجاج باشد و این اطاعت را از این آیه استفاده کرده بودند.

به یاد دارم در زمان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، مولوی‌های هند و پاکستان و حتی برخی مولوی‌های ایران، بعد از نماز دست به دعا بر می‌داشتند و دعا می‌کردند که خدایا صدام حسین را در این جنگ پیروز بفرما! و معتقد بودند صدام قاتل و جانی که در دوران سیاه حکومتش، صدها هزار شیعه و اهل تسنن ایرانی و عراقی را به شهادت رسانده بود، همان اولی الامر است که خداوند اطاعت از او را در این آیه واجب کرده است.

حال خودتان قضاوت کنید چگونه کسانی که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام فاصله گرفته‌اند و به آنچه خودشان از آیات قرآن می‌فهمند عمل می‌کنند، دچار تناقض شده‌اند و اطاعت از صدام و یزید را هم‌ردیف اطاعت از خدا و پیامبر قرار داده‌اند و چگونه حکومت‌های ظالم و سفاک را با نادانی‌شان، امضا کرده‌اند و مذهبشان را در پناه آنان گسترش داده‌اند؟

آیات دیگری هم هست مانند آیهی ابلاغ،^(۱) آیهی ابتلا،^(۲) آیهی مودت،^(۳) آیهی شرا^(۴) و... که به سبب اختصار به آن‌ها نمی‌پردازیم و خوانندگان را به کتاب‌هایی مانند «شبهای پیشاور» و «المراجعات» و «الغدير» که در این زمینه نوشته شده است ارجاع می‌دهم.

علاوه بر آیات، احادیث و روایات زیادی نیز از پیامبر نقل شده که می‌توانند دلیل محکم و قابل اعتمادی برای حقانیت شیعه و ولایت اهل بیت باشند. در اینجا به دو حدیث اشاره می‌کنم؛

حدیث «خلفائی اثنا عشر»

یکی از بهترین و قوی‌ترین ادله بر حقانیت مذهب شیعه، حدیث اثنا عشر است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام و یازده فرزند بزرگوارش را به عنوان دوازده امام معین کرده است. این حدیث در کتب معتبر اهل تسنن نیز آمده است از جمله: حدود ۲۶ روایت در «صحیح بخاری» و «مسلم» آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«خلفا و جانشینان من، دوازده نفرند.»

نه بیشتر و نه کمتر و این از معجزات اسلام و حقانیت مذهب شیعه است. یکی از اعتقادات اصولی شیعه در بحث خلافت، ایمان داشتن به خلافت امامان دوازده گانه است که اسامی مبارک آنان را در کتاب آورده‌ایم.

(۱) ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾. (مائده / ۶۷)

(۲) ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...﴾. (بقره / ۱۲۴)

(۳) ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾. (شوری / ۲۳)

(۴) ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾. (بقره / ۲۰۷)



آنچه که در طول تاریخ اسلام بعد از رحلت رسول الله بین مسلمانان اهل تسنن جهان مشهور است، خلافت خلفای اربعه (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) می باشد. امروزه هم در بیشتر کتاب هایشان معتقد به خلافت همین چهار نفرند. بنابراین از آنها باید بررسی که آیا آنان واقعاً احادیثی موثق و یا ضعیف دال بر خلافت خلفای چهارگانه همانند این احادیث موثق دوازده گانه دارند؟!

در هیچ یک از کتاب های اهل تسنن حدیثی به این مضمون که پیامبر ﷺ فرماید: «خلفائی اربعه...» نیافته ام؛ همچنین در طول تاریخ بعد از رسول الله ﷺ در بین تمام مسلمانان شیعه مشهور است که خلفای رسول الله دوازده نفرند و همه اهل تسنن هم شیعیان دوازده امامی را نسبتاً می شناسند.

با وجود این که این احادیث به صراحت و کرارا در کتاب های بزرگان اهل تسنن مطرح شده ولی باید پذیرفت که عامل واقعی و معتقد حقیقی به احادیث شیعیان هستند نه اهل تسنن؟!

آنچه که در دفاعیات کتابی، لسانی و همایشی علمای اهل تسنن در بحث خلافت وجود دارد، دفاع از خلافت خلفای اربعه، خاصه خلفای ثلاثه است، پس این دفاع آنان در حقیقت ناقص است؛ زیرا احادیث، خلافت دوازده نفر را بیان می کنند نه سه و یا چهار نفر را.

نقل این احادیث برای همه ی ما مهم است ولی آنچه که مهم تر است تکلیف امت اسلامی بعد از رحلت رسول الله است. بنابراین ضروری است به احادیث دقت بفرمائید.

احادیث «اثنا عشر»

۱. فی صحیح مسلم عن جابر بن سمرة قال : «إنّ هذا الأمر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة، ثمّ تکلم بکلام خفیّ علیّ، فقلت لأبی: ما قال؟ قال: قال: کلّهم من قریش»^(۱).

امراهی که اسلام باشد به پایان نخواهد رسید مگر این که ۱۲ نفر بین امت اسلامی خلافت کنند!!

۲. وفي رواية أخرى: «لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة، أو يكون علیکم اثنا عشر خلیفة، کلّهم من قریش»^(۲).

«همواره دین پا برجاست تا آن که قیامت برپا شود و دوازده نفر از قریش بر شما خلافت کنند».

۳. روى أحمد أيضاً عن مسروق، قال: جاء رجل إلى عبد الله بن مسعود، فقال: هل حدّثکم نبیّکم کم يكون بعده من الخلفاء؟ قال: نعم، و ما سألتني عنها أحد قبلك و إلك لمن أحدث القوم ستاً. قال: «يكونون عدّة نعباء موسى، اثني عشر نقيباً»^(۳).

مثل نعباء بنی اسرائیل دوازده نفر هم بعد از رسول الله خلیفه‌اند.

(۱) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶، کتاب الإمامة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش.
(۲) صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴، (ج ۳ ص ۱۴۵۲) کتاب الإمامة، باب الناس تبع لقریش و الخلافة فی قریش.
(۳) مسند أحمد بن حنبل، ۱/۳۹۸؛ مجمع الزوائد، ۵/۱۹۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ۱۶/۲۸۶؛ وهذا الحديث حسنه ابن حجر العسقلانی فی فتح الباری، ۱۳/۱۸۳؛ و ابن حجر الهیثمی فی تطهیر الجنان واللسان، ص ۳۱۳؛ السیوطی فی تاریخ الخلفاء، ص ۸؛ البوصیری فی مختصر إتحاف السادة المهرة بزوائد المسانید العشرة، ۶/۴۳۶.



۴. و هؤلاء الاثناعشر باقون إلى قيام الساعة. «لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة».

تا قیامت بر پا نشده خلیفه رسول الله وجود دارد.^(۱)

این احادیث پنج پرسش مهم را برای من ایجاد کرده است:

۱. چرا خلافت رسول الله در دوازده نفر معین و مشخص شده است؟!

۲. آیا طبق این احادیث موثق، اهل تسنن قائل به دوازده خلیفه‌اند؟!

۳. منظور از این دوازده نفر خلیفه چه کسانی و از چه قبیله‌ای هستند؟!

۴. آیا آن دوازده نفر خلیفه از طرف رسول الله معرفی شده‌اند؟!

۵. آیا این دوازده نفر برای زمان، مکان و امت خاصی خلافت می‌کنند؟!

نکته: حقیقتاً فهمیدن مباحث اختلافی میان شیعه و اهل تسنن برای ما طلبه‌ها و دانشجویان بسیار مهم است؛ ولی باید بدانیم که زمانی ما آگاه به این اختلافات می‌شویم که علما و محققین شیعه و اهل تسنن و علل و عوامل اختلافات و پاسخ آنها را بیان بکنند.

یکی از موارد مهم اختلافی ما با اهل تسنن، مسئله خلافت و جانشینی بعد از رسول خدا ﷺ است، که جالب‌ترین نکته بحث تمرکز در همین احادیث است. سال ۸۷ در یک مذاکره تلفنی با یکی از علمای اهل تسنن بلوچستان بحثی داشتم که با این سؤال شروع کردم گفتم: جناب مولوی خلفای پیغمبر چند نفر بودند؟! گفت: چهار نفر! گفتم: به چه دلیل چهار نفر؟ گفت به دلایلی که در

(۱) صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴.



جریانات سقیفه، استخلاف، شورای شش نفره و بیعت وجودداشت! (دوستان به کتب محققین مراجعه کنند و ببینند که این چهار جریان چگونه به وجود آمده است!)
 گفتم: جناب مولوی! حدیثی در منابع موثق اهل تسنن وجود دارد که بیان‌گر این است که پیامبر اسلام دوازده خلیفه داشتند. با تعجب گفتم: چه حدیثی؟
 گفتم: حدیث «اثنا عشر» که به چندین عبارت و کلمه اثنا عشر نقل شده است. تا احادیث مذکور را خواندم باتعجب گفتم: بله واقعاً این حدیث صحیح است باید تحقیق کنم که این احادیث به چه کسانی مرتبط است! قرار شد ایشان یک هفته بررسی کند و در تماس باشیم ولی بعد از آن دیگر تلفن بنده را جواب نداد!!!
 برای اثبات خلافت و رهبری و جامعیت این دوازده نفری که حضرت رسول ﷺ خلافت آنها را مطرح فرموده‌اند؛ به آیات نورانی قرآن اشاره‌ای داشتیم. اکنون که متوجه شدیم ولایت و امامت منحصر در دازده نفر است، باید ببینیم نصب و تعیین آنها به عهده چه کسی است؟

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^(۱)

در این آیه مبارکه دو مطلب بسیار جالب و قابل توجه وجود دارد که دال بر انتصاب هادی و رهبر مستقیماً از ناحیه خداوند متعال است.

مطلب اول: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى» یعنی: به تحقیق خداوند برگزیده است. انتخاب



یک انسان برگزیده برای هدایت عالمیان از ناحیه خداوند متعال است! کسی را که خداوند برای هدایت بشریت و موجودات بر می‌گزیند قطعاً پاک و خالص و خالی از شرک و تکبر و... است؛ مثل انتخاب انبیا که قبل از نبوتشان هم نه مشرک بودند و نه متکبر آنان طبق عقیده اهل تسنن و شیعه معصوم‌اند.

مطلب دوم: در این آیه مبارکه خداوند متعال پس از برگزیدگی آدم و نوح برگزیدگی آل ابراهیم و آل عمران را هم مطرح کرده است! در این مطلب مراد از آل ابراهیم، طبق بسیاری از تفاسیر مهم اهل تسنن، همان آل محمد ﷺ هستند!! و اکثریت اهل تسنن معتقدند که آل محمد، علی و فاطمه و حسن و حسین‌اند! ^(۱) حتی در بخاری و مسلم و بعضی کتب دیگر اهل تسنن در مورد کیفیت صلوات و حدیث کساء مواردی مطرح شده که منظور از اهل بیت و آل محمد «علی و فاطمه و حسن و حسین‌اند»! ^(۲)

چه بسا همه چهار مذهب اهل تسنن در تشهد نمازشان به آل محمد صلوات می‌فرستند که این صلوات مشهور به صلوات ابراهیمی است! بنابراین طبق این آیه مبارکه (که درمناظره قبل هم اشاره شد) ثابت گردید که امامان ما مستقیماً از ناحیه خداوند متعال برای هدایت بشریت منصوب و برگزیده شده‌اند.

(۱) تفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۲۷۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

(۲) صحیح بخاری، ج ۳، کتاب التفسیر «سوره احزاب» صحیح مسلم، ج ۱ کتاب الصلاة، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.

در «صحیح مسلم» از جابر بن سمره نقل شده است:

إِنْ هَذَا الْأَمْرُ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُتَ فِيهِمْ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.^(۱)

لا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ إِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا.^(۲)

«این جهان، نابودشدنی نیست، تا آن که دوازده نفر، ولایت و امامت

جامعه را به عهده بگیرند».

در «مسند احمد» نقل شده:

عِزَّتْ أَيْنَ دِينٍ، بِه دَوَاذِة خَلِيفَةٍ مِنْ أَسْت. اِگَر مَرْدَم بِه آن‌ها ضَرَر بَزَنَدنْ يَا

مَرْدَم بَا اَيْن خَلْفَاي مِنْ مَخَالَفَت كَنَدنْ وَ مَایَهی خَذَلَانْ آن‌ها شَوَنَدنْ، اَيْنَانْ بِه

خودشان ضَرَر می‌زَنَدنْ.^(۳)

از این گونه روایات، زیاد داریم. در بعضی از منابع این گونه آمده که پیامبر

اکرم ﷺ فرمود:

«كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ».^(۴)

تمام این دوازده نفر، از بنی هاشم هستند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خلفای من دوازده نفر هستند. این روایت متواتر

است و در آن هیچ شکی نیست و قابل انکار هم نیست. از عزیزان اهل تسنن

می‌پرسیم، این دوازده نفر چه کسانی هستند؟ برای ما معین کنید؟

یک دسته از اهل تسنن، خیلی راحت اعتراف کردند که ما معنای این حدیث را نفهمیدیم.

(۱) صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ۴.

(۲) همان.

(۳) مسند احمد، ج ۵، ص ۸۷.

(۴) منابع المودة، للقندوزی، ج ۳، ص ۲۹۰.



«ابن جوزی» در «کشف المشکل» می‌نویسد: من مدت طولانی‌ای را درباره‌ی این حدیث تحقیق کردم، هر کجا که احتمال می‌دادم بزرگان ما درباره‌ی این حدیث، سخن گفته‌اند، رفتم و جستجو کردم. از هر کسی که احتمال می‌دادم این حدیث را می‌تواند توضیح بدهد، سوال کردم، ولی کسی را پیدا نکردم که فهمیده باشد مراد پیامبر اکرم ﷺ از دوازده خلیفه چیست؟^(۱)

آقایان می‌گویند ما اهل تسننیم! این هم سنت پیامبر اکرم ﷺ است، پس چرا می‌گویید: ما نفهمیدیم؟! آقای «ابن بطال» به نقل از «آقای مهلب» - از شخصیت‌های برجسته‌ی فقهی اهل تسنن - می‌گوید:

کسی را نیافتم که قطعاً بگوید مراد پیامبر اکرم ﷺ از این روایت چیست؟^(۲)

از این‌گونه عبارات در کتاب‌های اهل تسنن زیاد است. بعضی‌ها مانند

(۱) هذا الحديث قد أطلت البحث عنه و تطلبت مظانه و سألت عنه، فما رأيت أحداً وقع على المقصود به. *کشف المشکل*، ج ۱، ص ۴۴۹.

- ما به بعضی دیگر از مصادر آن اشاره می‌کنیم: *صحیح بخاری*، کتاب الاحکام، باب الاستخلاف، ج ۸، ص ۱۲۷؛ *سنن ترمذی*، باب ما جاء فی الخلفاء، ج ۳، ص ۳۴۰، ح ۲۳۲۳ و ۲۳۲۴؛ *سنن ابی داود*، کتاب المهدی، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۴۲۷۹ و ۴۲۸۰ و ۴۲۸۱؛ *مسند احمد*، (مسند عبدالله بن مسعود رضی الله تعالی عنه)، ج ۱، ص ۳۹۸؛ *مسند احمد* (مسند جابر بن سمرة)، ج ۵، ص ۸۶ تا ۱۰۸ (شامل ۳۲ حدیث)؛ *مستدرک*، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۶۱۷ و ۶۱۸؛ ج ۴، ص ۵۰۱؛ *مسند ابن جعد*، ص ۳۸۹ و ۳۹۰؛ *مسند ابی یعلی*، ج ۱۳، ص ۴۵۶ و ۴۵۷؛ *صحیح ابن حبان*، ج ۱۵، ص ۴۳ تا ۴۶؛ *المعجم الاوسط*، طبرانی، ج ۱، ص ۲۶۳ و ج ۲، ص ۱۱۵ و ج ۴، ص ۱۸۹ و ج ۶، ص ۲۶۸؛ *المعجم الكبير*، طبرانی، ج ۲، ص ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴ تا ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶ و ج ۲۲، ص ۱۲۰. (محقق)

(۲) لم ألق أحداً يقطع في هذا الحديث. *فتح الباری*، لابن حجر عسقلانی، ج ۱۳، ص ۱۸۰؛ *عمدة القاری*، للعینی، ج ۲۴، ص ۲۸۱.



«سیوطی» و «ابن حجر» تلاش کرده‌اند که این دوازده نفر را درست کنند و گفته‌اند این دوازده خلیفه عبارتند از: خلیفه اول، خلیفه دوم، خلیفه سوم، امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام - که پنج شش ماه خلیفه بود - معاویه، بعد از معاویه می‌رسند به یزید!

آیا به راستی یزیدی که شراب‌خوار، سگ باز و میمون باز است، یزیدی که قاتل فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، یزیدی که به دستور او ۷۰۰ صحابی پیامبر را در مدینه قتل عام کردند، می‌تواند خلیفه باشد؟!

آیا معاویه و یزید مردم را به حق و حقیقت هدایت می‌کردند یا از حق گمراه کرده‌اند؟

بعد می‌آیند دو سه نفر از بنی‌امیه و بنی‌عباس را روی هم می‌ریزند و «سیوطی» آنان را به ۱۱ نفر می‌رساند و می‌گوید: نمی‌دانم که دوازدهمی کیست؟ مراجعه کنید به کتاب‌های اهل تسنن، مخصوصاً «شرح نووی» برای صحیح مسلم «ابن حجر عسقلانی» در «فتح الباری»، «عینی» در «عمدة القاری»، «عسقلانی» در «ارشاد الساری» و تمام شروح دیگر صحیح مسلم و بخاری. این آقایان فقط یک حدس‌هایی زده‌اند. عمر بن عبدالعزیز را آوردند جزو این دوازده نفر، دیدند نمی‌شود. اگر بنی‌امیه را بیاورند که ۱۲ نفر نمی‌شود بلکه حدود ۲۷ - ۲۸ نفر هستند. در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود دوازده نفر. اگر بنی‌عباس را بیاورند که حدود ۳۶ - ۳۸ نفر بودند و این هم نمی‌شود. عاقبت، خیلی راحت گفتند که ما نمی‌فهمیم معنای حدیث چیست؟!



ما معتقد هستیم که مراد نبی مکرم ﷺ از این روایت، امیرالمؤمنین ﷺ و یازده فرزند بزرگوار ایشان است و لا غیر. این روایات، جز با عقیده‌ی شیعه، با عقیده‌ی هیچ یک از مذاهب اهل تسنن، تطبیق نمی‌کند.

آری ۱۲ خلیفه‌ی برحق رسول خدا ﷺ که در روایات متعددی از شیعه و اهل تسنن با سند صحیح نقل شده است عبارتند از؛ ۱. امیرالمؤمنین ﷺ ۲. امام حسن ﷺ ۳. امام حسین ﷺ ۴. امام سجاد ﷺ ۵. امام محمد باقر ﷺ ۶. امام جعفر صادق ﷺ ۷. امام موسی کاظم ﷺ ۸. امام رضا ﷺ ۹. امام محمد تقی ﷺ ۱۰. امام علی النقی ﷺ ۱۱. امام حسن عسکری ﷺ ۱۲. امام مهدی ﷺ.

حدیث غدیر

یکی از مهم‌ترین دلایل ولایت و امامت و خلافت بلا فصل علی علیه السلام، حدیث غدیر خم است.

درباره‌ی واقعه‌ی غدیر خم، کتاب‌های زیادی نوشته شده و کمتر کسی است که از اصل واقعه اطلاع نداشته باشد. خلاصه‌ی واقعه چنین است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین سال از حیات پر برکتشان مأمور شدند که به حج رفته و اعمال حج را به مردم آموزش دهند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - برخلاف دفعات قبل - در آن سال فراخوان عمومی داد، همه‌ی مسلمانان حتی همسران خود و فرزند عزیزشان فاطمه زهرا علیها السلام را هم همراه خود بردند. پس از اتمام حج و در برگشت از مکه، پیک وحی نازل شد و فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دریافت وحی، در منطقه‌ی غدیر خم دستور توقف داد

(۱) ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن! و اگر ابلاغ نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد. آری خدا کافران را هدایت نمی‌کند. (مائده / ۶۷).

و فرمود تا مسلمانانی که جلوتر رفته‌اند برگردند و منتظر شوید تا کسانی که عقب مانده‌اند برسند.

منبری از زین‌های شتر درست کردند و پس از حمد و ثنای الهی به مسلمانان خبر دادند که ارتحالشان نزدیک است و از دنیا خواهند رفت و فرمودند:

من دو چیز را بین شما به یادگار می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک جستید هرگز گمراه نخواهید شد ۱. کتاب خدا ۲. عترت و اهل بیتش.^(۱) سپس از مردم

(۱) حدیث ثقلین از جمله احادیث متواتر می‌باشد، «ابن حجر» در کتاب خود می‌گوید: «این حدیث از طریق بیست و چند تن صحابی روایت شده است» (صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۰) در مآخذ و مراجع مختلف حدیثی و تفسیری و تاریخی و لغوی از کتب اهل تسنن حدیث ثقلین با تعبیر مختلف، نقل و ثبت شده است: ۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۲؛ ۲. مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۰۹ و ص ۱۴۸؛ ۳. کفایة الطالب، گنجی شافعی باب اول، ص ۱۱؛ ۴. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷؛ ۵. مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹ و ج ۴، ص ۳۶۶-۳۶۷؛ و ج ۵، ص ۱۸۱-۱۸۲ و ص ۱۸۹-۱۹۰؛ ۶. خصائص نسایی، ص ۳۰؛ ۷. حلیه حافظ ابو نعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۳۵۵؛ ۸. اسد الغابة، ابن اثیر جزری، ج ۲، ص ۱۲ و ج ۳، ص ۱۴۷؛ ۹. عقد الفرید، ابن عبد ربہ قرطبی، ج ۲، ص ۳۴۶ و ۱۵۸؛ ۱۰. تذکرة الخواص، ابن جوزی، ص ۳۳۲؛ ۱۱. انسان العیون، نورالدین حلبی، ج ۲، ص ۳۰۸؛ ۱۲. ذخائر العقبی، ص ۱۶؛ ۱۳. فصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص ۲۴؛ ۱۴. تفسیر امام فخر رازی، ذیل آیه اعتصام، ج ۳، ص ۱۸؛ ۱۵. لسان العرب، ابن منظور، ج ۴؛ ۱۶. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۱۳۰؛ ۱۷. معارج النبوة، عبدالحق دهلوی، ص ۵۲۰؛ ۱۸. صواعق ابن حجر، ص ۸۷-۹۰ و منابع بسیار حدیثی و تفسیری و تاریخی و لغوی مشابه دیگر ...

این روایت با تعبیر مختلف بیان شده که در بعضی از آن‌ها با لفظ خلیفتین ذکر شده است: صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۷، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۶-۳۶۷ و ص ۳۷۱ و ج ۵، ص ۱۸۱-۱۸۲ و ص ۱۸۹-۱۹۰؛ سنن الترمذی، الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸-۳۲۹؛ ح ۳۸۷۶؛ سنن الدارمی، عبد الله بن بهرام الدارمی، ج ۲، ص ۴۳۱-۴۳۲؛ صحیح ابن خزیمه، ابن خزیمه، ج ۴، ص ۶۲-۶۳؛ مسند ابن الجعد، علی بن الجعد بن عبید، ص ۳۹۷؛ مسند أبی یعلی، أبو یعلی الموصلی، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۴۸ (۱۰۲۱) و ص ۳۰۳، ح ۵۴ (۱۰۲۷) و ص ۳۷۶، ح ۱۶۶ (۱۱۴۰)؛ المصنف، ابن أبی شیبہ الکوفی، ج ۷، ص ۴۱۸ (۴۱)؛ خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، النسائی، ج ۷



ص ۹۳؛ *فضائل الصحابة*، النسائي، ص ۲۲؛ *المناقب*، الموفق الخوارزمي، ص ۱۵۴- ۱۵۵، ح ۱۸۲؛
منتخب مسند عبد بن حميد، عبد بن حميد بن نصر الكشي، ص ۱۰۷- ۱۰۸، ح ۲۴۰؛ *كتاب السنة*،
 عمرو بن أبي عاصم، ص ۳۳۶- ۳۳۷، ح ۷۵۴؛ *كتاب السنة*، عمرو بن أبي عاصم، ص ۶۲۸- ۶۲۹،
 ح ۱۵۴۸، ح ۱۵۴۹، ح ۱۵۵۰، ح ۱۵۵۱، ح ۱۵۵۲، ح ۱۵۵۳، ح ۱۵۵۴، ح ۱۵۵۵ و ح ۱۵۵۸؛ *السنن الكبرى*،
 النسائي، ج ۵، ص ۴۵- ۴۶، ح ۸۱۴۸ و ص ۵۱، ح (۸۱۷۵) و ص ۱۳۰، ح ۸۴۶۴؛ *المعجم الكبير*،
 الطبراني، ج ۵، ص ۱۵۳- ۱۵۴، ح ۴۹۲۱ و ۴۹۲۲ و ۴۹۲۳ و ج ۳، ص ۶۵، ح ۲۶۷۸ و ص ۶۶، ح ۲۶۸۱
 و ص ۶۷ و ۲۶۸۳ و ص ۱۸۰- ۱۸۱، ح ۳۰۵۲ و ج ۵، ص ۱۶۶- ۱۶۷، ح ۴۹۶۹ و ۴۹۷۰ و ص ۱۶۹-
 ۱۷۰ و ص ۱۸۲- ۱۸۴ و ص ۱۸۶؛ *المعجم الصغير*، الطبراني، ج ۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۵؛ *المعجم الأوسط*،
 الطبراني، ج ۳، ص ۳۷۴ و ج ۴، ص ۳۳؛ *السنن الكبرى*، البيهقي، ج ۲، ص ۱۴۸- ۱۴۹ (باب بيان أهل
 بيته الذين هم آل) و ج ۷، ص ۳۰- ۳۱ (باب بيان آل محمد ﷺ الذين تحرم عليهم الصدقة المفروضة) و
 ج ۱۰، ص ۱۱۳- ۱۱۴؛ *تاريخ مدينة دمشق*، ابن عساكر، ج ۵۴، ص ۹۲؛ *الكامل*، عبد الله بن عدي، ج ۶،
 ص ۶۷؛ *الطبقات الكبرى*، محمد بن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴؛ *كنز العمال*، المتقي الهندي، ج ۱، ص ۱۷۲-
 ۱۷۳ (الباب الثاني في الاعتصام بالكتاب والسنة)، ح ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳ و ص ۱۸۵- ۱۸۷، ح ۹۴۳،
 ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۹ و ص ۱۸۷- ۱۸۹، ح ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۷، ۹۵۸ و ص ۳۸۱، ح ۱۶۵۷
 و ج ۱۳، ص ۱۰۴، ح ۳۶۳۴۰ و ج ۵، ص ۲۸۹- ۲۹۰، ح ۱۲۹۱۱؛ *شرح نهج البلاغة*، ابن أبي الحديد،
 ج ۹، ص ۱۳۳؛ *دستور معالم الحكم*، ابن سلامة، ص ۸۵- ۸۹ (وصيته كرم الله وجهه لما ضربه ابن
 ملجم)؛ *إمتاع الأسماع*، المقرئ، ج ۵، ص ۳۷۷- ۳۷۸ و ج ۶، ص ۱۳- ۱۶ (فصل في ذكر عترة رسول
 الله ﷺ عترة الرجل أسرته وفصيلته، من قول الله تعالى: وفصيلته التي تؤويه)؛ *البداية والنهاية*، ابن
 كثير، ج ۵، ص ۲۲۸- ۲۲۹ و ج ۷، ص ۳۸۵- ۳۸۶؛ *سير أعلام النبلاء*، الذهبي، ج ۹، ص ۳۶۵؛ *نبايع
 المودة لنوى القريبى*، القندوزي، ج ۱، ص ۷۳- ۷۴، ح ۹ و ص ۹۴- ۹۵، ح ۵ و ص ۹۹- ۱۰۰، ح ۱۳،
 و ص ۱۰۰، ح ۱۴ و ص ۱۰۲، ح ۱۷ و ص ۱۰۲- ۱۰۶، ح ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ص ۱۰۹، ح
 ۳۱ و ص ۱۱۲- ۱۱۳، ح ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ص ۱۱۴- ۱۲۶، ح ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴،
 ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱ و ۵۲؛ *السيرة الحلبية*، الحلبي، ج ۳، ص ۳۳۶؛ *سبل الهدى والرشاد*،
 الصالحى الشامى، ج ۱۲، ص ۲۳۲؛ *الفصول المهمة فى معرفة الأئمة*، ابن الصباغ، ج ۱، ص ۲۳۶- ۲۳۹؛
فضل آل البيت، المقرئ، ص ۶۶- ۶۷ (دليل العصمة في جميعهم، أعني عليا، وفاطمة، وولديهما)؛
السيرة النبوية، ابن كثير، ج ۴، ص ۴۱۶؛ *رياض الصالحين*، يحيى بن شرف النووي، ص ۲۱۱- ۲۱۲،
 ح ۳۴۶؛ *الجامع الصغير*، جلال الدين السيوطي، ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۱۶۰۸؛ *كنز العمال*، المتقي الهندي،
 ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۸۹۸، ج ۱۳، ص ۶۴۱، ح ۳۷۶۲۱؛ *مجمع الزوائد*، الهيثمي، ج ۱، ص ۱۷۰، ج ۹،
 ص ۱۶۲- ۱۶۵ (باب في فضل أهل البيت رضي الله عنهم) و ج ۱۰، ص ۳۶۳. (محقق)

اقرار گرفتند که از خودشان نسبت به آن اولویت دارد و پس از آن دست علی علیه السلام را گرفته، بلند کرده و فرمودند: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ».^(۱) پس از آن مسلمانان با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند.

اهل تسنن، اصل واقعه‌ی غدیر خم را منکر نمی‌شوند. تواتر روایات ثابت می‌کند که چنین جریانی اتفاق افتاده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: من کنت مولاہ فعلی مولاہ. ولی می‌گویند: «ولی» و «مولا» در فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معنای دوست آمده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این فرمایش به مسلمانان گفته است: هر که من دوست او هستم، علی علیه السلام هم دوست اوست.^(۲)

(۱) المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۰.

حدیث سلمة بن کهیل عن أبي الطفیل أيضا صحیح علی شرطهما (حدثناه) أبو بکر بن إسحاق ودعلج بن أحمد السجزي (قالا) أنبا محمد بن أيوب ثنا الأزرق بن علي ثنا حسان بن إبراهيم الكرمانی ثنا محمد بن سلمة بن کهیل عن أبيه عن أبي الطفیل عن ابن واثلة انه سمع زید بن أرقم رضي الله عنه يقول نزل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بين مكة والمدينة عند شجرات خمس دوحات عظام فكنس الناس ما تحت الشجرات ثم راح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عشية فصلى ثم قام خطيبا فحمد الله وأثنى عليه وذكر ووعظ فقال ما شاء الله أن يقول ثم قال أيها الناس اني تارك فيكم أمرين لن تضلوا ان اتبعتموها وهما كتاب الله وأهل بيتي عترتي ثم قال أتعلمون اني أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من كنت مولاہ فعلی مولاہ.

(۲) واقعه‌ی غدیر از دیدگاه مفسرین، محدثین و دانشمندان اهل تسنن در شرح و تفسیر آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (مائده/۷۳)

حال به نمونه‌ای از مراجع و مصادر اهل تسنن که این آیه‌ی کریمه را مربوط به نصب امیرالمؤمنین به ولایت و امامت در روز مبارک غدیر خم ذکر کرده‌اند می‌پردازیم: ۱. جلال الدین سیوطی شافعی، تفسیر الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ ۲. ابن جریر طبری، الولاية فی طرق الحديث القدیر؛ ۳. ثعلبی، تفسیر الکشف و البیان؛ ۴. شوکانی، فتح القدیر، ج ۲، ص ۵۷؛ ۵. امام فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۶۳۶ العاشر؛ ۶. بدر الدین حنفی، عمدة القاری فی شرح صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۸۴؛ ۷. ابن



صباغ مالکی، **الفصول المهمة**، ص ۲۷؛ ۸. نظام الدین نیشابوری، **تفسیر السائر الدائر**، ج ۶، ص ۱۷۰؛ ۹. قندروزی حنفی، **ینایع المودة**، ص ۱۲۰؛ ۱۰. حافظ احمد بن حنبل، **المناقب**؛ ۱۱. حافظ ترمذی، **صحيح**، ج ۱۳، ص ۱۶۵؛ ۱۲. حافظ نسائی، **خصائص**، ص ۲۲؛ ۱۳. ابن الصباغ، **الفصول المهمة**، ص ۲۴؛ ۱۴. احمد بن حماد الدولابی، **الکنى والاسماء**، ج ۲، ص ۶۱؛ ۱۵. حافظ حاکم نیشابوری، **المستدرک**، ج ۳، ص ۱۰؛ ۱۶. حافظ ابو نعیم اصفهانی، **أخبار الاصفهان**، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ۱۷. حافظ سمعانی، **فضائل الصحابة**؛ ۱۸. حافظ قاضی یوست حنفی، **المختصر المختصر**، ص ۳۰؛ ۱۹. بغوی، **مصابیح السنة**، ج ۲، ص ۱۹۶؛ ۲۰. حافظ رزین بن معاویه عدری، **مجمع بین الصحاح**؛ ۲۱. علامه ذهبی، **تاریخ الاسلام**، ج ۲، ص ۱۰۴؛ ۲۲. هیشمی، **مجمع الزوائد**، ج ۹، ص ۱۰۴؛ ۲۳. سیوطی شافعی، **الحاوی**، ص ۷۹ و **تاریخ الخلفاء والجامع الصغير و الدر المثلث**؛ ۲۴. حافظ یوسف بن عبدالبر، **الاستیعاب**، ج ۲، ص ۴۶۰؛ ۲۵. ابن اثیر الجزری، **مجامع الاصول**، ج ۹، ص ۴۶۸؛ ۲۶. حافظ سبط ابن الجوزی، **تذکرة الخواص**، ص ۲۳؛ ۲۷. حافظ أبی عبدالله گنجی شافعی، **کفایة الطالب**، ص ۱۳؛ ۲۸. حافظ محب الدین الطبری، **فخائر العقبی**، ص ۶۷؛ ۲۹. حافظ، مورخ اسماعیل بن کثیر، **البدایة والنهاية**، ج ۵، ص ۲۰۸؛ ۳۰. حافظ شمس الدین محمد الذهبی، **تلخیص المستدرک**، ج ۳، ص ۱۰۹؛ ۳۱. السید ابراهیم حنفی مشهور به ابن حمزه، **البيان و التعریف**، ج ۲، ص ۱۳۷؛ ۳۲. المتقی الهندی، **کنز العمال**، ج ۶، صص ۱۰۲، ۵۲، ۱۵۴، ۳۹۰؛ ۳۳. شهاب الدین الکووسی، **تفسیر روح المعانی**، ج ۴، ص ۱۷۲؛ ۳۴. فاضل معاصر السید محمد رشید رضا، **تفسیر المنار**، ج ۶، ص ۴۶۴؛ ۳۵. کرخی، **نفحات اللاهوت**، ص ۲۸؛ ۳۶. سمهودی، **وفاء الوفاء**، ج ۲، ص ۱۷۳؛ ۳۷. نقشبندی، **راموز الحادیث**، ص ۱۶۸؛ ۳۸. ابن جوزی، **صفحة الصفوة**، ج ۱، ص ۱۲۱؛ ۳۹. حافظ ابو نعیم، **حلیة الاولیاء**، ج ۴، ص ۶۳، ۳۵۶ و ج ۹، ص ۶۴؛ ۴۰. حافظ ابن بطریق، **العمدة**، ص ۵۳؛ ۴۱. ابن حجر عسقلانی، **تهذیب التهذیب**، ج ۷، ص ۳۳۷؛ ۴۲. ابن ماجه، **سنن ابن ماجه**، ج ۱، ص ۲۸ و ۳۰؛ ۴۳. ابن حجر، **صواعق**، ص ۲۵؛ ۴۴. حافظ محب الدین طبری، ج ۲، ص ۱۶۹؛ ۴۵. ابو فضاله انصاری مقتول در صفین به نقل از، **اسد الغابة**، ج ۳، ص ۳۰۷؛ ۴۶. براء بن عازب انصاری اوسی مقیم کوفه متوفی ۷۳، به نقل از مسند امام احمد حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱؛ ۴۷. ابو ایوب خالد بن زید انصاری مقتول جنگ روم سال ۵۲ به نقل از، محب الدین طبری در **ریاض النظره**، ج ۲، ص ۱۶۹؛ ۴۸. قیس بن ثابت بن شماس انصاری از شهود حدیث غدیر به نقل از ابن حجر در **الاصابة**، ج ۱، ص ۲۰۵؛ ۴۹. ابن طلحة شافعی در **مطالب السؤل**، ص ۱۶ به نقل از ترمذی؛ ۵۰. خوارزمی، **المناقب** ص ۹۳ به نقل از اسناد خود از زید بن ارقم؛ ۵۱. حافظ سمعانی، **کتاب فضائل الصحابة**، به نقل از اسناد خود از ابوهریره و او از خلیفه ثانی حدیث غدیر را از حدود ۱۰۰ نفر از صحابه بلکه بیشتر، روایت کرده‌اند؛ ۵۲. حافظ امام ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی متوفی سنه ۲۰۴ چنان‌که در **النهايه** ابن اثیر مذکور است. (محقق)



آنها می‌گویند: پیامبر ﷺ مردم را در غدیر خم جمع کرد تا به برخی از صحابه که همراه علی ﷺ در یمن بودند و بعد از دست درازی به بیت المال، با برخورد امام علی ﷺ مواجه شدند و از ایشان ناراحت شده بودند بگویند: از علی ﷺ ناراحت نباشید و او را دوست داشته باشید و ادعا می‌کنند با این فرمایش پیامبر ﷺ ناراحتی و بغض از دل آنها زدوده شد.

در پاسخ به این شبهه باید به چند نکته توجه کرد.

نکته ۱: آیا علی ﷺ خودسرانه به یمن رفته بود یا نماینده پیامبر ﷺ بود؟ اگر علی ﷺ از طرف پیامبر ﷺ امیر آنان بود، پس چرا به حرفش گوش ندادند و با مخالفت خود با حضرت علی ﷺ به مخالفت با پیامبر ﷺ پرداختند؟ حال چرا پیامبر ﷺ باید آنها را دلداری بدهد؟ آنان باید به پیامبر ﷺ دلداری بدهند که بر خلاف امر او رفتار کرده‌اند.

نکته ۲: در تاریخ آمده است که همه‌ی صحابه‌ی حاضر در غدیر حتی زنان^(۱) با علی ﷺ بیعت کردند. آیا ناراحتی چند صحابه از علی ﷺ، نیازمند بیعت همه‌ی حجاج - حتی زنان - با علی ﷺ بود مگر همه‌ی آنان با علی در یمن بودند؟ اگر پیام غدیر خم محبت و دوستی با علی است، پس بیعت چه معنایی دارد؟

نکته ۳: اگر پیامبر اسلام ﷺ می‌خواستند با توقف در غدیر، ناراحتی را از

(۱) نحوه‌ی بیعت زنان این گونه بود که طشت بزرگی را پر از آب کردند و در یک طرف حضرت علی ﷺ دست خود را در آب گذاشته و در طرف دیگر زنان یک به یک می‌آمدند و دست خود را به نشانه‌ی بیعت در آب داخل تشت می‌گذاشتند.



دل چند تن از صحابه برطرف کنند، چرا آن ۱۲۰ هزار نفر دیگر را سه روز در زیر آفتاب معطل کردند؟ آیا پیامبر ﷺ نمی‌توانست آن چند صحابه را جمع کرده، به آنان توضیح دهد؟ چرا برای ۱۲۰ هزار نفر سؤال پیش نیامد که مگر علی علیه السلام چه کرده که پیامبر ﷺ همه‌ی حجاج را معطل کرده و می‌گوید: علی علیه السلام دوست من هست؟ آیا همه‌ی حجاج از علی علیه السلام ناراحت بودند تا همه‌ی آن‌ها مخاطب پیامبر ﷺ باشند؟

با این همه سؤال واضح و ساده، چگونه می‌گویید پیام غدیر، پیام دوستی با علی علیه السلام بود؟

نکته ۴. خیلی فکر کردم که با کدام روایت یا کتاب برای اهل تسنن ثابت کنم که «مولی» در حدیث غدیر، به معنای دوست نیست، بلکه به معنای پیشوا و رهبر است.

تا این که روزی مشغول مطالعه یکی از کتاب‌های «مولوی محمد عمر سربازی» بودم. مطالعه‌ام که تمام شد و کتاب را که بستم، دیدم روی جلد آن نوشته شده: «نویسنده مولانا محمد عمر سربازی» فوراً به ذهنم آمد که از مولوی‌ها، معنای کلمه‌ی مولانا را بپرسم و سؤال کنم که چرا به محمد عمر سربازی، مولانا می‌گویند؟

از چند مولوی سؤال کردم. پاسخی که به من دادند، این بود که: «مولانا» یعنی واجه^(۱)؛ یعنی رهبر ما، پیشوای ما.

(۱) کلمه‌ای بلوچی است به معنای بزرگ و پیشوا.



به آن‌ها گفتم: من تعجب می‌کنم «مولا» درباره‌ی بزرگان‌تان معنای واجه و رهبر می‌دهد ولی در سخن پیامبر ﷺ به معنای دوست آمده است!

نکته ۵. روزی یکی از دوستان اهل تسنن به دیدنم آمده بود. گفت وگویی مفصلی درباره حقانیت اهل بیت داشتیم از جمله به خطبه‌ی حضرت رسول اکرم ﷺ در غدیر خم استناد کردم.

ایشان می‌گفت: «مولا» در این حدیث به معنای دوست آمده است.

نهایتاً هر چه دلیل آوردم قبول نکرد. خداحافظی کرد و به سمت بلوچستان حرکت کرد.

یک ساعت از رفتنش گذشته بود که به او زنگ زدم و گفتم: کار خیلی مهمی با شما دارم باید برگردی.

گفت: من باید بروم، وقت ندارم برگردم. خانواده‌ام منتظر هستند، چه کاری با من داری؟ تلفنی بگو.

گفتم: کار مهمی دارم، نمی‌توانم تلفنی بگویم، باید خودت اینجا باشی.

خیلی اصرار کردم تا این که برگشت.

وقتی به من رسید گفتم: چه کار مهمی داری که من را از این همه راه برگرداندی؟

گفتم: می‌خواستم بهت بگم: دوستت دارم.

گفت: همین!

گفتم: بله. همین را خواستم به شما بگویم.



دوستم ناراحت شد و گفت: خانواده‌ام منتظرم بودند و باید می‌رفتم، این همه راه من را برگرداندی که بگویی دوستت دارم، اذیت می‌کنی؟

گفتم: سؤال من همین جاست. چطور وقتی شما با عجله به سمت خانواده‌ای که منتظرت هستند می‌روی و شما را از راهتان بر می‌گردانم تا به شما بگویم «دوستت دارم»؛ ناراحت می‌شوی و در عقل من شک می‌کنی، ولی وقتی پیامبر اسلام ﷺ ده‌ها هزار نفر را که با عجله به سمت خانواده‌ی خود می‌رفتند، سه روز در زیر آفتاب سوزان معطل کردند که فقط بگویند: «هر کس من را دوست دارد، علی علیه السلام را دوست بدارد» این کار پیامبر ﷺ را عاقلانه می‌دانی؟ آیا این اقدام پیامبر ﷺ ناراحتی مسلمانان را در پی نمی‌داشت؟ آیا آنان در عقل چنین پیامبری شک نمی‌کردند؟

با این کاری که کردم، دوستم با تمام وجود احساس کرد که چه حرف خنده داری زده است و اقرار کرد که پیامبر - در جریان غدیر خم - می‌خواست نکته‌ی مهم‌تری را بیان کند و گرنه برای بیان دوستی‌اش با علی علیه السلام نیازی نبود مسلمانان را از راهشان برگرداند.

نکته ۶. جالب اینجاست که یکی از مولوی‌های استان گلستان در کلپی که از طریق تلفن همراه و بلوتوث منتشر شده بود بعد از گفتن مطالبی علیه دکتر تیجانی، می‌گوید: بعضی از آقایان اهل تسنن در روز غدیر خم به مجالس شیعیان می‌روند و به آنان تبریک می‌گویند. به نظر ما (اهل تسنن) چنین افرادی منافق هستند. ما اهل تسنن، عیدی به نام عید غدیر نداریم.

به جناب مولوی می‌گویم: چرا شما تاریخ را مطالعه نمی‌کنید؟ مگر نمی‌دانید

که نخستین کسانی که روز عید غدیر را به علی علیه السلام تبریک گفتند ابوبکر و عمر بودند! آیا به آنان هم منافق می‌گویید؟^(۱) اگر اهل تسنن به سنت خلفای خود عمل کنند باز هم منافقند؟

نکته ۷. عجیب این که وقتی نمی‌توانند واقعه‌ی مهم و تاریخی غدیر خم را منکر شوند، می‌گویند: اصلاً چرا پیامبر در کنار خانه‌ی خدا و در ایام حج، حضرت علی علیه السلام را معرفی نکرد و مردم را به بیابان بردند؟

جواب نخست: اگر در ایام حج این کار صورت می‌گرفت، شاید اهمیت موضوع ولایت به درستی جا نمی‌افتاد، زیرا مسلمانان مشغول اعمال حج بودند، پس باید این کار در بیابانی صورت گیرد تا همه مسلمانان تنها به این منظور گرد هم آیند.

جواب دوم: این اشکال شما به واقعه‌ی غدیر است یا به خود خداوند متعال یا به رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ وقتی خداوند امر به چنین کاری کرده و رسول او هم تشخیص داده که در غدیر خم این مطلب مهم را بیان کند، به شما چه ربطی دارد که شبهه کنید: چرا در کنار خانه‌ی خدا این کار صورت نگرفت؟

(۱) یوم غدیر خم، لما أخذ النبي صلی الله علیه و آله بيد علي بن أبي طالب فقال: «ألست ولي المؤمنين؟» قالوا: بلى يا رسول الله، قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه» فقال عمر بن الخطاب: يخ لك يا بن أبي طالب أصبحت مولاي و مولی کل مسلم، فأنزل الله: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» [مائدة/۳] تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج ۸، ص ۲۸۴.

— شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۲۰۳، ۲۱۳؛ و ج ۲، ص ۳۹۰، ۱۰۴۰ (ذیل آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (قیامت/۳۲ و ۳۱)؛ تفسیر رازی، ذیل آیه شریفه، ج ۱۲، ص ۴۹ (مورد دهم)؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۲۰ و ۲۳۲ تا ۲۳۴؛ المناقب، موفق خوارزمی، ص ۱۵۶، ح ۱۸۴ (فصل الرابع العشر)؛ نایب الموده (لدوی القری)، قندوزی حنفی، ج ۲، ص ۲۴۹ (الحديث السادس والخمسون). (محقق)



جواب سوم: دلیل اصلی اعلام موضوع ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در بیابان و در غدیر خم؛ زمان نزول آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده است پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اتمام مناسک حج به قصد مدینه حرکت کردند تا به غدیر خم در نزدیکی جحفه رسیدند.^(۱) در این زمان جبرئیل امین (حامل وحی) از سوی خداوند آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده را به پیامبر ابلاغ نمود. ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾.^(۲)

(۱) این روز مصادف بود با پنج شنبه هیجدهم ذی حجه سال دهم هجرت و در حجة الوداع.
 (۲) نجم / ۳ و ۴؛ [پیامبر صلی الله علیه و آله] از روی هوا و هوس حرف نمی‌زند مگر بر اساس وحی الهی که بر او نازل می‌شود.

سؤال: چه عواملی باعث شد تا صحابه زیر بار خلافت حضرت علی نرفتند؟ (با وجود این که پیامبر در روز غدیر خم حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی نمود.)

آقای زاهدی: عوامل متعددی داشت.

۱. سست بودن ایمان برخی از صحابه به پیامبر صلی الله علیه و آله

سنت خداوند این است که بندگانی را که ادعای ایمان می کنند در صحنه ای امتحان کند تا راست گویان از دروغ گویان مشخص شوند:

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُشْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ^(۱)

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (اینان را نیز امتحان می کنیم) باید علم خدا درباره ی کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد.



همان‌طور که خداوند، ملائکه را در خلقت حضرت آدم علیه السلام امتحان کرد (آن‌جا که فرمود تا به آدم سجده کنند)؛ و همه‌ی ملائکه به آدم علیه السلام سجده کردند غیر از ابلیس.^(۱) همچنین است امتحان قوم بنی اسرائیل؛ آن‌جا که خداوند مأموریت حضرت موسی علیه السلام را ده روز دیگر تمدید کرد و طی این ده روز، بسیاری از قوم بنی اسرائیل گوساله‌پرست شدند.

مسلمانان هم، همگی ادعای اسلام و ایمان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را داشتند و سنت الهی این بود که آنان در جایی امتحان شوند تا مؤمنان واقعی از غیر واقعی تشخیص داده شوند و آن امتحان، معرفی علی علیه السلام به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان امتحان خود را پس دادند و مؤمنان واقعی از غیر واقعی تشخیص داده شدند. همان‌طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

و لولا أنت يا علي لم يعرف المؤمنین بعدي!

ای علی اگر تو نبودی مؤمنین پس از من شناخته نمی‌شدند.

۲. اجتهادی عمل کردن برخی از صحابه

از آنجا که اجتهاد کردن در مقابل نص به سبب رعایت مصالح و به قول معروف مصلحت اندیشی، امری موافق با میل و طبیعت انسان است؛ لذا گروهی از صحابه از همان زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله دست به این کار زدند و عملاً با پیامبر

(۱) امام رضا علیه السلام در حدیث زیبایی می‌فرمایند: مثل کسانی که در غدیر خم ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیرفتند مانند ملائکه‌ای بودند که به آدم سجده کردند و مثل کسانی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را نپذیرفتند مانند ابلیس هستند که حاضر نشد به آدم سجده کند.



به مخالفت پرداختند. کسانی مانند عمر بن خطاب که در ماجرای صلح حدیبیه شدیداً با پیامبر برخورد می‌کند.^(۱) در آخرین روزهای حیات پیامبر ﷺ نیز با آوردن قلم و دوات برای پیامبر ﷺ به جهت نوشتن وصیت، مخالفت عملی می‌کند.^(۲) این افراد پیامبر ﷺ را در غیر وحی قرآنی، یک فرد عادی می‌دانستند.

(۱) بخاری این داستان را چنین نقل می‌کند: از ابوائل نقل شده است که گفت: ما در صفین بودیم که سهل بن حنیف برخاست و گفت: ای مردم! مواظب خودتان باشید، ما در حدیبیه با رسول خدا ﷺ بودیم، اگر جنگی پیش می‌آمد می‌جنگیدیم، عمر بن خطاب نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! مگر نه این است که ما بر حقیق و آنان بر باطل؟ فرمود: آری، چنین است. گفت: مگر نه این است که کشته‌های ما بهشتی هستند و کشته‌های آنان جهنمی؟ فرمود: آری چنین است، گفت: پس چرا باید با ذلت باز گردیم و نباید خدا بین ما و آنان حکم نماید؟ رسول خدا ﷺ فرمود: ای پسر خطاب! من فرستاده‌ی خدا هستم، پس خداوند هرگز مرا خوار و کوچک نمی‌کند. عمر در حالی که غضبناک بود، نزد ابوبکر رفت و آن چه به پیامبر خدا ﷺ گفته بود، به ابوبکر هم گفت. ابوبکر گفت: او فرستاده‌ی خداست و خداوند هرگز او را کوچک و خوار نمی‌کند، سپس سوره‌ی فتح نازل شد. رسول خدا ﷺ آن را از اول تا آخر بر عمر خواند، عمر گفت: آیا آن چه پیش آمد، پیروزی است؟ فرمود: آری. **صحیح البخاری**، ج ۳، ص ۱۱۶۲، ح ۳۰۱۱، کتاب الجهاد والسير، باب إثم من عاهد ثم غدر.

- این جریان در کتب دیگر اهل تسنن بیان شده که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم؛ **صحیح بخاری**، سوره فتح، ج ۶، ص ۴۵ و ۴۶؛ **صحیح مسلم**، ج ۵، ص ۱۷۵، ۱۷۶؛ **المصنف**، ابن شیبیه، غزوه حدیبیه، ج ۸، ص ۵۰۹ و ۵۱۰، ح ۱۰؛ و باب ما ذکر فی صفین، ج ۸، ص ۷۳۶، ح ۷۳۴؛ **المعجم الکبیر**، طبرانی، ج ۶، ص ۹۰؛ **مسند ابی یعلی**، (مسند علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه)، ج ۱، ص ۳۶۴ تا ۳۶۷، ح ۴۷۳؛ **السنن الکبری**، بیهقی، باب نزول سوره فتح، ج ۹، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ **السنن الکبری**، نسائی، ج ۶، ص ۴۶۳، ح ۱۱۵۰۴؛ **تفسیر قرطبی**، قوله تعالی و «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» (فتح / ۱۸)، ج ۱۶، ص ۲۷۷، ۲۷۸؛ **تفسیر ابن کثیر**، سوره فتح، ج ۴، ص ۲۱۴؛ **الدر المنثور**، سیوطی، سوره فتح، ج ۶، ص ۶۷. (محقق)

(۲) هنگامی که پیامبر ﷺ در بستر بیماری فرمودند: «دوات و قلم بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که هرگز گمراه نشوید» عمر گفت: «درد بر او غلبه کرده و کتاب خدا ما را بس است»؛ «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حُسْبُنَا كِتَابَ اللَّهِ» **صحیح البخاری**، ج ۷، ص ۹، کتاب المرضی

فردی که همانند سایر مردم اشتباه و خطا می‌کند و بر مردم واجب است در مقابل خطاها و اشتباهات او بایستند.

چیزی که بر اساس آیات ۳ و ۴ سوره‌ی نجم که در آن خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: [پیامبر ﷺ] از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید مگر بر اساس وحی که او می‌شود.^(۱) و خداوند تبارک و تعالی رسول اکرم ﷺ را تابع شرایط

→

باب قول المريض قوموا عني؛ و ج ۵، ص ۱۳۷ کتاب المغازی، باب مرض النبی ﷺ، و وفاته؛ صحیح مسلم فی آخر کتاب الوصیة، ج ۵، ص ۷۶... و یا گفتند: رسول گرامی ﷺ هذیان می‌گوید: «إن رسول الله ﷺ يهجر» و این قضیه به قدری درد آور بود که وقتی ابن عباس به یاد آن می‌افتاد، اشک چشمانش همانند دانه‌های مروارید از گونه‌هایش سرازیر می‌گشت، عن ابن عباس قال: «يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم جعل تسيل دموعه حتى رأيت على خدي كأنها نظام اللؤلؤ قال: قال رسول الله: اتوني بالكف والدواة (او اللوح والدواة) اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً فقالوا: إن رسول الله ﷺ يهجر». صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶ کتاب الوصیة باب ترك الوصية لمن ليس عنده شيء، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۳۱، کتاب الجهاد والسير.

- این اتفاق ناگوار در بسیاری از متون حدیثی اهل تسنن به طرق و عبارات مختلف ذکر شده که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

صحیح بخاری، کتاب العلم، باب کتاب العلم، ج ۱، ص ۳۶، ۳۷ و باب مرض النبی و وفاته، ج ۵، ص ۱۳۸، ۱۳۹ و باب قول المريض قوموا عني، ج ۷، ص ۹ و کتاب الإعتصام بالكتاب والسنة، باب كراهية الخلاف، ج ۸، ص ۱۶۱؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵، ۷۶؛ السقیفة و فسادک، جوهری، القسم الاول، ص ۷۵، ۷۶؛ المصنف، عبدالرزاق صنعانی، بدء مرض رسول الله ﷺ، ج ۵، ص ۴۳۸ و ۴۳۹، ح ۹۷۵۷؛ السنن الکبری، نسائی، کتاب العلم، ج ۳، ص ۴۳۳، ح ۵۸۵۲ و قول المريض قوموا عني، ج ۴، ص ۵۶۲، ۵۶۳؛ التمهید، ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۱۶۹؛ الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ذکر الكتاب الذي أراد رسول الله ﷺ أن يكتبه لأُمَّته في مرضه الذي مات فيه، ج ۲، ص ۲۴۲ تا ۲۴۵؛ مسند احمد، (مسند عبدالله بن عباس)، ج ۱، ص ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۶؛ الدرر، ابن عبدالبر، باب ذكر وفاة النبی ﷺ، ص ۲۶۹ تا ۲۷۱. (محقق)

(۱) «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ».

زمانی، مکانی، جسمی و روحی؛ متغیر و یا نعوذ بالله (مدحی مزاح و... معرفی نکرده است. و در جایی که قرآن مؤمنان حقیقی را ثابت قدم و استوار در راه خدا (فکری، اعتقادی، کلامی و عملی) معرفی می نماید جای تعجب است و مضحک و خنده دار به نظر می رسد که رسول خدا ﷺ؛ کسی که عصاره‌ی بهترین نوع آفرینش خداست و سرآمد اشرف مخلوقاتش؛ حتی برای لحظه‌ای فاعل کلام و یا عمل اشتباه بدانیم. (حتی کوچک‌ترین اشتباه).

از طرفی در آیات ۲۷ و ۲۸ سوره‌ی فجر خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ ای نفس دل آرام و قدسی مطمئن به سوی پروردگارت برگرد ای کسی که تو راضی از خدا و خدا راضی از توست. مگر می شود نفس پیامبر ﷺ مطمئن نباشد و به هر علتی دچار اعوجاج گردد و چیزی بر زبان بیاورد یا بنویسد که از رضای خدا به دور و ناشی از نفس مطمئنه نباشد حتی در آخرین لحظات عمر مبارکش.

آنها معتقد بودند پیامبر ﷺ در معرفی علی علیه السلام به عنوان جانشین، اشتباه کرده است و به مصلحت اسلام نیست که علی علیه السلام خلیفه شود؛ لذا توجیهاتی در مقابل فرموده‌ی پیامبر ﷺ اجتهاد کردند، مانند؛ این که علی علیه السلام جوان است و به درد خلافت نمی خورد، یا این که قریش دوست ندارد پیامبر و جانشین پیامبر از یک خانواده باشند.

۳. حقد و کینه نسبت به علی علیه السلام

امام علی علیه السلام پدران و اجداد کافر و فاسق عده‌ای از همین تازه مسلمانان را در جنگ‌های بدر، احد، حنین، احزاب و... به قتل رسانده بود؛ لذا آنان کینه‌ی عجیبی نسبت به آن حضرت داشتند. کینه‌ای که از آنان به فرزندان‌شان ارث رسید تا جایی که یزید بن معاویه ۷۰ سال بعد از اسلام، امام حسین علیه السلام فرزند علی علیه السلام را به انتقام خون کشته شدن بستگانش به دست علی علیه السلام در جنگ بدر، به طرز فجیعی به شهادت می‌رساند. حال چگونه قابل تصور است این نو مسلمانان، از علی علیه السلام دل‌خوشی داشته باشند و اجازه دهند جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله شود. ولی ابوبکر و عمر در هیچ جنگی، هیچ کافر و مشرکی را نکشته بودند و طبیعی بود که کسی از آنان کینه‌ای به دل نداشته باشد.

۴. عدالت علی علیه السلام

علی علیه السلام کسی بود که همه را به یک دید نگاه می‌کرد و این خوشایند عده‌ای زیاده‌خواه و افزون‌طلب نبود. آنان عدالت علی علیه السلام را در سفری که همراه علی علیه السلام به یمن رفته بودند به چشم خود دیدند. و دیدند که چگونه حضرت علی علیه السلام با کسانی که برای خود سهم بیشتری قائل بودند برخورد کرد؛ لذا حکومت علی علیه السلام برای آنان تحمل‌ناپذیر بود. وقتی طلحه و زبیر که خواهان فرمانداری کوفه و بصره بودند، از علی علیه السلام جواب رد شنیدند، به جنگ علی علیه السلام رفتند و خون مسلمانان را برای رسیدن به قدرت، بر زمین ریختند.



دیدگاه شیعه نسبت به انتخاب امام و خلیفه مشخص و معلوم شد که شیعه معتقد است؛ انتخاب جانشین برای پیامبر ﷺ مانند انتخاب خود پیامبر، امری الهی است و مردم نمی‌توانند در آن دخالت کنند. حال سؤال اینجاست که اهل تسنن چه ملاکی برای انتخاب خلیفه دارند؟

واقعیت این است که آنان ملاک و معیار مشخص و ثابتی ندارند. وقتی اهل تسنن زیر بار فرموده‌ی خداوند نمی‌روند آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

انتخاب و جعل خلیفه بر روی زمین به عهده‌ی من است.

یعنی مردم نباید در این امور دخالت کنند، طبیعی است اهل تسنن برای یافتن ملاک، دچار حیرت و سرگردانی شوند. اگر بخواهند نحوه‌ی انتخاب هر خلیفه را ملاک قرار دهند، آن ملاک، بلافاصله توسط خلیفه‌ی بعدی شکسته و نقض می‌شود. مثلاً اگر بگویند: پیامبر اسلام ﷺ، مردم را بدون رهبر و سرپرست رها کرد و از دنیا رفت و انتخاب خلیفه را به عهده‌ی مردم گذاشت. می‌گوییم پس ملاک انتخاب خلیفه، نظر مردم است. همان‌طور که ابوبکر طبق این ملاک خلیفه شد. ولی دیری نپایید که این ملاک در انتخاب خلیفه‌ی بعدی زیر پا گذاشته شد و ابوبکر شخصاً عمر را به خلافت برگزید. اگر بگویند: روش صحیح در انتخاب خلیفه، روش ابوبکر است یعنی انتخاب توسط شخص خلیفه‌ی قبلی. می‌گوییم پس چرا پیامبر ﷺ این ملاک را رعایت نکرد و طبق عقیده‌ی شما مردم را رها کرد؟ پس چرا عمر بن خطاب، به این ملاک عمل نکرد



و شورای شش نفره تشکیل داد تا پس از مشورت یکی را انتخاب کنند؟ اگر بگویند: شورای شش نفره، تعیین خلیفه می‌کنند؛ می‌گوییم پس چرا پیامبر و ابوبکر و عثمان این ملاک را رعایت نکردند؟ ضمن آن که روش پیامبران الهی این بود که حتی اگر برای مدت کوتاهی از قوم خود دور می‌شدند یک جانشین برای خود انتخاب می‌کردند؛ مثلاً حضرت موسی علیه السلام وقتی به کوه طور برای آوردن تورات می‌رفت، برادر خود هارون را به عنوان جانشین معرفی می‌کند. پس چگونه ممکن است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که برای همیشه می‌خواهد از امت خود دور شود یک جانشین شایسته برای خود انتخاب نکرد؟!

بررسی مسأله‌ی مهدویت از دیدگاه اهل تسنن

سؤال: همه‌ی فرقه‌ها و دین‌ها هر کدام به نحوی مسأله‌ی موعود آخرالزمان را به عنوان منجی نهایی بشریت قبول دارند. دیدگاه اهل تسنن نسبت به این مسأله چیست؟

آقای زاهدی: درباره این سؤال باید به چند نکته اشاره کنم:

نکته ۱: اهل تسنن هم به موعود آخرالزمان که همان حضرت مهدی عج از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است اعتقاد دارند اما اختلاف بین شیعه و اهل تسنن در این است که آیا حضرت مهدی عج به دنیا آمده و زنده است یا در آخرالزمان به دنیا می‌آید؟ شیعه معتقد است که حضرت مهدی عج در نیمه‌ی شعبان سال ۲۵۵ هجری در خانه‌ی امام حسن عسکری علیه السلام از مادری به نام «نرجس» به دنیا آمده است و در پنج سالگی از دیدگان غایب شده است. ولی اهل تسنن در این باره اختلافات عمیقی دارند که عوام اهل تسنن را سرگردان کرده‌اند.

یک نفر در کتاب «فتاویٰ منبع العلوم» از «مولوی محمد عمر سربازی»

این‌گونه سؤال می‌کند:

بعضی از علمای اهل تسنن می‌گویند که امام عسکری اصلاً اولاد نداشته و اهل تشیع می‌گویند که دارای یک فرزند بوده که امام غایب است. و شما (مؤلف) در شجره‌نامه‌ی خود نوشته‌اید که من از اولاد حسن عسکری هستم. در این مورد از هر دو طرف برای ما ایراداتی در جریان است. خیلی از برادران تشیع کتاب مذکور را مطالعه کرده و مرا در چندین مورد، زیر سؤال برده‌اند.

ایشان در جواب به این سؤال پرده از اختلاف عمیق علمای اهل تسنن درباره امام زمان بر می‌دارد و می‌گوید:

این اختلاف قدیمی و تاریخی بین تشیع و تسنن است. با وجود این که همه متفقند که امام مهدی خواهد آمد، ولی اهل تسنن می‌گویند که تا به حال از مادر متولد نشده و در آخرالزمان در مدینه منوره از پدری حسنی و از مادری حسینی به دنیا می‌آید.... این که حضرت امام حسن عسکری چند تا پسر داشت هم اختلافی تاریخی است. بعضی از اهل تسنن قائل شده‌اند که دو پسر داشتند، بعضی می‌گویند که پسر نداشتند و بعضی می‌گویند فقط یک پسر داشت و در اسم او اختلاف کرده‌اند؛ بعضی امام محمد ملقب به «محمود» یا ملقب به «علی اکبر» نوشته‌اند و بعضی لقب او را «حجة»، «منتظر»، «قائم»، «مهدی» و «صاحب الزمان» و کنیه او را «ابوالقاسم» نوشته‌اند. ولادت گرامی‌شان را در روز جمعه نیمه‌ی شعبان سال ۲۵۵ هجری نوشته‌اند. در هنگام فوت پدر بزرگوارش، پنج ساله بوده‌اند. بعضی اسم مادرش را «خبط» و بعضی «نرجس» نوشته‌اند. و



نوشته‌اند که در وقت غیبت نه ساله بود. چنانچه در «وفیات الاعیان» ابن خلکان

نیز بر این موضوع تصریح شده است.^(۱)

نکته ۲: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^(۲)

من بر روی زمین خلیفه تعیین می‌کنم.

این قانون خداست که انتخاب خلیفه به عهده‌ی اوست. همه‌ی اهل تسنن معتقدند

امام زمانی که در آخرالزمان می‌آید از ناحیه‌ی خداوند انتخاب و منصوب می‌شود.

ما می‌پرسیم اگر قانون خدا این است که خلیفه از طرف خدا انتخاب شود،

پس چرا بعد از رسول خدا ﷺ این قانون اجرا نشد؟

اهل تسنن می‌گویند بعد از پیغمبر، صحابه اجماعی تشکیل دادند و ابوبکر

خلیفه شد. بعد از ابوبکر، عمر به وسیله‌ی ابوبکر انتخاب شد. عثمان را شورای

عمر تعیین کرد. چطور شد که می‌گویید آنان را مردم انتخاب کردند و آخری را

خدا تعیین می‌کند؟

نکته ۳: اگر قانون اهل تسنن در خلافت این است که باید مردم کسی را به

عنوان خلیفه و جانشین خدا روی زمین تعیین کنند، چرا الآن که دنیا پر از ظلم و

فساد شده، جلسه‌ای تشکیل نمی‌دهند تا امام مهدی علیه السلام را از بین خودشان

انتخاب کنند تا دنیا را پر از عدل و داد کند؟ اگر اهل تسنن حق دارند خلیفه برای

(۱) فتاویٰ منبع العلوم، ج ۳، ص ۱۴۱.

(۲) بقره / ۳۰.

پیامبر ﷺ انتخاب کنند؛ الآن هم حق دارند امام مهدی را انتخاب کنند، و اگر الآن حق چنین کاری را ندارند، برای خلیفه‌ی اول هم چنین حقی نداشتند و باید به نظر خدا و رسولش عمل می‌کردند.

نکته ۴: اهل تسنن، روایتی در صحیح مسلم و دیگر کتاب‌هایشان دارند که می‌گوید: هرکس بمیرد در حالی که بیعت امامی بر گردن او نباشد به مرگ جاهلیت مرده است.^(۱)

اهل تسنن از طرفی این روایت و روایات دیگری با این مضمون را نقل و صحت آن‌ها را تأیید کرده‌اند و از طرف دیگر عملاً هیچ امامی ندارند که همگی بر روی او اتفاق نظر داشته باشند و این معمایی است که از حل آن عاجز مانده‌اند.

نکته ۵: خداوند می‌فرماید:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

یعنی خدا همین الآن بر روی زمین خلیفه دارد.

(۱) مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً. صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۷۸؛ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً. مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۹۶؛ مَنْ مَاتَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمَيِّتُهُ جَاهِلِيَّةً. المعجم الكبير، الطبرانی، ج ۱۰، ص ۲۹۸؛ این روایت به تعبیر مختلف در کتب اهل تسنن ذکر شده است: مسند ابی داود الطیالسی، ص ۲۵۹؛ المعیار و الموازنة، ابوجعفر اسکافی، ص ۳۲۱؛ کتاب السنة، عمرو بن أبی عاصم، ص ۴۸۹ و ۴۹۰، ج ۱۰۵۷، ۱۰۵۸؛ مسند أبی یعلی، ج ۱، ص ۴۰۲، ۴۰۳، ۵۲۸؛ ج ۱۳، ص ۳۶۶، ج ۲۳۷۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۴۳۴؛ المعجم الأوسط، طبرانی، ج ۶، ص ۷۰؛ المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱۹، ص ۳۸۸؛ مسند الشامیین، طبرانی، ج ۲، ص ۴۳۷، ۴۳۸، ج ۱۶۵۴؛ الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ۵، ص ۱۴۴؛ التاريخ الكبير، بخاری، ج ۶، ص ۴۴۵، ج ۲۹۴۳؛ الكامل، عبدالله بن عدی، ج ۵، ص ۲۲۷؛ علل الدار قطنی، ج ۷، ص ۶۴۶۳ و ۱۲۱۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۹۲ تا ۲۹۳؛ المعیار و الموازنة، ابوجعفر اسکافی، ص ۲۴. (محقق)



سؤالی که اهل تسنن باید جواب دهند این است که الآن خلیفه‌ی خدا بر روی زمین چه کسی است؟

نکته ۶: چرا اهل تسنن کتاب مستقلی درباره حضرت مهدی علیه السلام نمی‌نویسند و فقط به نقل چند روایت محدود در لابه‌لای کتاب‌هایشان اکتفا کرده‌اند؟

زمانی که پیرو مذهب اهل تسنن بودم هر چه تحقیق و جستجو کردم، کتابی که اهل تسنن درباره‌ی امام زمان علیه السلام نوشته باشند، پیدا نکردم. حتی درباره‌ی دیگر ائمه اطهار مانند امام صادق و امام رضا علیه السلام و... نیز کتابی ننوشته‌اند، ولی درباره ابوحنیفه و مالک و شافعی که برخی شاگرد امام و برخی شاگرد شاگرد ائمه علیه السلام بوده‌اند، کتاب‌های زیادی نوشته‌اند!

به جناب «مولوی عبدالرحمن سلیمی» که یکی از نویسندگان مشهور اهل تسنن ایران است گفتم: مگر شما اهل تسنن، امامان شیعه را که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند قبول ندارید؟

گفت: بله قبول داریم.

گفتم: پس چرا درباره‌ی زندگی و سیره‌ی آنان هیچ کتابی ننوشته‌اید؟
با تعجب و حسرت گفت: متأسفانه این یک ضعف بزرگی است که ما اهل تسنن داریم. ما نسبت به ائمه کم لطفی می‌کنیم.

گفتم: همین کارها را می‌کنید که دیگران می‌گویند: اهل تسنن با اهل بیت علیه السلام دشمنی دارند. تقصیر خودتان است.

گفت: متأسفانه علمای گذشته‌ی ما درباره‌ی آنان کتابی ننوشته‌اند.

گفتم: علمای شیعه از کتب شما اهل تسنن آدرس و منبع می‌دهند چه اشکالی دارد که شما هم از کتب و منابع شیعه برای سیره و زندگی اهل بیت (علیهم‌السلام) استفاده کنید.

گفت: حقیقتاً ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم.

گفتم: چرا؟

گفت: ما را متهم به تشیع می‌کنند.

چقدر دردآور و مایه‌ی تأسف است که مولوی‌ها فضایل و مناقب اهل بیت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را نمی‌گویند به این بهانه که آنان را متهم به تشیع می‌کنند. آیا این ظلم به اهل بیت نیست؟ روز قیامت به پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چه جوابی خواهید داد در حالی که ایشان فرمودند:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾

هیچ اجر و مزدی از شما نمی‌خواهم مگر دوستی نزدیکانم را؟^(۱)

آیا اهل تسنن مزد رسالت خاتم الانبیا را پرداخت کرده‌اند؟

مواردی از این قبیل در طول تاریخ مشاهده می‌شود که برخی بزرگان اهل تسنن به سبب عداوت با اهل بیت (علیهم‌السلام) حقیقت را کتمان می‌کردند، مانند: «عبدالله ابن زبیر» که گفت: من این گروه بنی‌هاشم را می‌بینم که وقتی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یاد می‌شود، گردن خود را بالا می‌گیرند و بدترین چیز در نزد من خوشحالی آنان



است.^(۱) لذا عبدالله بن زبیر در خطبه‌های نمازش صلوات بر پیامبر را حذف کرد.

باید برای اهل تسنن این آیه را بخوانیم که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ
شَتَانُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^(۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای خدا قیام کنید و به عدالت شهادت
دهید. و البته نباید دشمنی عده‌ای، شما را بر آن دارد که عدالت را بر قرار
نکنید. دادگری کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا بترسید که
خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

به راستی چرا برای این که متهم به شیعه بودن نشوید، حقیقت را نمی‌گویید و

به اهل بیت علیهم‌السلام ظلم می‌کنید؟!

(۱) ولكن رأيت هذا الحي من بني هاشم إذا سمعوا ذكره اشأرت أعناقهم وأبغض الأشياء إلي ما يسرهم.
الأندلسي، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای: ۳۲۸هـ)، العقد الفريد، ج ۴، ص ۳۸۵، ناشر: دار
إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۰هـ / ۱۹۹۹ م.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
(القرآن الحکیم)

روشفا از شافی مطلق طلب تابکے سرگشتہ کوئی مطب

شَفَاءُ الْأَسْقَامِ وَالْأَجْزَانِ

مع ضمیمہ جدیدہ

تصنیف

حضرت مولانا محمد عمر سربازی داماد مبارک

محکمہ انتشارات اسلامیہ

جونا مار گیت، کراچی، فون: ۰۰۹۲، ۲۱، ۲۵۲۵۲۰۰

تصویر شماره ۱

برای درونیم سر نوشته موضع در و بند این است

الله	بسم الله	الشافی	بسم الله	الکافی	بسم الله
المعانی	بسم الله	شاخانو	عنه یاد	عنه یا حق	عنه
عنه	مدمه	مدمه	مدمه	مدمه	کله

برای در دندان

این حروف را نوشته در زیر دندان بدار و صحت یابد ان شاء الله تعالی
این است: ابا بکر الصديق من الصادقين الابرار اکبر ۱۲

ایضا - اگر در دندان بجانب راست است در گوش چپ کند این
تعوذ را و اگر بجانب چپ است در گوش راست بکند این است:

أَمْرَهُبَّ وَالْعَالِ وَالْمَهَالِ مَا تَهْلِكُ

ایضا - یک کار و خولادی بر دندان بدار و این اسم را بهت بار بخواند و کند
در دساکن بشود ان شاء الله ، اینست

بسم الله و باد الله محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابراهيم
خليل الله اسكن ايها الوجب بالذي سكن له ما في القليل والتهار
وهو التميع العليم بسم در دندان بسم خون دندان بسم ریم دندان بسم
کرم دندان بسم آب دندان بسم یاد دندان بسم ابن فلان را بکلمه خدای عزوجل

برای تپ لرزه | بر سه چوب بید نوشته دود دهد شفا یابد ان شاء الله
این است

جمهور - جهور - جهور - هور

ایضاً برائے اُن مجرب آزمودہ است
آخر سورۃ کہت اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ رَاٰ
خاتمہ بخواند انشاء اللہ بیداری گردد۔

برائے دفع احتلام

وقت خواب سورۃ والسماء والطارق را تا حافظ بخواند و بعد
این دعا را بخواند صَدَقَ اللّٰهُ وَحْدَهُ وَكَفَرَ بَعْدَهُ وَكَذَبَ
الشَّیْطَانُ وَحْدَهُ اَازمودہ و مجرب است۔ ایضاً برائے راست بنویسد آدم
و بچہ بنویسد حقاً احتلام نیشود انشاء اللہ تعالیٰ

برائے دفع لقوہ و فح

این آیت را خواندہ دم کند و بر روغن کرچہ خواندہ مالش کند
۲۱ بار خواندہ دم کند یا نوشتہ در جانب لقوہ و فح بیند۔ این است
اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا
فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ یُعْشِیْ بِاللَّیْلِ النَّهَارَ یَطْلُبُهُ
حَیْثُ فَاَ السَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسْتَخِرَتٌ بِاَمْرِہِ الْاِلٰہِ الْخَلْقِ
وَالْاَمْرُ تَبَرُّکَ اللّٰهُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ اُدْھُوْا رَبَّکُمْ فَفَرَّغَا وَخَفِیَ
اِنَّہُ لَا یُحِیُّ الْمُتَعَتِدِیْنَ وَلَا تُفْیِدُوْا فِی الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِہَا
وَادْھُوْہُ خَوْفًا وَطَمَعًا اِنَّ رَحْمَۃَ اللّٰهِ فَرِیْقٌ مِّنَ الْمُتَحْسِبِیْنَ ہ

نیز برائے موکو

نوشتہ ہاں جانب رو بندد۔ این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
 برای دردمحده | این آیه را نوشته در گردن کند و شنبه بخورد: قُلْ
 إِنِّي هَدَيْتِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝

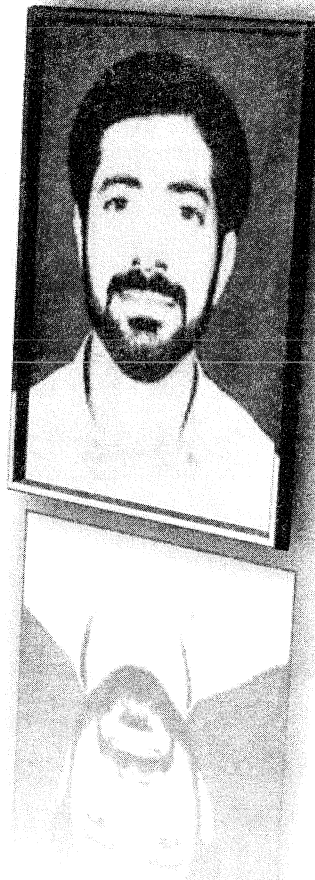
برای اسهال شدید | روز اول او را بسم الله نوشته شنبه
 خورد. و روز دوم بسم الله الرحمن الرحيم
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ نوشته بر شنبه کند

برای کثرت احتلام | وقت خواب بر انگشت شهادت بر سینه
 خود بنویسد محمد - چنانش بنویسد که برای
 خواننده راست باشد

برای درد دندان | این آیه را نوشته بجای درد بندد لَعْنُ الْيَاجُثَانِ
 مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۝

برای خارش شدید و گردن و گز

تا چهل و یک روز روزانه صبح و شام بیست و یک مرتبه بر آب
 این آیه را دم کرده بخورد ان شاء الله تعالی صحت یابد - این ترکیب
 از حضرت علی رضی الله عنه مرویست - آیه این است :
 فَكُونَا الْعِظَامَ رَحْمَةً أُنْشَأَتْ مِنْ خَلْقٍ أَحَدٍ
 فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ -
 و از حضرت امام جعفر رضی الله عنه مرویست که صبح و شام هفت
 مرتبه سوره قدر خوانده بر آب دم زده خود خیس نماید است.



تصویر شهید محمد اسلام زومکزی که بعد از شیعه شدن
به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام، شب عید غدیر خم در
سراوان مظلومانه به شهادت رسید.

كتابنامه

قرآن كريم.

١. البداية والنهاية، ابن كثير متوفى ٧٧٤، تحقيق، تدقيق وتعليق: على شيرى الأولى ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م دار إحياء التراث العربى، بيروت - لبنان.
٢. الكشف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل، ابا القاسم محمد بن عمر الزمخشري الخوارزمي وفات: ٥٣٨، انتشارات دارالاحياء التراث العربى، بيروت لبنان، تحقيق، عبدالرزاق المهدي.
٣. انساب الأشراف، البلاذري وفات: ٢٧٩ چاپ الأولى، سال چاپ ١٣٩٤ - ١٩٧٤ م، ناشر: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، بيروت - لبنان.
٤. حياة الصحابة، محمد يوسف و محمد الياس كاندهلوى.
٥. تاريخ الإسلام، الذهبى، وفات ٧٤٨، تحقيق، د. عمر عبد السلام تدمرى، چاپ الأولى، سال چاپ ١٤٠٧ - ١٩٨٧ م، چاپخانه: لبنان - بيروت، ناشر دار الكتاب العربى.
٦. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادى وفات ٤٦٣، دراسة و تحقيق: مصطفى

عبدالقادر عطا، چاپ الأولى، سال چاپ ۱۴۱۷ - ۱۹۹۷ م، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - لبنان.

۷. تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر متوفی ۵۷۱، علی شیری ۱۴۱۵، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان.

۸. تفسیر الثعلبی، الثعلبی وفات ۴۲۷، تحقیق: الإمام أبی محمد بن عاشور، مراجعه و تدقیق الأستاذ نظیر الساعدی، چاپ الأولى، سال چاپ ۱۴۲۲ - ۲۰۰۲ م، چاپخانه: بیروت - لبنان، ناشر: دار الاحیاء التراث العربی.

۹. در المنثور، جلال الدین السیوطی، ناشر: دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت - لبنان.

۱۰. سنن الترمذی، الترمذی وفات ۲۷۹، تحقیق و تصحیح: عبد الوهاب عبداللطیف، چاپ الثانية، سال چاپ ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م، ناشر: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان.

۱۱. سیر أعلام النبلاء، شمس الدین الذهبی، وفات ۷۴۸، تحقیق و تخریج و تعلیق: شعیب الأرنبوط، محمد نعیم العرقسوسی، چاپ الرابعة، سال چاپ ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶ م، ناشر: مؤسسة الرسالة، بیروت - لبنان.

۱۲. شفاء الاسقام و الاحزان مع ضمیمه جدیده، مولانا محمد عمر سربازی باهتمام: ابوخلیل عبدالرحمن کراچوی، انتشارات اسحاقیه، جونا مارکیت، چاپ دوازدهم ۱۴۲۶ هجری، محل انتشار در ایران کوه ون سرباز ایرانشهر، کتابفروشی محمدی ایرانشهر.



۱۳. شہید ولایت در شب ولایت، عبدالرضا مزاری، مرکز فرهنگی ابوتراب، چاپ سپهر، چاپ اول.

۱۴. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، دارالبیان العربی، حققه علی نسخة مخطوطة كاملة و علق علیه د / محمد محمد تامر، الطبعة الاولى، ۱۴۲۶ هـ - ۲۰۰۵ م.

۱۵. صحیح مسلم، مسلم النیشابوری متوفی ۲۶۱، دار الفکر، بیروت - لبنان، طبعة مصححة ومقابلة على عدة مخطوطات ونسخ معتمدة.

۱۶. فتاویٰ منبع العلوم کوہ ون، محمد عمر (ملازہی) سربازی، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، چاپ اول، بہار ۱۳۸۲.

۱۷. کنز العمال، المتقی الہندی وفات ۹۷۵، تحقیق ضبط و تفسیر: الشیخ بکری حیانی، تصحیح و فہرسة: الشیخ صفوة السقا، سال چاپ: ۱۴۰۹ - ۱۹۸۹ م، ناشر: مؤسسة الرسالة، بیروت - لبنان.

۱۸. مستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری وفات ۴۰۵، تحقیق إشراف: یوسف عبد الرحمن المرعشلی، طبعة مزیدة بفهرس الأحادیث الشریف.

۱۹. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت - لبنان.

۲۰. میزان الاعتدال، الذہبی وفات ۷۴۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، چاپ الأولى، سال چاپ ۱۳۸۲ - ۱۹۶۳ م، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت - لبنان.

۲۱. نورالیقین فی سیرة سید المرسلین، الشیخ محمد الخضری بک، تحقیق محی الدین الجراح. میر محمد، کتابخانہ آرام باغ کراچی.

۲۲. چگونه هدایت یافتم؟ (چرا سنی شدم) تولدی دوباره و انتخابی نو،
مرتضی رادمهر، چاپ سوم ۱۳۸۵/۱۴۲۷ هـ (برگرفته از سایت کتابخانه‌ی عقیده).